ترجمه
مجمع البیان
فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۵)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

رده بندی کنگره: BP۹۸ /ب ۹۵ت ۷۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

جلد پنجم

سوره نساء ... ص : ۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً «۱» ترجمه ای مردم بپرهيزيد از خدايی كه شما را از يک تن آفريد و جفتش را از خودش خلق كرد و از

آن دو، مردان و زنان بسیاری گسترانید.

و بترسید از خدایی که بنام وی از همدیگر، تقاضا می کنید و از بریدن خویشاوندیها بپرهیزید، که خداوند مراقب شماست.

---

(۱) سوره نساء آیه اول از جزء چهارم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴

بسم اللّه الرحمن الرحیم (رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اعنی علی جمیع المهمات) سوره نساء تمام این سوره، مدنی است. برخی گفته اند: تمام آیات آن مدنی هستند به جز دو آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها ...» (آیه ۵۸) و «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ ..» (آیه ۱۷۶) که در مکه، نازل شده اند.

تعداد آیات ... ص : ۴

بنا بر عدد شامی، تعداد آیات ۱۷۷ و بنا بر عدد کوفی ۱۷۶ و بنا بر عدد دیگران ۱۷۵ است. اختلاف در آیه: «أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ» (۴۴) و آیه: «فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً» (۱۷۳) می باشد، که اولی بنا بر عدد کوفی و شامی یک آیه به حساب آمده است و دومی تنها بنا بر عدد شامی.

فضیلت ... ص : ۴

ابی بن کعب، از پیامبر گرامی نقل کرده است که: «هر کس این سوره را قرائت کند، گویی به هر مؤمنی که پس از وی بیاید، میراثی صدقه داده و اجر او به اندازه کسی است که: بنده ای را بخرد و آزاد کند و از شرک، بری میشود و در مشیت الهی، از کسانی است که از خطای آنها چشمپوشی شده».

از عمر بن الخطاب روایت شده است که گفت: «سوره های بقره و مائده و حج و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵

نور را بیاموزید که فریضه ها و واجبات در این سوره هاست «۱»» (۱) و عیاشی به اسناد خود از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده است که: «هر کس سوره نساء را در روزهای جمعه بخواند، از فشار قبر، ایمن خواهد بود».

تفسیر ... ص : ۵

خداوند سوره آل عمران را با امر به تقوی ختم کرد و این سوره را هم با امر به تقوی آغاز کرد، با این تفاوت، که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب ساخت و در اینجا همه مردم را.

[سوره النساء (۴): آیه ۱] ... ص : ۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (۱)

ترجمه ... ص : ۵

ای مردم، بپرهیزید از خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را از خودش خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر کرد و بترسید از خدایی که بنام وی از همدیگر، تقاضا می کنید و از بریدن خویشاوندیها بپرهیزید، که خداوند مراقب شماست.

قرائت: ... ص : ۵

کوفیان «تسائلون» را به تخفیف سین و دیگران به تشدید خوانده اند.

و الارحام: حمزه، این کلمه را به جر و دیگران به نصب و برخی از قراء غیر معروف، به رفع خوانده اند.

فعل «تسائلون» از باب تفاعل است. بنا بر قرائت کوفیان یکی از دو تای آن حذف شده و بنا بر قرائت دیگران، تاء دوم بخاطر اینکه با حرف سین، قریب المخرج هستند، در سین ادغام شده است.

---

(۱) محتمل است که روایت به این صورت بوده باشد: «سوره های بقره و نساء و مائده و ...»

و سوره نساء از نسخه افتاده باشد-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶

در مورد کلمه «الارحام» نصب آن بخاطر این است که عطف بر محل جار و مجرور یا عطف بر «اللَّه» است. جر آن بخاطر این است که عطف بر ضمیر «له» باشد، لکن از لحاظ قیاس و استعمال ضعیف است. رفع آن بنا بر این است که مبتدا باشد و خبر آن محذوف. یعنی: «و الارحام و ما یجب ان تتقوه»

لغت ... ص : ۶

بث: نشر رقیب: مراقبی که هیچ چیز از او پنهان نمی ماند

مقصود ... ص : ۶

خداوند متعال، این سوره را با موعظه و امر به تقوی آغاز کرده است.

یا أَیُّهَا النَّاسُ: خطاب به همه افرادی است که مکلف شده باشند. برخی گفته اند:

در کتب آسمانی بمردم خطاب شده است: «ای مستمندان ...» ولی در قرآن کریم، در سوره های مکی، خطاب می کند: «ای مردم ...» و در سوره های مدنی گاهی خطاب می کند: «ای مردمی که ایمان آورده اید ...» و گاهی خطاب می کند: ای مردم ...

اتَّقُوا رَبَّکُمُ: از معصیت یا مخالفت پروردگارتان بپرهیزید و فرمانهای او را زیر پا نگذارید.

برخی گفته اند: یعنی بپرهیزید از این که حق خداوند را تضییع کنید. دیگری گوید: یعنی از عقاب خداوند بپرهیزید، گویی منظور خداوند متعال این است که:

سزاوار است از کیفرهای خدایی که بزرگترین نعمتها را به شما داده و شما را بزیور خلقت آراسته است، بپرهیزید، زیرا کسی که از نعمتهای خداوند برخوردار است، به تقوی پیشه کردن، اولی است.

بعقیده برخی از مفسران، خداوند می خواهد کمال قدرت خود را بیان کند.

یعنی کسی که بر خلقت شما از نفس واحد قادر است، بر عقاب شما قادرتر است، بنا بر این سزاوار است که از مخالفت او خودداری کرده، از کیفر او بیمناک باشید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷

الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ: بعقیده همه مفسران قرآن کریم، مراد از نفس واحده حضرت آدم (ع) است.

علت این که واحده را با تاء تانیث. آورده، این است که: لفظ نفس مؤنث است، اگر چه معنای آن مذکر است. بنا بر این، کلمه نفس نظیر کلمه خلیفه در شعر زیر است که به

اعتبار معنی، مذکر و باعتبار لفظ مؤنث است:

أبوک خلیفه ولدته اخری و انت خلیفه ذاک الکمال

یعنی پدرت خلیفه ای بود که خلیفه ای دیگر، او را پدر بود و تو نیز خلیفه ای.

این است کمـال! در این بیت، یک جا با خلیفه معامله لفظ مؤنث و یک جا معامله لفظ مـذکر شـده است. در مورد کلمه نفس هم هر دو وجه جایز است.

وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها: و همسرش حوا را از خودش آفرید. بیشتر مفسران بر آنند که حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده. از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده اند که: حوا از یکی از دنده های آدم خلق شده است و نیز روایت کرده اند که:

زن از دنـده آدم آفریـده شده است، اگر بخواهید راسـتش کنید، شکسـته میشود و اگر آن را به حال خود گذارید، از آن تمتع می برید از امام باقر (ع) روایت شده است که: خداوند حوا را از ما زاد خاکی که آدم را از آن آفریده بود، خلق کرد در تفسیر علی بن ابراهیم است که: حوا از دنده های پایین آدم خلق شد.

وَ بَثَّ مِنْهُمـا رِجالًـا كَثِيراً وَ نِسـاءً: و خداونـد زنـان و مردان بسـیاری از این زن و مرد نخسـتین، در روی زمین، منتشـر کرد. در حقیقت، همه انسانها از یک تن، یعنی آدم آفریـده شـده اند، زیرا همانطوری که گفتیم، حوا نیز از خود آدم متفرع است و این خود منتی است از خداونـد بر همه انسانها تا با توجه به یگانگی اصل و مبـدء خود، دست از نفاق و عـداوت برداشـته، در سایه دوستی و مهربانی و تعاون زندگی کنند، وانگهی یگانگی اصل و مبدء انسانهایی که امروز به

رنگها و نژادها و ملتهای گوناگون تقسیم شده اند دلیلی است روشن بر علم و حکمت و قدرت خداوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ: در باره معنای این جمله دو قول است.

۱- مقصود این است که شما در تقاضاهایی که از یکدیگر دارید، نام خدا را می برید و مخاطب را برای کمک و ترحم، به یاد خداوند می اندازید. این معنی از حسن و ابراهیم است و بنا بر این الارحام عطف بر محل جار و مجرور است. یعنی:

همانطوری که خدا را در گفتارتان تعظیم و احترام می کنید، از راه طاعت نیز، تعظیم کنید.

۲- یعنی از خدایی بپرهیزید که حقوق و حوائج فردی و اجتماعی خود را بوسیله او طلب می کنید و بترسید از قطع صله رحم. بنا بر این معنی، «الارحام» عطف بر اللَّه است. این معنی از ابن عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک و ربیع است.

و از امام باقر (ع) نیز روایت شده و دلیل است بر وجوب صله رحم. مؤید آن روایتی است که از پیامبر نقل شده است: خداوند فرمود: من رحمانم و رحم را خلق و نام آن را از نام خود مشتق کردم. کسی که صله رحم کند، او را پاداش و کسی که قطع رحم کند، او را کیفر می دهم این حدیث نمونه های بسیاری دارد.

صله رحم، این است که انسان خویشاوندان را بخود بپذیرد یا اینکه به آنها کمک مالی کند یا کمکهای دیگر. اصبغ بن نباته، از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که: «یکی از شما خشم می گیرد و خشنود نمیشود تا خشمش او

را به آتش افکند.

هر گاه یکی از شما بر یکی از خویشان خود غضب کند، او را مس کند، زیرا هر گاه کسی رحم خود را مس کند، خویشاوندی آنها پایدار می ماند. خویشاوندی پیوسته عرش الهی است و گوید: خدایا هر که بمن نیکی کند در باره او نیکی کن و هر که مرا پاره کند، او را کیفر ده».

إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً: خداوند مراقب و حافظ شماست. بعضی گفته اند: رقیب یعنی عالم. در این جمله، خداوند بیان می کند که او مراقب حال همه انسان ها در همه زمان ها بوده و هست و خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹

[سوره النساء (۴): آیه ۲] ... ص : ۹

اشاره

وَ آتُوا الْیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً (۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹

و اموال یتیمان را به آنها دهید و مال بد خود را با مال خوب آنان تبدیل نکنید و ثروت آنها را با اموال خود مخورید که اینکار گناهی بزرگ است.

---

(۱) آیه ۲- سوره نساء جزء چهارم- سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰

بیان آیه دوم ... ص : ۱۰

لغت ... ص : ۱۰

حوب: گناه. این کلمه اسم مصدر از «حوب» بمعنی گناه کردن است. روایت کرده اند که حسن این کلمه را بصورت مصدر قرائت کرده است.

نظر به اینکه خداوند در آیه قبل به تقوی و صله رحم امر کرده بود، در این آیه بخش دیگری از تقوی را که عبارت از مراعات حقوق یتیمان است مورد توجه قرار داده، فرمود:

وَ آتُوا الْیَتامی أَمْوالَهُمْ: مال یتیمان را به آنها دهید. این دستور برای کسانی است که سرپرستی و وصایت یتیمان را بر عهده دارند. آنها موظفند که مخارج اطفال یتیم را در دوره خردسالی از ثروتشان تامین کنند و پس از آن که بسن بلوغ رسیدند و برای حفظ مال دارای رشد فکری شدند، مالشان را بآنها تسلیم کنند. بدیهی است که یتیم در حقیقت همان کودک خردسال و محتاج به سرپرستی است و اگر در این آیه بغیر کودک خردسال، اطلاق شده است، مجازی است، زیرا پیامبر گرامی فرمود: پس از احتلام، یتیمی نیست و اینکه پیامبر را پس از دوران کودکی هم چنان یتیم ابو طالب می خواندند، بملاحظه این بود که وی تربیت شده ابو طالب بود.

نظیر این استعمال، این آیه شریفه است: فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ ساجِدِینَ (سوره شعراء ۲۶) یعنی کسانی که قبلا ساحر بودند، به سجده درآمدند.

وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ: یعنی اموال یتیمان را که خداوند بر شما حرام کرده است با اموال حلال خودتان عوض و بدل می کنید. برخی گفته اند: سرپرستان ایتام مال بد خود را با مال خوب آنها تبدیل می کردند و خداوند آنها را از این کار منع کرد.

ابو صالح و مجاهد گفته اند: منظور این است که خداوند رزق شما

را از راه حلال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱

برای شما مقدر کرده است، بنا بر این عجله نکنید و با دستبرد به مال یتیمان رزق حلال خود را با رزق حرام معاوضه نکنید.

ابن زید گوید: منظور این است که مثل دوران جاهلیت که زنان و خردسالان را از ارث محروم می کردند رفتار نکنید و زنها و خردسالان را با بزرگسالان بیک چشم نگاه کنید.

معنی اول از بقیه معانی بهتر است، زیرا این جمله پس از ذکر «اموال یتیمان» آمده است. پس معنی آن این است که اموال خوب و با ارزش یتیمان را برمدارید و بجای آن اموال بد و بی ارزش خود قرار مدهید. چه با این کار اموال یتیمان را از نظر تعداد و کمیت حفظ می کنید ولی از لحاظ ارزش و کیفیت، تباه می کنید.

وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ: یعنی اموال آنان را به اموال خود اضافه مکنید و بمصرف شخصی خود مرسانید. ممکن است معنی جمله این باشد که مال خوب آنها را با مال بی ارزش خود مخلوط مکنید و بمصرف شخصی مرسانید که این کار به آنها اجحاف است پس اگر در اینکار ضرری و اجحافی متوجه آنان نشود، مخلوط کردن مال آنها با مال خود عیبی ندارد. روایت شده است که پس از نزول این آیه، مردم از آمیزش و خلط مال خود با مال یتیمان، کراهت پیدا کردند و کار بر یتیمان دشوار گردید و پیش پیامبر گرامی شکایت کردند، از این رو این آیه نازل گردید:

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتامى قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُكُمْ ...

(سوره بقره ۲۲۰)

یعنی از تو در باره یتیمان سؤال می کنند، بگو: اصلاح حال آنان بهتر است و اگر با آنها درآمیزید، برادران دینی شما هستند.

إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً: بعقیده حسن و طبق روایتی که از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده، معنی جمله این است که: این کار گناهی بزرگ است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳

[سوره النساء (۴): آیات ۳ تا ۴] ... ص : ۱۳

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْنی أَلاَّ تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۳

و اگر بترسید که در باره یتیمان عدالت نکنید، با دو یا سه یا چهار زن، که برای شما نیکو هستند، ازدواج کنید و اگر بترسید که عدالت نکنید، با یک زن یا با کنیزان ازدواج کنید، این کار به ترک ظلم نزدیکتر است. و مهر زنان را که بخششی خدایی است بدهید. اگر چیزی از آن را با طیب خاطر به شما دهند، بگیرید و بخورید که گوارا و حلال است.

---

(۱) آیه ۳ و ۴ از سوره چهارم جزء ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴

بیان آیه سوم و چهارم ... ص : ۱۴

اشاره

تبصره- به اتفاق همه مفسران «أَلَّا تَعُولُوا» ختم آیه است و این از مشکلات قرآن است.

قرائت ... ص : ۱۴

فواحده: ابو جعفر این آیه را به رفع و دیگران به نصب خوانده اند. قرائت نصب، بنا بر این است که مفعول به برای فعل محذوف باشد. یعنی «فانکحوا واحده» و قرائت رفع بنا بر این است که مبتدا باشد و خبر آن محذوف. یعنی فواحده کافیه» مثل: «فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ» (سوره بقره ۲۸۲ یعنی در موقع شهادت اگر دو مرد نباشد، یک مرد و دو زن کافی است)

لغت ... ص : ۱۴

اقساط: عدل و انصاف.

تقسطوا: عدالت و انصاف کنید.

مثنی و ثلاث و رباع:

این کلمه ها باین صورتها استعمال شده اند: ثناء، مثنی، مثلث، رباع، مربع.

به معنای دو تا دو تا، سه تا، سه تا، چهار تا چهار تاست و بالاتر از چهار، استعمال نشده است، جز کلمه «عشار» (ده تا ده تا) که در شعر کمیت بکار رفته است:

و لم یستر یثوک حتی رمیت فوق الرجال خصالا عشاراً

یعنی: ترا از تیراندازی باز نداشتند تا اینکه ده تا ده تا، تیرها را افزون از مردان دیگر به هدف زدی.

دیگری گوید:

و لقد قتلتکم ثناء و موحداً و ترکت مره مثل امس الدابر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵

یعنی: شما را دو تا دو تا و یکی یکی کشتم و مره را مانند دیروز که پشت کرده است، ترک کردم.

عول، ستم و انحراف. «عول فرایض» هنگامی است که سهام کم آید و نقص بر آنها وارد شود. ابو طالب گوید: «بمیزان قسط وزنه غیر عائل» یعنی: با میزان عدل که وزن آن ستمکارانه نیست. فعل این کلمه: «عال یعول» است و «عال یعیل» مصدر آن «عیله» بمعنای احتیاج است. شاعر گوید:

فما یدری الفقیر متی غناه و

ما يدری الغنی متی یعیل

یعنی: فقیر نمی داند که کی غنی می شود و غنی نمی داند که کی محتاج می شود.

برخی گفته اند: «الا تعولوا» یعنی «که احتیاج پیدا نکنند» لکن اشتباه رفته اند برخی هم گفته اند: یعنی «نانخورهای شما زیاد نشوند» این هم اشتباه است زیرا این معنی با «الا تعیلوا» مناسب است که اسم فاعل آن «معیل» می آید.

صداق و صداق و صدقه و صدقه: مهر نحله: بخشش.

زنبور عسل را «نحل» گویند، زیرا خداوند بوسیله او بمردم عسل می بخشند.

هنیئی: گوارا مری ء: شفا بخش

اعراب ... ص : ۱۵

ما طابَ: فراء گوید «ما» مصدری است یعنی «الطیب» از مجاهد روایت شده است: «فانکحوا النساء نکاحاً طیباً» مبرد گوید: «ما» بمعنای جنس است و برخی گفته اند: بمعنای مبهم است، زیرا موقعیت، با ابهام تناسب دارد.

مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ: بدل از «ما طاب» و منصوب هستند. این کلمات، غیر منصرف هستند، زیرا از نه علت عدم انصراف، عدول و صفت، در آنها وجود دارند، ابو علی گوید: کلمات مذکور برای «ما طابَ لَکُمْ» حال هستند و منظور این است که نکاح باید در یکی از این حالات باشد: حالت دو همسری، حالت سه همسری و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶

حالت چهار همسری. کسانی که بدل گرفته اند می گویند: ذکر واو عطف برای این است که دلالت کند بر این که: سه همسر بدل از دو همسر و چهار همسر بدل از سه همسر.

حال آنکه اگر بجای واو «او» آمده بود، کسی که دو همسر داشت نمی توانست سه همسر و کسی که سه همسر داشت، نمی توانست چهار همسر اختیار کند.

نحله: مفعول لاجله نفسا: تمیز نسبت. این کلمه در اینجا بمعنای جنس است

و بهمین جهت، جمع نیامده است. مثل:

بها جیف الحسری فاما عظامها فبیض و اما جلدها فصلیب

یعنی. در آنجا مردهایی هستند که استخوانشان سفید و پوستشان متلاشی شده است. در اینجا شاعر «جلدها» گفته، نه «جلودها» با اینکه مقصود معنای جمع است. علت این است که «جلد» به معنای جنسی استعمال شده. در آیه شریفه، اگر «انفساً» هم گفته بود روا بود. این موضوع در آیه «بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا» (سوره کهف ۱۰۳) رعایت نشده، تا عمل هر کس به خود او نسبت پیدا کند نه اینکه: یک عمل، به همه آنان.

عَنْ شَیْ ءٍ مِنْهُ: «من» برای بیان جنس است نه برای تبعیض، زیرا اگر زن همه مهر خود را هم ببخشد، جایز است.

هَنِیئاً مَرِیئاً: حال.

شان نزول و نظم ... ص : ۱۶

در سبب نزول آیه و کیفیت نظم آن اقوالی است:

۱- این آیه در باره دختر یتیمی نازل شد که سرپرستش بمال و جمال او چشم دوخته بود و تصمیم داشت بدون دادن مهر با او ازدواج کند.

از این رو خداوند دستور داد که با دختران یتیم ازدواج نکنند مگر اینکه نسبت به آنها عادلانه رفتار کنند و مهر آنها را مطابق شؤونشان بپردازند یا اینکه با زنان دیگر ازدواج کنند و گرفتن زنان متعدد، تا چهار زن در صورت رعایت عدالت، برای آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷

بلا مانع است. این مطلب، از عایشه نقل شده و در تفاسیر ما هم آمده است. در توجیه آن گفته اند: این آیه، با آیه «وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ» که آیه (۱۲۸) همین سوره است ارتباط دارد و اگر آنها را کنار هم بگذاریم، نظم آنها کاملا

طبیعی خواهد بود، به این صورت «و یستفتونک فی النساء قل اللّه یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ...» یعنی: در باره زنان از تو فتوی می خواهند، بگو خداوند و آیاتی که در کتاب بر شما تلاوت می شود، در باره یتیمانی که مهر و حقوق لازم آنها را ادا نمی کنید و میل دارید با آنها ازدواج کنید، بعدالت حکم می کنند، پس اگر ترسید که در باره آنها عدالت نکنید، نکاح کنید با ... این مطلب از حسن و جبائی و مبرد است.

۲- این آیه در باره مردی نازل شده که با زنان بسیاری افزون از آنچه اسلام تجویز کرده است، ازدواج کرده بود و می گفت چه مانعی دارد که من هم مثل فلان شخص با زنان متعددی ازدواج کنم. این افراط، سبب شد که مالش از بین برود و بمال یتیمی چشم بدوزد که تحت سرپرستی او بود، از این رو خداوند مردم را از گرفتن بیشتر از چهار زن نهی کرد تا بر اثر تهیدستی احتیاج بمال یتیمان پیدا نکنند، حتی اگر با گرفتن چهار زن هم بیم تجاوز بمال یتیم آنها را تهدید کند، باید به یک زن اکتفاء کنند. این مطلب از ابن عباس و عکرمه است.

۳- مردم، در مورد مال یتیمان سخت گیری می کردند ولی در مورد زنان مسامحه می کردند و در میان آنها عادلانه رفتار نمیکردند از اینرو خداوند فرمود:

همانطوری که در مورد یتیمان بیم دارید که گرفتار بی عدالتی شوید، در مورد زنان نیز چنین باشید. به

شما اجازه داده شود که با رعایت عدالت، از یک تا چهار همسر داشته باشید.

این مطلب، از سعید بن جبیر و سدی و قتاده و ربیع و ضحاک و بروایتی از ابن عباس است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸

۴- مردم، سرپرستی یتیمان را برای خود دشوار می پنداشتند و از شدت ایمان به خدا از آن کار وحشت داشتند، از اینرو خداوند به آنها دستور داد که همانطوری که از اینکار وحشت دارید، از زنا هم وحشت داشته باشید و بطور مشروع یک تا چهار همسر برای خود انتخاب کنید. این قول از مجاهد است.

۵- حسن می گوید معنی آیه این است: اگر از دختر یتیمی که تحت سرپرستی شماست، بیم دارید، با دختران یتیم دیگر ازدواج کنید. جبائی نیز همین احتمال را داده و گفته است که خطاب به ولی دختر یتیم است.

۶- فراء می گوید: مقصود این است که اگر از خوردن مال یتیمان می ترسید، از جمع میان زنان و بی عدالتی نسبت بآنان نیز بترسید و با زنانی ازدواج کنید که نسبت به آنها از ستمکاری ایمن باشید.

قاضی ابو عاصم می گوید قول اول، بهتر و با نظم و الفاظ آیه مناسبتر است.

مقصود ... ص : ۱۸

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی : اگر می ترسید که از رعایت انصاف و عدالت، نسبت به یتیمانی که تحت سرپرستی شما هستند، سرباز زنید ... بحث در باره یتیمان در شان نزول، گذشت.

فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ: با آنچه برای شما حلال است، نکاح کنید (علت اینکه.

(من طاب لکم نگفته) اینست که «ما» حروف مصدر است و معنی جمله این است فانکحوا الطیب) مِنَ النِّساءِ: از زنانی

که نکـاح با آنها برای شـما حرام نیست زنانی که نکاح با آنها حرام است طی آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ ...» (آیه ۲۳) ذکر شدنـد بنا بر قول اول معنای جمله این است: اگر می ترسـید که در ازدواج با یتیمان بعـدالت رفتار نکنید، با دختران و زنان بالغ ازدواج کنید، زیرا اگر در باره زنان بالغ ستمی اتفاق افتد، ممکن است از آنها عذر خواهی کرد و رضایت و خوشنودی آنها را فراهم ساخت، چه آنها صـلاحیت حلال کردن حق خود را دارنـد ولی دختران یتیم که هنوز رشـد مالی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹

و اجتماعی کافی پیدا نکرده اند، چنین صلاحیتی ندارند.

مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ: مقصود این است که دو زن یا سه زن یا چهار زن بگیریـد، نه اینکه دو و سه و چهار زن که مجموع آنها نه تاست بگیرید. بدیهی است که از این تعبیر معنای اول استفاده می شود. مثلا هر گاه بگویند: افراد، دو تا دو تا سه تا سه تا و چهار تا چهار تا وارد شدند، معنی آن این است که دو بدو و ... وارد شدند، در آیه نیز استعمال کلمات:

«مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» به همین صورت است. وانگهی اگر منظور این بود که بـا «نه زن» ازدواج کنیـد هر کلمه «بتسع» در آیه بکار می رفت.

امـام صادق (ع) فرمود: «برای مرد حلال نیست که با بیشتر از چهار زن آزاد، درآمیزد» فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا: اگر بترسـید که از لحاظ نفقه و تقسیم شبها و سایر حقوق، بی عدالتی کنید.

فَواحِدَةً: با یکی نکاح کنید.

أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ: یا اینکه

به کنیزان اکتفاء کنید. زیرا آمیزش با کنیزان، مقررات ازدواج با زنان آزاد را ندارد و بنا بر این خطر بی عدالتی شما را تهدید نمی کند.

ذلِکَ: اشاره است به ازدواج با یک زن، با ترس از بی عدالتی در صورت ازدواج با چند زن.

أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا: به عدالت و ترک ستم نزدیکتر است، این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده است. برخی گفته اند مقصود این است که اگر با یک زن ازدواج کنید، عائله شما زیاد نمی شود. لکن این معنی از یک طرف از نظر لغت مناسب نیست «۱» و از طرف دیگر با خود آیه هم سازگار نیست، چه بحکم جمله: «أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ» افراد مجازند

---

(۱) اگر الا تعیلوا گفته بود معنی آن این بود که معیل نشوید لکن الا تعولوا گفته شده و معنای اول مناسب است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰

که بجای زنان آزاد، از کنیزان استفاده کنند و اگر مقصود از «أَلَّا تَعُولُوا» این باشد که عائله مند نشوید، بین دو جمله تناسب نخواهد بود و استفاده از کنیزان نیز سر از عائله مندی بیرون می آورد. برخی گفته اند: پیش از نزول این آیه، مردان هر چه می خواستند ازدواج می کردند و این آیه از این کار منع کرد.

وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً: مهر زنان را که بخششی است از جانب خداوند، بآنها بدهید. بدیهی است که زن و مرد هر دو از یکدیگر تمتع می برند و زن در برابر تمتعی که بشوهر می رساند، خود نیز متمتع می شود:

بنا بر این حق مهر ندارند، لکن خداوند متعال مهر را برای زن قرار داد تا از این عطیه الهی برخوردار

گردد.

برخی گفته اند مقصود از کلمه «نحله» این است که فریضه ای است معین که مرد باید در برابر زن با پرداخت مهریه انجام دهد این عقیده از قتاده و ابن جریج است.

برخی گفته اند: مقصود از «نحله» دینی است. این قول از زجاج است.

در اینکه مخاطب، کیست، اختلاف است. برخی گفته اند: خداوند شوهران را مخاطب ساخته و به آنها دستور داده است که مهر زنان مدخوله را بطور کامل و مهر زنان غیر مدخوله را نصف، بپردازند و چیزی از آنها مطالبه نکنند و کار را به مرافعه نکشانند زیرا پولی که با مرافعه وصول شود، نمی تواند صورت عطا و بخشش داشته باشد.

این نظر از ابن عباس و قتاده و ابن جریج است و طبری و جبایی و رمانی و زجاج نیز بر آنند.

برخی معتقدند که منظور سرپرستان ایتام است. زیرا هر گاه دختری ازدواج می کرد مهرش را سرپرست می گرفت و چیزی بخود دختر داده نمی شد.

خداوند از این کار نهی فرمود. ابو صالح بر این عقیده است و ابو الجارود هم آن را از امام باقر (ع) نقل کرده است. لکن نظر اول بهتر است.

فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ: این خطاب متوجه شوهران و منظور این است که اگر زنان با طیب خاطر چیزی از مهریه را بشما ببخشند، از آن بخورید و استفاده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱

کنید.

هَنِيئاً مَرِيئاً.

«هنیئی» چیز پاکیزه گوارایی است که کمبودی ندارد.

«مری ء» چیزی است که از لحاظ هضم و نتایج بحدی بی ضرر و بحال انسان مفید باشد.

در کتاب عیاشی از امیر المؤمنین نقل شده است که: «مردی خدمت آن بزرگوار عرض کرد که بدرد

شکم مبتلاست. فرمود: زن داری؟ عرض کرد: آری. فرمود، از او بخواه که با طیب خاطر چیزی بتو ببخشد. سپس با آن چیز مقداری عسل خریداری کن و با آب باران مخلوط کن و بنوش. چه از خداوند شنیده ام که: «وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً» (سوره ق ۹) یعنی از آسمان آبی مبارک نازل کردیم و نیز فرموده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ» (سوره نحل ۶۹) یعنی از شکم زنبور عسل نوشابه ای برنگهای مختلف خارج می شود که در آن شفای مردم است و نیز فرموده است: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً» پس هر گاه شفا و برکت و گوارایی جمع شد، بخواست خدا شفا می یابی.

آن شخص بر طبق این دستور عمل کرد و بهبودی یافت» برخی به این آیه بر وجوب زناشویی استدلال کرده اند، زیرا امر «فانکحوا» مقتضی وجوب است. لکن دلایلی داریم که ازدواج (بخصوص اگر خطر معصیت نباشد) واجب نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲

[سوره النساء (۴): آیه ۵] ... ص : ۲۲

اشاره

وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً وَ ارْزُقُوهُمْ فِيها وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲

و اموالتان را که خداوند قوام زندگی شما را به آن قرار داده است، به سفیهان مدهید و آنها را از آن اموال روزی دهید و بپوشانید و برای آنها سخن نیکو بگوئید «۲»

---

(۱) سوره نساء آیه ۵ جزء ۴ سوره چهارم

(۲)- کلمه قیام را نافع و ابن عامر قیم (بدون الف) خوانده اند. ابو الحسن گفته است که: قیام و قیم و قوام دارای یک معنی هستند و منظور چیزی است که قوام پخش و پایدار کننده زندگی باشد.

لبید در معلقه معروف خود گوید:

أ فتلك ام وحشیه مسبوعه خذلت و هادیه الصوار قوامها

ابو علی می گوید: قول کسی که قیم را جمع قیمت می داند، صحیح نیست. قیم بمعنی قیام و مصدر است چنان که می فرماید:

«دین ا قیماً» و معنی آن دین ثابت و پایدار است و مصدری است که صفت دین واقع شده و نمی تواند جمع قیمت باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳

بیان آیه ۵ ... ص : ۲۳

مقصود ... ص : ۲۳

نظر به اینکه خداونـد قبلاـ دسـتور داد که مـال یتیمان را به آنها بدهنـد، در اینجا دسـتور می دهـد که اشخاصـی که صـلاحیت ندارند، از دادن مالشان به آنها خودداری کنند وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَکُمُ: اموالتان را به سفیهان مدهید. در باره اینکه سفیه چه کسی است؟ عقاید مختلفی وجود دارد:

۱- برخی گفته انـد منظور زنـان و کودکان است. این عقیـده از ابن عباس، سـعید بن جبیر، حسن، ضـحاک، ابی مالک و قتاده است. ابو جـارود هم از امام صادق (ع) نقل کرده است. ابن عباس می گویـد: هر گاه مرد بدانـد که زن و فرزنـدش سـفیهند و مال خود را تباه می کنند، نباید مالشان را در اختیارشان قرار

دهد.

۲- مجاهد و ابن عمر گفته اند: منظور فقط زنان است. از انس بن مالک روایت شده است که: زنی سیاه و نمکین و خوش سخن خدمت پیامبر گرامی آمد و عرض کرد:

یک بار هم در سخنان خود خیر ما را بیان کن. شنیده ام که آنچه در باره ما می گویی شر ماست. فرمود: چه گفته ام؟ گفت: ما را سفیه نامیده ای. فرمود: خداوند در قرآن شما را سفیه نامیده است: گفت: ما را ناقص خوانده ای. فرمود: در نقصان شما همین بس که در هر ماهی پنج روز از خواندن نماز ممنوع شده اید. آن گاه فرمود: آیا برای شما کافی نیست که وقتی باردار می شوید مانند سربازی هستید که در راه خدا می جنگد و مرزهای مملکت را در برابر بیگانگان حفظ می کند و هنگامی که وضع حمل می کنید مانند کسی هستید که در راه خدا بخون خود غوطه ور شود و چون بطفل خود شیر دهید، در برابر هر جرعه ای اجر آزاد کردن بنده ای از فرزندان حضرت اسماعیل دارید و هنگامی که از خواب بیدار می شوید، در برابر هر بیدار شدنی نیز همان اجر را دارید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴

این است پاداش زنان با ایمان و خدا ترس و شکیبایی که خود را به مشقت نمی افکنند.

زن گفت: اگر این شرط بدنبال نداشت چه مقام والایی زنان داشتند! ۳- کلمه سفیه، عمومیت دارد و شامل می شود هر طفل یا مجنون یا کسی که بخاطر زیاده روی و بی بند و باری در خرج مال، از تصرفات مالکانه ممنوع شده باشد. از امام صادق (ع) روایت شده است که: سفیه، شارب الخمر و کسی است

که بمنزله او باشد.

این عقیده از دو عقیده بالا بهتر است، بخاطر اینکه عمومیت دارد و هر سبک عقلی را شامل می شود.

الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیاماً: اموالی که خداوند قوام زندگی دنیا و آخرت شما قرار داده است و زندگی خود را بوسیله آن رواج می دهید.

برخی گفته اند: منظور این است که آنچه از مال خود بفرزند سفیهتان بدهید، تباه می شود، زیرا او در راه هایی مصرف می کند که به زیان شما و بر خلاف مصالح شماست.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِیها وَ اکْسُوهُمْ: برخی گفته اند: منظور این است که اموال شخصی خود را به آنها واگذار مکنید بلکه اگر نفقه آنها بر شماست، مخارج و پوشاک آنها را تامین کنید. این نظر از ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد است.

عقیده دیگر این است که: خداوند دستور می دهد که مالتان را در اختیار زن و فرزندتان قرار مدهید، تا آنها به شما انفاق کنند و شما نیازمند آنها باشید و خوراک و پوشاک آنها را از مال خود تأمین کنید. این عقیده از سدی و ابن زید است.

در هر صورت وظیفه انسان این است که مال خود را با تدبیر نگهداری کند و از افراط و تفریط خودداری نماید. چنانچه که می فرماید: «لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ» (همین سوره آیه ۲۹) یعنی مالتان را بباطل مخورید. پیامبر گرامی فرمود:

«نعم المال الصالح للرجل الصالح»

یعنی مال حلال برای مرد نیکو خوب است.

در این حدیث نیز بصلاحیت مال و صلاحیت صاحب مال اشاره شده است.

برخی گفته اند: منظور از «اموالکم» اموالهم است یعنی اموال سفیهان را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵

به ایشان مدهید. چنان که در

قرآن گفته است: «لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكَمْ» و منظور این است که ایشان را مکشید. این نظر از سعید بن جبیر است.

بهتر این است که آیه را بمعنی عمومی تری حمل کنیم. بنا بر این مقصود این است که مال را بدست سفیهی که آن را فاسد می کند و همچنین طفل یتیم غیر بالغ و طفل بالغی که برای حفظ مال رشد کافی ندارد، نباید داد. خواه مال از خود این افراد باشد یا از خودشان نباشد و اینکه گفته است: «اموالکم» (اموالتان) نوعی مجاز است که مال این افراد را متعلق به سرپرست ایشان دانسته است یا اینکه منظور این است که مالی که قسمتی از آن از شما و قسمتی از آن از سفیهان است بدست آنها مدهید که آن را تضییع می کنند. از امام صادق (ع) پرسیدند: که چگونه اموال آنها اموال ماست؟ فرمود:

شما وارث ایشان هستید.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفاً: با آنها در سخن مهربانی و از خشونت خودداری کنید و با آنها طوری سخن بگوئید که آنها را در راه رشد و صلاح زندگی دنیا و آخرت، رهنمون باشید، بطوری که وقتی بالغ می شوند، برای یک زندگی مستقل، آمادگی یافته باشند. از این آیه چنین استفاده می شود که هر گاه طفل یتیم، پس از بلوغ، رشد کافی برای اداره مال و امور زندگی نداشته باشد، می توان جلو تصرفات او را گرفت، زیرا خداوند از دادن مال به سفیهان منع فرموده است. دیگر اینکه لازم است شخصی که دارای وارثانی سفیه است، وصیت کند و برای آنها سرپرستی تعیین کند، چه اگر وصیت نکند و از تعیین سرپرست خودداری کند، مثل این است

که اموال خود را به سفیهان واگذار کرده است. علت اینکه «ناقص العقل» را سفیه نامیده اند این است که سفیه یعنی کسی که دچار کمی حلم و کم حوصلگی است. از همین جهت است که شخص فاسق هم سفیه نامیده شده است زیرا پیش مردم دیندار، وزنی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶

[سوره النساء (۴): آیه ۶] ... ص : ۲۶

اشاره

وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً (۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۶

و یتیمان را آزمایش کنید تا وقتی که بالغ شوند. پس اگر در آنها رشد و قابلیت سرپرستی اموال یافتید، اموالشان را به آنها بدهید و به اسراف و عجله مال آنها را حیف و میل مکنید که مبادا بزرگ شوند و از شما مطالبه کنند و هر کس که غنی است از تصرف در مال یتیم خودداری کند و هر کس که فقیر است، در مقابل سرپرستی مال یتیم، بقدر متعارف ارتزاق کند و هنگامی که مال ایشان را به آنها سپردید، از آنها گواه بگیرید و خدا برای محاسبه خلق کافی است.

---

(۱) آیه ۶ سوره نساء جزء ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷

بیان آیه ۶ ... ص : ۲۷

لغت ... ص : ۲۷

ایناس. بمعنی ابصار یعنی دیدن و «آنستم» یعنی دیدید. عبد اله بجای «آنستم» «احستم» قرائت کرده یعنی احساس کردید.

اسراف: تجاوز از حد مباح، اعم از اینکه در طرف افراد و زیاده روی باشد یا در طرف تفریط و تقصیر. لکن در مورد افراط، اسراف (مصدر باب افعال) و در مورد تقصیر و تفریط، سرف (مصدر ثلاثی مجرد) بکار می رود. شاعر عرب گوید:

اعطوا هنيده تحذوها ثمانيه ما فی عطائهم من و لا سرف

یعنی: هشت نفر عطا کردند به رمه شتران تا با ایشان آوازه خوانی کنند. در عطای آنها نه منتی است و نه قصوری.

بـدار: مبادرت. اصل این کلمه بمعنی اسـتهلالست و بـدر قمر بملاحظه این است که از لحاظ نور بحـد پری و اسـتهلال رسـیده است. بدره بمعنی کیسه است بملاحظه اینکه از مال پر می شود و بیدر بر وزن حیدر بملاحظه این که از طعام پر میشود.

حسیب: کافی. وقتی بافراد گفته شود: حسیب، منظور این است

که نسبشان عالی است. برخی گفته اند: حسیب بمعنی محاسب است. «۱»

مقصود ... ص : ۲۷

بنا بدستور قرآن کریم، انسان موظف است که اموال یتیمان را به آنها رد کند و

---

(۱) اسرافا و بدارا. منصوبند بنا بر مصدریت. ان یکبروا محلا منصوب است به بدار، یعنی «لا تاکلوا مسرفین و مبادرین کبرهم» یعنی مخورید مال آنها را با اسراف و مبادرت نسبت به بزرگ شدن آنها. بالمعروف محلا منصوب و حال است. کفی باللَّه: باء زاید است و جار و مجرور محلا مرفوع و فاعل فعل است. حسیبا: منصوب و حال یا تمیز است یعنی بس است خداوند در حالی که محاسب است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸

از دادن مال کسانی که سفیه هستند، به آنها خودداری کند اکنون برای اینکه ولی تکلیف خود را بداند و متوجه باشد که چه موقع وظیفه او دادن مال و چه موقع وظیفه او ندادن مال است می فرماید:

وَ ابْتَلُوا الْیَتامی : بنا بر این سرپرستان ایتام، موظفند که عقل یتیمان را از لحاظ فهم و صلاحیت دینی و اقتصادی آزمایش کنند و در صورتی که عقلشان بمرحله کمال رسیده باشد، ثروتشان را در اختیارشان بگذارند. قتاده و حسن و سدی و مجاهد و ابن عباس چنین گفته اند.

حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ: تا بمرحله ای برسند که از نظر بلوغ جسمی و روحی بمرحله کمال رسیده باشند و بتوانند تشکیل خانواده دهند و از عهده وظائف خانوادگی برآیند. منظور از این جمله این نیست که فقط محتلم شوند زیرا نه احتلام دلیل رشد کامل جسم و روح است و نه عدم احتلام، دلیل عدم رشد کامل جسم و روح است، چه افرادی

هستند که محتلم نمی شوند یا اینکه احتلام آنها به تاخیر می افتد. عقیده بیشتر مفسران همین است.

برخی از آنها گفته اند: وقتی عقل یتیم کامل و از رشد کافی برخوردار شد، مالش بخودش داده می شود و همین هم صحیحتر است. برخی دیگر گفته انـد: تنها کمال عقل کافی نیست بلکه سن او نیز نبایـد کمتر از پانزده سال باشد. عقیده اصـحاب با این است که حد بلوغ یا پانزده سال (در مورد پسر) یا آمادگی برای ازدواج و احتلام یا روییدن موی زهار است.

فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً: اگر رشدی در آنها یافتید یا شناختید ... در باره معنای «رشد» اختلاف کرده اند. قتاده و سدی گفته اند: منظور داشتن عقل و دین و صلاحیت است. حسن و ابن عباس گفته اند: مقصود صلاحیت در دین و آمادگی برای اصلاح مال است. مجاهـد و شـعبی گویند: منظور عقل است. بعقیده اینان نباید مال یتیم را به او سپرد مگر اینکه رشد عقلی پیدا کند، حتی اگر بسن پیری برسد و از رشد عقلی برخوردار نباشد، نباید مالش را به او سپرد. اقوی نظر حسن و ابن عباس است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹

روایتی هم از امـام بـاقر (ع) به همین مضـمون وارد شـده است و بنـا بر اجماع علما، کسـی که صـلاحیت دینی و آمادگی برای اصـلاح مـال دارد، نبایـد او را از تصـرف در مـالش منع کرد، اگر چه از لحاظ دینی بی بنـد و بار باشـد. بنا بر این هنگامی که کودک بالغ شد و از صلاحیت دینی و استعداد سرپرستی مال برخوردار بود، باید مالش را به او سپرد.

از این آیه چنین استفاده می شود که

هر گاه عاقلی مفسد مال خود باشد، می توان او را از تصرف در مال خود منع کرد. بدلیل اینکه هر گاه موظف باشیم که مال طفل بالغ غیر رشید (یعنی مفسد مال) را باو نسپاریم، موظفیم که شخص بالغ غیر رشد را هم از تصرف در اموال خود منع کنیم این مطلب، در میان اخبار مشهور است.

(فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ:) خطاب به سرپرستان ایتام است و دادن مال را به یتیمان مشروط بدو شرط می سازد: بلوغ و رشد. بنا بر این پیش از بلوغ و پیش از رشید، سپردن مال بدست آنها صحیح نیست.

وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً: مال آنها را از غیر راهی که خداوند برای شما مباح کرده، مخورید و مصرف مکنید. برخی گفته اند: یعنی بیشتر از حد احتیاج از مال یتیم مخورید چه ولی یتیم حق دارد که در صورت احتیاج بعنوان اجرت، از مال یتیم باندازه قوت خود استفاده کند. دیگری گفته است: هر گونه استفاده شخصی از مال یتیم، اسراف است و جایز نیست. لکن معنای اول با مذهب تشیع سازگارتر است.

محمد بن مسلم از یکی دو امام باقر و صادق (ع) نقل کرده است که: از وی در باره مردی سؤال کردم که نزد او گوسفندی است از یتیم برادرش که تحت سرپرستی اوست، آیا می تواند مدخل آن گوسفند را با مدخل گوسفند خود مخلوط کند؟ فرمود اگر سرپرستی کند و زحمت آن را متحمل شود و از فرار آن جلوگیری کند، می تواند از شیر آن بنوشد، به شرطی که در دوشیدن آن اسراف نکند.

(وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا) یعنی در خوردن مال آنها مبادرت مکنید، چه ممکن است وقتی

به بلوغ و رشد رسیدند، مال خود را از شما مطالبه کنند.

(وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ:) آن عده از سرپرستان و اولیا که احتیاجی ندارند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰

دامن خود را از صرف مال یتیم پاک نگه دارند و نه کم و نه زیاد، از آن مصرف نمی- کنند. استعفاف بمعنی امتناع و ترک است، وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ: و سرپرستی که فقیر است می تواند باندازه کفایت و نیازمندی خود از مال یتیم بعنوان قرض بردارد و بعد پس بدهد. این معنی از سعید بن جبیر، مجاهد، ابو العالیه، زهری و عبیده سلمانی است. از امام باقر (ع) نیز روایت شده است ولی عطاء (بن ابی ریاح و قتاده و جماعتی معتقدند که می تواند به- اندازه ای که رفع احتیاجش از لحاظ خوراک و پوشاک بشود، از مال یتیم برگیرد لکن اجازه نداده اند که اجرت محافظت مال را بردارد، چه ممکن است، اجرت از حد احتیاج، افزونتر باشد. از روایت ما چنین استفاده می شود که ولی حق دارد، اجرت زحمات خود را بردارد، خواه باندازه کفایتش باشد یا نباشد. از ابن عباس سؤال شد که: آیا ولی یتیم می تواند از شیر شتر استفاده کند؟ پاسخ داد: اگر سرپرستی کنی و زخم آن را روغن بمالی، می توانی از شیر آن بخوری، به شرطی که بفرزندش صدمه نزنی و در دوشیدن شیر، اسراف نکنی.

فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ: به اولیای یتیمان دستور می دهد که هر گاه یتیمان صلاحیت پیدا کردند و مالشان را بآنها سپردید، احتیاط را از دست مدهید و از آنها شاهد بگیرید تا بعدا منکر

نشوند و دچار تهمت نشوید.

در این آیه خداوند متعال کمال لطف و رحمت و انعام خود را هم نسبت به یتیمان و هم نسبت به سرپرستان آنها آشکار ساخته و برای هر کدام دستوری صادر فرموده است که صلاحش در آن است.

بطور کلی نظر پروردگار متعال این است که تمام انسانها از نظر امور معاش و معاد راهنمایی شوند و بخطا نیفتند.

وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً: شهادت خداوند و علم او به اینکه مال یتیمان را به آنها سپرده اید، کافی است. برخی گفته اند: منظور این است که: همانطوری که بیم دارید که یتیم بالغ شود و از شما حساب بخواهد، از حساب آخرت نیز بیمناک باشید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۷ تا ۸] ... ص : ۳۱

اشاره

لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً (۷) وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَهَ أُولُوا الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸)

«۱» «۲»

ترجمه ... ص : ۳۱

برای مردان از ترکه پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است و برای زنان از ترکه پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است، از آن مالی که کم باشد یا بسیار. نصیبی است مفروض و معین.

و هنگامی که در موقع تقسیم ترکه، خویشاوندان میت و یتیمان و مستمندان، حضور یابند، از آن مال بآنها روزی دهید و بآنها سخن نیکو بگویید.

---

(۱) سوره نساء آیه ۷ جزء ۴ سوره ۴

(۲) آیه- ۸ سوره نساء جزء ۴ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۲

بیان آیه ۷ ... ص : ۳۲

لغت ... ص : ۳۲

مفروض: از فرض است. فرق میان مفروض و واجب، این است که: مفروض را با فرض کننـده ای لازم است، ولی واجب چنین نیست، زیرا گـاهی چیزی واجب و لازم است بـدون اینکه کسـی آن را واجب کرده باشـد، از اینرو صـحیح است بگوئیم دادن پاداش بر خداوند واجب است ولی صحیح نیست بگوئیم مفروض است.

اعراب ... ص : ۳۲

نصیبا مفروضا: حال موکد است یعنی: «فرض للرجال نصیب نصیبا مفروضا برخی گفته اند که اسمی است جانشین مصدر.

شان نزول. ... ص : ۳۲

قتاده و ابن جریـج و ابن زیـد گویند: عرب در دوران جاهلیت، دختران را از ارث محروم می کرد و این آیه برای رد این روش ناپسندیده، نازل گردید.

برخی گفته انـد: آنها به کسـی ارث می دادنـد که نتوانـد نیزه برگیرد و از حریم و مال، دفاع کند، از اینرو خداوند متعال حکم اموال را پس از مرگ، بیان کرد، هم- چنان که حکم آن را در حال حیات بیان کرده بود.

مقصود ... ص : ۳۲

لِلرِّجالِ نَصِيبٌ: مردان را بهره ای است.

مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ: از ترکه پدر و مادر و خویشاوندان.

وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ- زنان را نیز از ترکه پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است.

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً: از مال کم یا بسیار، بهره ای است که خداوند

واجب کرده است که حتما به مستحقین داده شود.

دلالت آیه ... ص : ۳۳

این آیه دلالت دارد بر اینکه قول به تعصیب باطل است «۱»، زیرا خداوند متعال،

---

(۱) عول و تعصیب بعد از این خواهیم گفت که خداوند برای هر یک از خویشاوندان میت سهمی معین کرده است به این ترتیب: شوهر با نبودن اولاد ۲/ ۱ و با بودن اولاد ۴/ ۱ زن با بودن اولاد ۸/ ۱ و با نبودن اولاد ۴/ ۱.

مادر با نبودن اولاد و حاجب ۳/ ۱ با بودن اولاد و حاجب ۶/ ۱. پدر با بودن اولاد ۶/ ۱ دو دختر یا دو خواهر ۳/ ۲. یک دختر یا یک خواهر ۲/ ۱. برادر و خواهر مادری در صورت تنهایی ۶/ ۱ و در صورت تعدد ۳/ ۱. خلاصه اینکه سهام شش تاست: ۳/ ۲، ۲/ ۱، ۳/ ۱، ۴/ ۱، ۶/ ۱ و ۸/ ۱. کسانی هم هستند که سهم آنها معین نیست مثل پسر یا پسران و پسر و دختر.

این سهام، با داخل شدن زن یا شوهر در زمره ورثه، گاهی از اصل مال تجاوز می کند.

مثلا هر گاه میت، دارای دو دختر و پدر و مادر و شوهر باشد، سهام هر یک از این قرار است:

دو دختر ۳/ ۲، پدر

۶/ ۱، مادر ۶/ ۱ و شوهر ۴/ ۱، عول، همین است که ترکه، از اصل سهام کم بیاید.

برای اولین بار در زمان خلافت عمر، زنی بمرد که دارای دو خواهر و شوهری بود. بر حسب قاعده برای شوهر ۲/ ۱ ترکه و برای دو خواهر ۳/ ۲ است. اصحاب گرد آمدند و گفتند:

اگر اول ۲/ ۱ شوهر را بدهیم، بخواهران ضرر می خورد و اگر ابتدا ۳/ ۲ خواهران را بدهیم، ضرر به شوهر می خورد. اکثر آنها قائل به عول و معتقد شدند که باید ضرر بگردن همه آنها بیفتد، همانطوری که اگر عده ای طلبکار میت باشند و مال از اصل دین، کمتر باشد، باید هر کدام به نسبت طلب خود، متضرر شود. ابن عباس با این رای بسختی مخالفت کرد. شیعه نیز در این مساله، با اهل تسنن مخالف و معتقد است که شوهر و زن و پدر و مادر میت سهم خود را می برند و ضرر متوجه دختر یا دختران و کسانی می شود که از طرف پدر و مادر، یا مادر، با میت نسبت دارند.

شهید ثانی در مسالک، پس از نقل روایاتی از عامه، در باره عول، می فرماید: «اما روایاتی که از طریق خاصه، از علی (ع) و اهل بیت، در انکار عول، روایت شده، بقدری زیاد هستند، که نزدیک است به حد تواتر برسند ...» سپس روایاتی در این خصوص نقل می کند. از جمله اینکه:

«السهام لا تعول و لا تکون اکثر من سته»

یعنی سهمها کم نمی شوند و از شش سهم تجاوز نمی کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۴

میراث را برای زنان و مردان واجب شمرده است و اگر جایز

باشـد که زنـان را در موردی از ارث منع کنیم، جایز است که مردان را نیز منع کنیم. دیگر اینکه: همان طوری که ابو حنیفه نیز معتقـد است، خویشاونـدان میت از میت ارث می برنـد و تفـاوتی نیست که میت، از انبیاء باشـد یا غیر انبیاء. عقیـده شـیعیان نیز همین است (و منع فاطمه زهرا (ع) از ارث پدر صحیح نبوده است).

(لکن گـاهی هم ممکن است مـال از سـهام ورثه زیـاد آیـد. مثل اینکه میت دارای دختران و پـدری باشـد. در این فرض، برای دختران ۲/۳ و برای پـدر ۱/۶ است و ۱/۶ مال زیاد می آیـد. این اضافی را به چه کسـی بایـد داد؟ این همان مسأله تعصـیب است.

شهیـد ثانی در مسالک، می فرمایـد: «این مسأله و مسأله عول، از مسائل عمـده ای است که آرای شـیعه و سـنی در آن اختلاف پیـدا کرده و معرکه ای عظیم بواسـطه آن برپا شده است» عقیده عامه این است که ما زاد ترکه را باید به مردانی داد که پس از ورثه، به میت خویشـی نزدیکتری دارنـد. لکن امـامیه می گوینـد: این ما زاد را هم بایـد به خود ورثه داد و به نسـبت سـهامشان تقسیم می کنند.

در میان صـحابه نیز کسانی بوده اند که تعصـیب را باطل می دانسـته اند، مثلا ابن عباس. همچنین نقل شده است که عبد اله بن زبر نیز به بطلان تعصیب حکم کرده است.

حقیقت این است که هم عامه و هم خاصه، مدرکشان خبر واحد می باشد. عامه از پیامبر روایت می کنند که

: ما ابقت الفرائض فلاولی عصبه ذکر

یعنی هر چه از سهام زیاد آید، برای مردانی است که عصبه میت و خویشاوندان او باشند. امامیه نیز

از امامان گرامی خود، خلاف خبر بالا را نقل کرده اند.

مع الوصف، هر کدام از آنها نیز دلایل دیگری اقامه کرده اند که تفصیل آن را باید در کتابهای فقهی مطالعه کرد.

خلاصه ادله امامیه، از این قرار است: ۱- آیه بالا ۲- آیه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ» (سوره احزاب ۶) ۳- روایاتی از پیامبر. نظیر:

«من ترک مالا فلاهله»

یعنی کسی که مالی بجای گذارد، برای اهل اوست. ۴- اخباری که از ائمه (ع) در باره بطلان تعصیب نقل شده است که اگر چه تعدادشان بحد تواتر نمی رسد ولی کم هم نیستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۵

بیان آیه ۸ ... ص : ۳۵

مقصود ... ص : ۳۵

در آیه پیش خداوند، در باره ارث زنان و مردان از ترکه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر سخن گفت. اینک در باره کسانی سخن می گوید که ارث نمی برند. در باره مقصود این آیه، دو عقیده است:

۱- ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و مجاهد و شعبی و زهری و سدی بر آنند که این آیه منسوخ نیست، از امام باقر (ع) نیز روایت شده و مختار بلخی و- جبایی و زجاج و اکثر مفسران و فقیهان همین است.

۲- سعید بن مسیب و ابو مالک و ضحاک معتقدند که این آیه بوسیله آیات دیگری که در باره تقسیم ارث و تعیین کسانی که ارث می برند، نازل شده، نسخ شده است.

کسانی که آیه را منسوخ نمی دانند نیز اختلاف کرده اند:

۱- مجاهد می گوید: رعایت دستوری که در آیه ذکر شده، واجب است و باید خویشاوندان میت و یتیمان و مستمندان را از ارث محروم نکرد، بشرطی که در موقع تقسیم حضور داشته باشند. ورثه باید

مقداری از آن را با طیب خاطر بانها دهند.

۲- سایرین می گویند، رعایت این دستور مستحبّ است.

(وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ:) در موقع قسمت میراث حضور داشته باشند و مشاهده کنند أُولُوا الْقُرْبی : فقرایی که با میت خویشاوندی دارند.

وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینُ: یتیمان و مستمندانی که خویشاوند میت هستند و انتظار دارند که به آنها توجهی بشود.

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ: پیش از آنی که ترکه را قسمت کنید چیزی بآنها بدهید. در اینکه مخاطب، چه کسانی هستند، اختلاف شده است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۶

۱- مخاطب، ورثه هستند. بعقیده ابن عباس و ابن زبیر و حسن و سعید بن جبیر و اکثر مفسران، مقصود این است که: اگر اینها ارث نمی برند ورثه باید، چیزی به آنها بدهند و آنها را محروم نسازند.

۲- مخاطب، کسی است که مرگش نزدیک شده و می خواهد وصیت کند. او موظف است که برای این اشخاص، در صورتی که از ارث محرومند، چیزی وصیت کند. این عقیده از ابن عباس و سعید بن مسیب و مختار طبری است.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفاً: برای آنها سخن نیکو و نرم بگوئید، نه سخن خشن.

سعید بن جبیر می گوید: منظور این است که هر گاه وارث صغیر باشد، ولی او باید به این عده بگوید: این مال متعلق به صغیر است و شما حقی ندارید و ما نمی توانیم، چیزی از آن را به شما بدهیم. می گویند: منظور این است که شخصی که وصیت می کند باید در حق این عده دعا کند که خداوند آنها را بی نیاز گرداند. ابن عباس و سعید بن مسیب معتقدند: که آیه در باره وصیت نازل شده است و

منظور این است که وصیت کننده، باید برای خویشاوندان خود وصیت کند و با غیر خویشاوندان سخن نیکو بگوید. از این آیه استفاده می شود که انسان گاهی بغیر خود روزی می دهد و او را مالک می سازد. بنا بر این حجتی است در مقابل جبری مذهبان. (که انسان را مملوک و مقهور دانسته و برای او ملکی و اختیاری قائل نیستند.)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۷

[سوره النساء (۴): آیات ۹ تا ۱۰] ... ص : ۳۷

اشاره

وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (۱۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۷

و باید بترسند کسانی که اگر کودکانی ناتوان از خود باقی گذارند، بر آنها بیمناک هستند، پس در برابر خداوند تقوی کنند و سخن درست بگویند. آنان که مال یتیمان را بظلم میخورند، در حقیقت آتش در شکم خود میکنند و به زودی به آتش دوزخ می افتند

---

(۱) آیه ۹ و ۱۰ سوره نسأ جزء چهارم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۸

بیان آیه ۹ و ۱۰ ... ص : ۳۸

قرائت ... ص : ۳۸

ابن عامر و ابو بکر به نقل از عاصم «سیصلون» (بضم یاء) و دیگران «سیصلون» (بفتح یاء) خوانده اند. اگر بفتح یاء بخوانیم نظیر «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها» (سوره ابراهیم ۲۹) خواهد بود یعنی وارد جهنم میشوند و اگر بضم یاء بخوانیم نظیر «فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً» (سوره نساء آیه ۳۰ یعنی بزودی او را وارد آتش خواهیم کرد) خواهد بود.

یعنی: آنها را داخل جهنم میکنند.

لغت ... ص : ۳۸

ضعاف: جمع ضعیف سدید: سالم از خلل و فساد. اصل این کلمه از «سد خلل» یعنی بستن روزنه و شکاف است.

یصلون: از «صلی» بمعنی بستگی داشتن و ملتزم بودن است و «یصلون» از اصلاء یعنی مقید ساختن و ملزم کردن سعیر: بمعنی مسعور و از سعر بمعنی شعله ور شدن آتش است، شعله ور

اعراب ... ص : ۳۸

کلمه «ظلماً» منصوب است بنا بر مصدریت، یعنی «یاکلون اموال الیتامی یظلمونهم» یا اینکه منصوب است بنا بر حالیت. یعنی ظالمانه اموال یتیمان را میخورند.

مقصود ... ص : ۳۸

چون خداوند متعال امر کرده که با خویشان و یتیمان و مستمندان سخن نیکو گفته شود، در این آیه دستور میدهد که مردم سخن سنجیده بگویند و کارهای نیکو انجام دهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۹

وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ: درباره مقصود این جمله، عقایدی است:

۱- اصحاب پیامبر گرامی در موقع مرگ افراد، نزد او جمع میشدند و میگفتند فکری بحال خودت بکن. فرزندان تو برایت کاری نمیکنند و خیری ندارند. وی قسمت عمده مال خود را بذل میکرد: از اینرو خداوند دستور داد که: کسانی که اولاد صغیری از خود بجای می گذارند از فقر و بی نوایی آنها بترسند. بنا بر این طبق این دستور، انسان نباید طوری وصیت کند که نسبت بوارثان اجحافی بشود، کسانی که در موقع وصیت حاضرند موظفند که وصیت کننده را تشویق کنند تا مال خود را برای ورثه حفظ کند و آنها را محتاج دیگران نکند. آنان وظیفه دارند که همانطوری که ورثه خود را دوست می دارند، ورثه دیگران را نیز دوست دارند. این عقیده از ابن عباس، سعید بن جبیر، حسن، قتاده، مجاهد و ضحاک است.

۲- منظور این است که سرپرستان و اولیاء ایتام، در مال آنان امانتداری کنند و در حفظ آن کوتاهی نورزند. همانطوری که نسبت به بازماندگان خود، دلسوزی می کنند و به آنها خیانت نمیکنند، نسبت به یتیمان نیز چنین باشند. این معنی نیز از ابن عباس است. بنا بر این

مقصود این است که سرپرست یتیم، باید طوری با یتیم رفتار کند که میخواهد دیگران با یتیم خودش رفتار کنند. روایتی هم قریب بهمین مضمون از امام موسی (ع) نقل شده است که: «خداوند در مال یتیم دو عقوبت تعیین کرده است. یکی از آنها عقوبت دنیاست چنان که فرموده است: وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ...

فرمود، منظور این است که باید بترسد از اینکه مبادا همان رفتاری که با یتیمان کرده است گریبانگیر اولاد خودش گردد.

۳- این آیه درباره کسی است که خویشاوندان را در موقع وصیت، محروم می سازد و بگفته حاضرانی که به او می گویند: برای خویشاوندانت وصیت مکن و همه را برای ورثه بگذار، گوش میکند. بنا بر این منظور از «خافُوا عَلَيْهِمْ» این است که: بترسند از اینکه بر ذریه ایشان ظلمی یا جفایی یا بدبختی برسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۰

فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ: باید این افراد از خدا بترسند و نسبت به یتیمان دیگران ظلمی روا ندارند و طوری با آنها رفتار کنند که دلشان میخواهد دیگران پس از مرگشان با یتیمان خودشان رفتار کنند. برخی گفته اند: منظور این است که از خدا بترسند و به مؤمنان ضرری وارد نکنند.

وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً: سخن صواب و عادلانه و موافق شرع بگویند. بعقیده برخی یعنی سخن محکم و خالی از فساد و خلل بگویند. بنا بعقیده ای دیگر، یعنی یتیمان را نیکو مخاطب سازند و بهمین معنی روایتی از پیامبر گرامی نقل شده است که: «کسی که دلش میخواهد از جهنم دور شود و داخل بهشت گردد، باید با شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت پیامبر و

دوست داشتن برای مردم، آنچه را برای خود دوست میدارد، دیده از جهان فرو بندد» پیامبر گرامی نهی کرده است از اینکه کسی به بیشتر از ثلث مال وصیت کند و فرموده است: ثلث زیاد است. به سعد فرمود: «اگر وارثانی غنی بجای گذاری پیش من محبوبتر از این است که آنها فقیر و محتاج دست مردم باشند» در آیه بعد خداوند خورنده مال یتیم را از آتش جهنم بیم داده و فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً: کسانی که از اموال یتیمان سود می برند و تصرفات ناحق و ظالمانه در ثروت ایشان می کنند. منظور از اکل مال یتیم تنها خوردن و بلعیدن آن نیست. علت اینکه از میان منافع مال، تنها خوردن را ذکر کرده است، این است که این فایده غالبتر و مهمتر است و فواید دیگر تابع آنند. نظیر آن: لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ (سوره بقره آیه ۱۸۸ یعنی اموالشان را به باطل مخورید) و همچنین «لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا» (سوره آل عمران آیه ۱۳۰ یعنی ربا مخورید) است. علت اینکه خوردن مال یتیم را مقید ساخته است به اینکه ظالمانه باشد». این است که گاهی خوردن آن از روی استحقاق است و بعنوان اجرت یا قرض میباشد چنان که گذشت و بنا بر این ظلم نیست و عیبی ندارد ممکن است گفته شود هر گاه مال یتیم را بعنوان اجرت یا قرض، بردارد، دیگر مال یتیم را نخورده بلکه مال خودش را خورده است و آیه را با آن سر و کاری نیست. گوئیم: خیر، بلکه مال یتیم را خورده است، لکن نه از راه ظلم، و اگر فرض

کنیم که مال خودش را خورده است باز هم ذکر کلمه «ظلم» در اینجا برای تاکید و بیان این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۱

است که خوردن مال یتیم، تنها از راه ظلم و ستم ممکن است. از امام رضا (ع) سؤال کردند: کمترین مقداری که بواسطه آن انسان خورنده مال یتیمی شمرده میشود، و مصداق تهدید قرآن قرار میگیرد، چه اندازه است؟ فرمود: کم و زیاد آن یکسان است به شرطی که نیت شخص این باشد که آن را برنگرداند.

إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً: در این جمله دو وجه است:

۱- روز قیامت، آتش از دهان و گوش و بینی ایشان زبانه میزند تا مردم بدانند که آنها مال یتیمان را خورده اند. امام باقر (ع) از پیامبر گرامی روایت کرده است که روز قیامت مردمی سر از قبر بیرون می آورند که آتش از دهانشان زبانه می زند پرسیدند اینها چه کسانی هستند؟ حضرت همین آیه را قرائت کردند.

۲- این مطلب بعنوان مثل، ذکر شده است. چه کسی چنین کاری را انجام دهد به جهنم می رود و بخاطر خوردن مال یتیم، درونش پر از آتش می گردد. شاعر گوید:

و ان الذی اصبحتم تحلبونه دم غیر ان اللون لیس باحمرا

یعنی آنچه دوشیده اند خون است. جز اینکه رنگ آن سرخ نیست. گوینده شعر، مردی را وصف می کند که بعنوان دیه، شتر گرفته بودند. به آنها می گوید:

شیری که از شتر می دوشید، خون مقتول است که می دوشید و می خورید.

وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: بزودی گرفتار آتشی می شوید که برای سوزانیدن، برافروخته شده است.

اینکه در آیه، کلمه «بطون» (شکمها) ذکر شده و چنین افاده کرده است که:

مال یتیم خوردن و

شکم را به آن انباشتن. برافروختن آتش در شکم است، بعنوان تاکید است و گرنه خوردن برای پر کردن شکم است. اینگونه تاکیدها در محاورات مردم معمول است. مثلاـ می گویند: بچشم دیدم. بزبانم گفتم بپایم رفتم و ... حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده است که: در کتاب علی بن ابی طالب است که خوردن مال یتیم به ستم، بزودی شخص را بکیفر خود گرفتار میکند هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا کیفرش همان است که خداوند میفرماید: «وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا ...» و در آخرت آن است که، «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ ...»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۲

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱] ... ص : ۴۲

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَوْ دَيْنٍ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱)

«۱»

ترجمه. ... ص : ۴۲

خداوند درباره فرزندان شما را دستور می دهد که پسر را باندازه سهم دو دختر بدهید. اگر همه فرزندان دختر و از دو به بالا باشند، سهم آنها دو سوم ترکه میت است و اگر وارث، فقط یک دختر باشد، سهم او نصف است و با بودن فرزند، برای هر یک از پدر و مادر میت، یک ششم است و اگر میت را فرزندی نیست و پدر و مادر وارث او باشند برای مادرش یک سوم است و اگر میت را برادران و خواهرانی است، برای مادرش یک ششم است، بعد از اجرای وصیت میت یا ادای دینش. شما نمی دانید که کدامیک از پدران و مادران و فرزندانتان نفعشان به شما نزدیکتر است. فریضه ای است که از جانب خدا تعیین شده. خداوند دانا و حکیم است.

---

(۱) سوره نساء آیه ۱۱ سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۳

بیان آیه ۱۱ ... ص : ۴۲

اهل مدینه «واحده» را برفع و دیگران به نصب خوانده اند. حمزه و کسایی «فلامه» را بکسر حمزه خوانده اند در جاهای دیگری هم که کلمه «ام» آمـده است بکسـر حمزه قرائت کرده انـد. کلمه «یوصـی» را ابن عامر و ابن کثیر و ابو بکر از عاصم در هر دو مورد بفتح صاد خوانده اند. حفص اولی را بکسـر صاد و دومی را بفتح صاد خوانده است. دیگران هر دو را بکسر صاد خوانده اند.

بهتر این است که «واحده» را منصوب بخوانیم تا خبر «کان» باشد یعنی:

«ان کانت الورثه واحـده» علت اینکه کلمه «فلامه» را بکسـر حمزه خوانده اند این است که همزه حرفی ثقیل است و بهتر اسـت که از لحاظ حرکت تابع ما قبل خود باشد و مؤید

آن این است که «همزه» با «هاء» متقارب است و نظیر همین عمل نسبت بهاء نیز انجام میشود مثل «به، علیه». «یوصی» دوم را اگر بکسر صاد بخوانیم، بملاحظه این است که میت در «فان کان له اخوه فلامه السدس» ذکر شده است و ضمیر «یوصی» عاید بآن است و اگر «یوصی» را بفتح صاد بخوانیم باعتبار این است که میت معینی مورد نظر نیست.

اعراب ... ص : ۴۳

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» جمله مبتدا و خبر و تفسیر جمله «یُوصِیكُمُ اللَّهُ» است و علت اینکه «مثل» منصوب نشده تا مفعول «یوصی» باشد، این است که این جمله حکایت از جمله قبل است یعنی: «قال اللّه فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» کلمات «ثلث و ربع و سدس» را بضم حرف دوم و سکون آن میتوان تلفظ کرد چه ضمه ثقیل است. زجاج می گوید: کسی که می گوید اصل در این کلمات تخفیف بوده،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۴

سپس ثقیل شده اند، خطاست زیرا بنای کلام بر ایجاز است نه بر ثقل. علت اینکه «اب و ام» را «ابوان» گفته، تغلیب است. برای «اب» ولی در «ابن و ابنه» نمیتوان «ابنان» گفت، زیرا تولید اشتباه می کند و اگر اشتباه نشود مانعی نیست. این عقیده از زجاج است. «فریضه» منصوب است بنا بر اینکه حال تاکیدی برای «فلابویه» باشد و در عین حال فعل «یُوصِیكُمُ اللَّهُ» را تاکید می کند، ممکن است نصب آن بنا بر مصدریت و ناصب آن «یُوصِیكُمُ اللَّهُ» باشد زیرا معنای آن «یفرض علیکم فریضه» است

شان نزول ... ص : ۴۴

محمد بن منکدر از جابر بن عبد اللّه نقل کرده است که وی گفت: «من بیمار شدم و پیامبر گرامی با ابو بکر از من عیادت کردند. من بی هوش شدم. پیامبر گرامی آبی طلبید و به آن دعا خواند و وضو گرفت و بر من ریخت و من بهوش آمدم. گفتم: یا رسول اللّه، با مالم چه کنم؟ پیامبر گرامی ساکت شد و آیه مواریث درباره من نازل گردید.

برخی گفته اند: این آیه درباره عبد الرحمن برادر حسان، شاعر معروف، نازل شده

است. هنگامی که وی از دنیا رحلت کرد، یک همسر و پنج برادر داشت. وارثان آمدند و مال را تصرف و زن را محروم کردند. زن پیش پیامبر گرامی شکایت کرد و آیه مواریث نازل گردید.

این مطلب از سدی است.

ابن عباس می گوید: ارث برای اولاد بود و برای پدر و مادر و خویشاوندان از راه وصیت ممکن بود چیزی قرار بدهند. خداوند این حکم را نسخ کرد و آیه مواریث را نازل فرمود. پیامبر گرامی فرمود: خداوند راضی نشد که ملک مقربی یا نبی مرسلی این کار را بر عهده بگیرد، بلکه خود متولی تقسیم ترکه ها شد و حق هر کسی را باو واگذارد.

مقصود ... ص : ۴۴

قبلا خداوند بطور اجمال، فرمود: «لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ ...»

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۴۵

اکنون آن مطلب مجمل را در اینجا تفصیل می دهد و می گوید:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ: امر می کند شما را و بر شما واجب می سازد، زیرا وصیت خداوند چیزی غیر از امر و الزام نیست. در جای دیگر میفرماید: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ» (سوره اسراء ۳۳) یعنی نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است جز به حق مکشید، این است امر و دستور خداوند به شما ...

پس آنچه خداوند در این آیه بیان می کند بر ما فرض و حکم قطعی است.

فِي أَوْلادِكُمْ: در میراث اولادتان یا در میراث دادن به اولادتان. برخی گفته اند:

یعنی در امور اولادتان هنگامی که می میرید. آن گاه آنچه خداوند به آن وصیت کرده بیان می کند و می گوید:

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ: نصیب پسر از میراث، برابر نصیب دو دختر است.

آن گاه نصیب دختر را ذکر کرده می گوید:

فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ: اگر بازماندگان تعدادی دختر بیشتر از دو تن باشند.

فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ: برای آنها از ترکه، دو سوم است. ظاهر این کلام این است که دو دختر، دو سوم مال نمی برند. لکن امت اسلامی بر آن است که: حکم ارث دو دختر با حکم ارث بیشتر از دو دختر یکی است. برای توجیه این مطلب، وجوهی ذکر کرده اند:

۱- آیه در صدد بیان حکم دو دختر به بالا است و معنای آن این است که:

«فان کن اثنتین فما فوقها فلهن ثلثا ما ترک» یعنی اگر دو دختر ببالا باشند برای آنها دو ثلث ترکه است. جز اینکه کلمه «فوق» را پیش از «اثنتین» ذکر کرده است.

از پیامبر گرامی روایت شده است که:

«لا تسافر المراه سفرا فوق ثلاثه ایام الا و معها زوجها او ذو محرم لها»

یعنی «لا تسافر سفرا ثلاثه ایام فما فوقها» زن از سه روز به بالا مسافرت نکند جز اینکه همراه او شوهر یا محرمش باشد.

۲- ابو العباس مبرد می گوید: آیه دلالت می کند بر اینکه دو دختر را از ترکه دو سوم است، زیرا وقتی که گفته شود: برای پسر سهم دو دختر است و اولین عدد، یک ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۶

پسر و یک دختر است و برای پسر دو سوم و برای دختر یک سوم است، معلوم میشود که برای دو دختر دو سوم است. سپس خداوند حکم بیشتر از دو دختر را بیان کرده است.

۳- سهم دو دختر، دو سوم است بدلیلی که برای آن دو چیزی فرض نمیکند.

این دلیل عبارت

است از: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ ...» (سوره نساء آیه ۱۷۶- اگر مردی بمیرد که فرزندی ندارد، برای خواهرش نصف و برای دو خواهر دو سوم ترکه است) بنا بر این یک خواهر را مثل یک دختر یک دوم ترکه است و همانطوری که برای دو خواهر دو سوم است برای دو دختر نیز دو سوم است. چنان که بیشتر از دو خواهر نیز با بیشتر از دو دختر فرقی ندارند و سهم آنها هم دو سوم است. اجماع نیز گواه است بر اینکه حکم دو دختر با حکم دو خواهر یکی است. جز اینکه از ابن عباس روایت شده است که: «سهم دو دختر نصف است. و دو سوم سهم سه دختر است» نظام در کتاب از ابن عباس حکایت کرده است که: «سهم دو دختر نصف و یک دانگ است، چه یک دختر را نصف و سه دختر را دو ثلث است» بنا بر این سزاوار است که سهم دو دختر، ما بین سهم یک دختر و سه دختر باشد.»

وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً: اگر وارث یک دختر باشد.

فَلَهَا النِّصْفُ: برای او نصف ترکه میت است. سپس بذکر میراث پدر و مادر پرداخته، میفرماید:

وَ لِأَبَوَيْهِ: ضمیری که مضاف الیه است، کنایه از میت است که ذکر نشده، یعنی برای پدر و مادر میت.

لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ: پس با بودن فرزند برای هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه میت است. خواه فرزند، پسر یا دختر، یکی یا بیشتر باشد.

پس از دادن

سهم پدر و مادر، اگر وارث یک پسر یا چند پسر باشد، بقیه، برای آنهاست و بطور مساوی تقسیم می کنند و اگر وارث، پسر و دختر باشد، سهم پسر دو برابر سهم دختر خواهد بود و اگر وارث، دختری باشد، سهم او نصف ترکه است و سهم پدر و مادر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۷

هر کدام یک ششم و باقی نیز به برأی ائمه ما به نسبت سهام به دختر و پدر و مادر رد میشود.

بدلیل: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ» (سوره انفال ۸) یعنی خویشاوندان، در کتاب خدا برخی بر برخی برتری دارند و ثابت شده است که قرابت والدین و فرزند، مساوی است زیرا همانطوری که فرزند، بلافاصله با میت، خویشاوند میشود پدر و مادر نیز بلاواسطه خویشاوندی پیدا می کنند. فرزند زاده جای فرزند را میگیرد و با پدر و مادر شریک می شود و هر فرزندی جانشین کسی میشود که بواسطه او با میت، قرابت پیدا می کند. درباره ای از این مسائل میان فقها اختلاف است.

فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ: اگر برای میت فرزندی و فرزند زاده ای نباشد. بملاحظه اینکه کلمه «ولد» شامل فرزند و فرزند زاده هر دو میشود.

وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ: و فقط پدر و مادر وارث میت باشند، سهم مادر یک سوم است و ظاهر آن این است که بقیه برای پدر خواهد بود. این مساله اجماعی است. در همین فرض اگر میت شوهر داشته باشد، سهم شوهر نصف و سهم مادر یک سوم و سهم پدر بقیه است. مذهب ابن عباس و ائمه ما همین است. کسانی که معتقدند که:

برای مادر ثلث باقی است نه ثلث اصل، ظاهر آیه را ترک کرده اند در همین فرض، اگر میت، دارای زنی باشد، سهم زن یک چهارم و سهم مادر یک سوم و بقیه سهم پدر است.

فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ: بعقیده اصحاب ما با بودن «اخوه» در صورتی بمادر یک ششم داده میشود که میت پدر داشته باشد. جمله «و ورثه ابواه» نیز مؤید همین مطلب است و تقدیر جمله این است که: «فان کان له اخوه و ورثه ابواه فلامه السدس» یعنی اگر میت دارای برادران و خواهران باشد و پدر و مادر هر دو وارث او باشند، سهم مادر یک ششم است. برخی از اصحاب ما معتقدند که حتی اگر پدر هم نباشد، سهم مادر یک ششم است. فقهای اهل تسنن نیز بر همین عقیده اند.

این مساله اتفاقی است که دو برادر، سهم مادر را از یک سوم به یک ششم تنزل می دهند. از ابن عباس روایت شده است که مادر بکمتر از سه برادر و خواهر، سهمش به یک ششم تنزل پیدا نمی کند. مقتضای ظاهر آیه نیز همین است چه کلمه «اخوه» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۸

جمع است و اقل جمع سه تاست. اصحاب ما می گویند: دو برادر یا سه خواهر و برادر یا چهار خواهر حاجب مادر قرار می گیرند و سهم او را به یک ششم تنزل می دهند، بشرطی که اینها با میت از یک پدر و مادر یا لا اقل از یک پدر باشند. بنا بر این مورد اختلاف، این است که «اخوه» هر گاه دو برادر باشند حاجب میشوند و بعقیده ابن عباس باید سه

نفر باشند. گفته اند: عرب بعدد دو نیز اطلاق جمع می کند. سیبویه حکایت کرده است که می گویند «وضعا رحالهما» یعنی بارهای خود را گذاشتند و منظور از «رحال» بیشتر از دو تا نیست. خداوند متعال میفرماید: «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ» (سوره انبیاء آیه ۷۸) یعنی ما گواه حکم ایشان بودیم و منظور از «ایشان» سلیمان و داود است و ضمیر جمع «هم» به دو نفر اطلاق شده است.

قتاده می گوید، با اینکه «اخوه» خود ارثی نمی برند از ارث مادر مانع میشوند و به پدر کمک می کنند، زیرا وظیفه پدر است که مخارج آنها را تامین کند و هزینه زناشویی آنها را بدهد نه مادر. از اینجا بر می آید که قتاده معتقد است که اخوه مادری حاجب مادر نمیشوند و عقیده اصحاب ما نیز همین است زیرا پدر عهده دار تامین مخارج اخوه مادری میت نیست.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَوْ دَيْنٍ: چنان که گفته ایم، تقسیم ترکه پس از پرداخت دین و اجرای وصیت میت است، در این مطلب خلافی نیست که ادای دین بر وصیت و میراث مقدم است، اگر چه دین همه مال را فرا گیرد. برخی گفته اند: وصیت هم بر میراث مقدم است و برخی گفته اند: «موصی له» (یعنی کسی که برای او وصیت شده است) با سایر ورثه شرکت می کند- یک سوم مال برای او و دو سوم مال برای ورثه است.

از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که شما در این آیه وصیت را پیش از دین قرائت می کنید و پیامبر گرامی ۶ دستور داد که ادای دین پیش از وصیت باشد. علت اینکه در آیه «وصیت» بر «دین» مقدم شده، این است که

لفظ «او» (یعنی یا) برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز است و دلالتی بر ترتیب ندارد. گویی چنین می گوید:

بعد از یکی از این دو، ارث را باید تقسیم کرد. خواه دین و وصیت هر دو باشند و خواه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۴۹

فقط یکی از آنها باشند. مثل اینکه می گویند: «جالس الحسن او ابن سیرین» یعنی با حسن یا ابن سیرین یا هر دو مجالست کن.

آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً: در معنی این قسمت وجوهی ذکر شده است:

۱- شما نمی دانید کدامیک از پدر و مادر و اولاد در دنیا برای شما نافع ترند تا مطابق استحقاقش به او ارث دهید ولی خداوند بر طبق حکمت خود سهم آنها را تعیین می کند. این وجه از مجاهد است.

۲- شما نمی دانید کدامیک از ایشان در سعادت دنیا و دین شما مؤثرترند ولی خداوند می داند و مال را بر طبق مصلحت خود میان ایشان قسمت می کند- این وجه از حسن است.

۳- شما نمی دانید که نفع پدران و مادران که به تربیت شما همت گماشته اند برای شما بیشتر است یا نفع شما برای پدران و مادران که خدمتگزاری آنها می کنید، بیشتر است. این وجه از جبایی است.

۴- مقصود این است: پدران و مادران و فرزندانی که در برابر خداوند مطیع تر باشند، در روز قیامت درجه ایشان والاتر است و از آنجا که خداوند مقام برخی از مؤمنان را بوسیله برخی دیگر بالا می برد، هر گاه مقام پدر بالاتر باشد. مقام فرزند را هم بخاطر او بالا می برد تا چشم او را روشن سازد و هر گاه مقام فرزند

بالاتر باشد، مقام پدر و مادر را بخاطر او بالا می برد تا چشم ایشان را روشن سازد این وجه از ابن عباس است.

۵- شما نمی دانید کدامیک از شما می میرید تا دیگری از آنکه مرده است ارث ببرد. بنا بر این در آرزوی مرگ دیگری مباشید و مرگ او را تعجیل مکنید. این وجه از ابو مسلم است.

فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ: این است فریضه ای که خداوند تعیین فرموده است.

إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً: او همواره بمصالح شما داناست و قوانین او در مورد

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۵۰

ارث مال، حکیمانه است.

زجاج می گوید: در کلمه «کان» (فعل ماضی است یعنی: بود) سه قول است:

۱- سیبویه می گوید: مردم مشاهده میکردند که خداوند دارای علم، حکمت، مغفرت و تفضل است: از اینرو بآنها گفته شد مشاهده شما صحیح بوده و خدا هم چنان بود که شما مشاهده کرده اید.

۲- حسن می گوید: خدا پیش از خلقت چیزها به آنها دانا و در تدبیر و تقدیر چیزها کارش حکیمانه بود.

۳- برخی گویند: تعبیر از این چیزها بزمان گذشته مثل تعبیر به حال و آینده است و در حقیقت، زمان در اینجا ملغی است و پیش خدا همه چیزها بر یک حالند، خواه گذشته باشد یا حال یا آینده

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۵۱

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲] ... ص : ۵۱

اشاره

وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِها أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ

وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢)

«١»

ترجمه: ... ص : ۵۱

و برای شماست نصف ترکه زنانتان اگر فرزندی نداشته باشند و اگر دارای فرزند باشند برای شما یک چهارم است بعد از اجرای وصیتی که کرده اند ادای دینی که دارند و برای زنان شما یک چهارم ترکه بر شماست اگر برای شما فرزندی نباشد، پس اگر دارای فرزند هستید، برای ایشان یک هشتم ترکه شماست بعد از اجرای وصیتی که کرده اید یا ادای دینی که دارید و اگر مردی یا زنی وارث کلاله ای دارد و دارای برادر یا خواهر مادری است، سهم هر کدام از آنها یک ششم و اگر بیشتر از یکی باشند در یک سوم بطور مساوی شریکند، بعد از وصیتی که شده است یا دینی که موجود است، حال آنکه نباید طوری وصیت کنند که بوارث زیانی برسد این است دستوری از جانب خداوند و خدا دانا و حکیم است.

---

(۱) آیه ۱۲ سوره نساء جزء چهارم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۲

بیان آیه ۱۲ ... ص : ۵۲

قرائت ... ص : ۵۲

بنا به روایت شواذ، حسن «یورث» را به کسر راء خوانده است و عیسی بن عمر ثقفی «نورث» به تشدید راء قرائت کرده است و حسن نیز قرائت کرده است: «غیر مضار وصیه» به اضافه «مضار» به «وصیت» «یورث» (بفتح راء و کسر راء) و «یورث» (بفتح را و تشدید آن) از ماده «ورث» هستند اولی از باب افعال و دومی از باب تفعیل است و هر دو از افعالی هستند که احتیاج بدو مفعول دارند و هر گاه بصیغه معلوم قرائت شوند یکی از مفعولهای آنها محذوف است یعنی «یورث وارثه ماله» (بارث می دهد مال خود را بوارث خود) نه تنها حذف یک مفعول

جایز است بلکه گاهی هر دو مفعول هم حذف می شود مثل:

بای کتاب ام بأیه سنه تری حبهم عاراً علی و تحسب

یعنی: بکدام کتاب یا بکدام سنت، محبت ایشان را بر من ننگ دیده و ننگ می پنداری. فعل «تحسب» هر دو مفعولش حذف شده است.

اگر «غیر مضار وصیه» (باضافه) بخوانیم معنی آن این است که: از جهت وصیت، یا هنگام وصیت، ضرر زننده نباشید، چنان که طرفه گوید: «بضه المجرد» یعنی نرمی پوست در موقع تجرد و چنان که گفته می شود: «شجاع حرب و کریم مسأله» یعنی دلیر در موقع جنگ و بزرگوار و صاحب کرم در موقع سؤال.

لغت ... ص : ۵۲

کلاله: اصل این کلمه احاطه و فرا گرفتن است چنان که «اکلیل» سر را احاطه می کند و «کل» عدد را فرا می گیرد و کلاله، اصل نسب را که از نسب پدری و فرزندی است فرا می گیرد و (منظور از آن خواهران و برادران میت هستند) ابو مسلم، این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۳

کلمه را از «کل» گرفته است چه کلاله میت، در حقیقت کل بر ورثه می شوند. حسین بن مغربی می گوید: اصل این کلمه بمعنی پشت (از اکل) است. عرب می گوید:

«و لانی فلان اکله» یعنی مرا پشت سر گذاشت. عرب وقتی کلمه کلاله را بکار می برد از آن جمله نسب و وراثت، اراده می کند. عامر بن طفیل گوید:

و انی و ان کنت بن فارس عامر و فی السر منها و التصریح المهذب

فما سودینی عامر عن کلاله ابی اللَّه ان اسمو بام و لا اب

یعنی: اگر چه من از قبیله عامر هستم و در این قبیله اصالت دارم، ولی قبیله

من بمن از راه وراثت، سیادت نبخشیده است. خداوند امتناع دارد که من بوسیله پدر و مادر، شانی و مقامی پیدا کنم (بجای «عن کلاله» عن وراثه روایت شده است).

زیاده بن زید عذری می گوید:

و لم ارث المجد التلید کلاله و لم یان منی فتره لعقیب

یعنی: من بزرگی قدیم را از راه وراثت، بدست نیاورده ام و ضعف و سستی از جانب آنان که بعد آیند، دامنگیر من نشده است.

اعراب ... ص : ۵۳

نصب کلاله بنا بر مصدر بودن است که جانشین حال شده. «کان» فعل تام است و جمله «یورث کلاله» صفت رجل است یعنی: «اگر مردی یافت شود که ارث او به نسب کلاله ای برسد» عامل حال «یورث» است و ذو الحال ضمیر مستقر در آن است. ممکن است نصب کلاله باعتبار بودن خبر برای «کان» و کان فعل ناقص باشد. زجاج گوید:

کسی که «یورث» (بکسر راء) قرائت کرده، کلاله را مفعول می گیرد و کسی که «یورث» (بفتح راء) قرائت کرده، کلاله را حال می گیرد.

«غیر مضار» حال است «وصیه» مصدر منصوب است یعنی: «یوصیکم اللّه بذلك وصیه.»

مقصود ... ص : ۵۳

خداوند شوهران را مخاطب ساخته می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۴

وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ: اگر همسرانتان دارای فرزند یا فرزند زاده ای نباشند، نصف ترکه آنها به شما می رسد.

فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ: اگر آنها دارای فرزند یا فرزند زاده باشند، یک چهارم ترکه مال شماست.

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ: در باره وصیت و دین، قبلا بحث شد.

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ: اگر دارای فرزند نباشید، همسرانتان یک چهارم ترکه را خواهند برد.

فَإِنْ كانَ لَكَمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ: اگر دارای پسر یا دختر یا نوه ای باشید، سهم ایشان از ترکه شما یک هشتم است.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ: در این باره قبلا بحث شده است. سپس در صدد بیان میراث فرزند مادر برآمده، می فرماید:

وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً: در باره معنای کلاله اختلاف شده است:

۱- بعقیده جماعتی از صحابه و تابعین

که ابو بکر و عمر و ابن عباس (بنا بر یکی از دو روایت) و قتاده و زهری و ابن زید از ایشانند، کلاله غیر از پدر و فرزند است.

بنا بر روایتی دیگر، بعقیده ابن عباس کلاله غیر از پدر است.

۲- ضحاك و سدی گویند: کلاله اسم است برای میتی که از او ارث برده می شود.

۳- بنا به آنچه از ائمه علیهم السلام روایت شده، کلاله خواهران و برادران میت هستند. آنچه در این آیه ذکر شده است خواهران و برادران مادری میت هستند.

در آخر همین سوره، آنهایی ذکر شده اند که خواهران و برادران مادری و پدری یا تنها پدری میت هستند.

أَوِ امْرَأَةٌ: عطف است بر «وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ» بنا بر قول کسی که خود میت را کلاله می نامد مقصود این است:

اگر مرد کلاله ای یا زن کلاله ای مالش به ارث برده شود ... و بنا بر قول کسی که وارث زنده را کلاله می نامد، مقصود این است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۵

اگر مردی یا زنی مالش به ارث برده شود و وارث او کلاله باشد ... عقیده ابن عمر و اهل کوفه همین است و مؤید آن روایتی است که از جابر نقل شده است: «پیامبر گرامی نزد من آمد و من بیمار بودم، گفتم: میراثم را چکار کنم؟ وارثان من همه کلاله ای هستند. از این رو آیه ارث نازل شد (و تکلیف کلاله را روشن کرد). بنا بر این کلاله کسانی هستند که میت را احاطه کرده و بر او کل شده اند مثل خواهران و برادران. لکن پدر و مادر و فرزند کلاله نیستند، زیرا اصل خویشاوندی همان

رابطه پـدر و مادری و فرزنـدی است و آنها با این رابطه با میت، پیونـد می خورنـد و کسانی که رابطه پدر مادری و فرزندی با میت ندارنـد، از اصل خویشاونـدی خارج هسـتند، مع الوصف برادران و خواهران از غیر جهت ولادت و رابطه مـذکور با میت ارتباط پیدا می کنند و این رابطه را فرا می گیرند. بنا بر این کلمه «کلاله» نظیر «اکلیل» است (تاج) که سر را فرا می گیرد و آن را احاطه می کند ولی خود سر نیست. چه پدر و مادر در یک طرف و فرزند در طرف دیگر میت قرار دارند و هر گاه شخصی بمیرد و پـدر و مادر و فرزنـد نداشـته باشـد، دو طرف او خالی مانده است و این خالی بودن دو طرف «کلاله» نامیده می شود و چنین میتی بنحو کلاله ای از او ارث برده می شود. «۱»

وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ: یعنی میت دارای خواهر یا برادر مادری باشد.

فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ: خواهر و برادر امّی هر گاه منحصر بفرد باشـند یک ششم می برند و اگر بیشتر از یک نفر باشـند، یک سوم مال را بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند. امت اسلامی متفقند که خواهران

---

(۱)- خلاصه مطلب این است که میتی که وارث او خواهران و برادران باشـند، ارث او کلاله ای خواهـد بود. کلاله یا خواهران و برادراننـد یـا خود میت. اگر خواهران و برادران را کلاله بنامیم چنان که از روایت جابر برمی آیـد به اعتبار این است که آنها میت را احاطه می کنند یا بر او کل می شوند.

و اگر میت را کلاله بنامیم بملاحظه این است که اطراف

او از پدر و مادر و فرزند خالی است و عدم وجود اینها او را احاطه کرده و کلاله است. قسمت های اول کلام مؤلف، نظر اول را تأیید می کند و قسمتهای اخیر آن مخصوصاً از مثال اکلیلی به بعد، نظر دوم را تأیید می کند که چندان محکم به نظر نمی رسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۶

و برادران مادری در ارث مساوی هستند.

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ: بیان آن گذشت.

غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّهً مِنَ اللَّهِ: در اینجا از ضرر زدن در موقع وصیت، منع کرده است یعنی نباید وصیتی کنند که بحال ورثه مضر باشد قتاده گوید: منظور این است که به میراث نباید ضرر زد. خداوند نه در حال حیات، باین ضرر راضی است نه بعد از مرگ یعنی نباید وارثان به یکدیگر ضرر وارد کنند.

برخی گفته اند: منظور این است که نه باید وصیت کند به دینی که بر ذمه اش نیست و مقصودش این باشد که بوارث ضرر بزند. بنا بر این وصیتش مضر بمیراث است و بموجب آن همه مال یا قسمتی از آن به بیگانه ای تعلق می گیرد. یا بدینی اقرار می کند که حقیقتی ندارد. برای این که وارث را از میراث منع کند یا در حال مرض، دستور می دهد که دینش را ادا کنند یا مالش را بفروشند و قیمت آن را دریافت و مصرف کند تا چیزی نصیب وارث نشود. در حدیث است که: «ضرر زدن در موقع وصیت، از گناهان کبیره است».

وَ اللَّهُ عَلِیمٌ: خداوند بمصالح بندگانش آگاه است و دستورش در مورد قسمت میراث و وصیت و ... حکیمانه است.

حَلِیمٌ: نسبت به عقوبت معصیتکاران، عجله نمی کند و

بوسیله مهلت و انتظار، بر آنها منت می گذارد.

این دو آیه، در مورد تعیین سهام وارثان است، و ما قسمت مختصری از احکام ارث را بالهام از ائمه اهل بیت، ذکر می کنیم و از آنجا که در این مساله اختلافات، بسیار است، از ذکر اموال دیگران خودداری می کنیم، چه باعث طول سخن خواهد شد. کسانی که طالب تفصیل باشند به کتبی که در اینباره نگاشته شده، رجوع کنند.

باید دانست که استحقاق ارث از دو راه ممکن است: نسب و سبب. سبب عبارت از زوجیت و ولاء است. میراث زوجیت، همواره با نسب همراه است ولی میراث ولاء ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۷

در صورتی است که نسبی موجود نباشد. نسب بر دو قسم است: ۱- پدر و مادر و کسانی که به آنها نسبت دارند ۲- فرزند و فرزند فرزند و ...

سه چیز باعث می شوند که انسان از ارث محروم گردد: کفر، رقیت (بنده بودن) و قتل وارث، کسی را که از او ارث می برد. غیر از این سه مانع، مانع دیگری نمی تواند پدر و مادر و فرزند و شوهر و زن را از اصل ارث منع کند.

وارثان بر سه قسمند: ۱- فرزند از ارث بردن فرزند زاده و برادرزاده و خواهر زاده، منع می کند، همچنین از ارث بردن خویشاوندان پدری و مادری نظیر عمو و عمه و خال و خاله جلوگیری می کند. همچنین از ارث بردن پدر و مادر میت نسبت بمازاد از یک ششم منع می کند، مگر این که میت دارای یک دختر یا دو دختر باشد که در این صورت آنچه زیاد می آید مجددا سهمی هم به پدر و

مادر داده می شود.

۲- پدر و مادر خویشاوندان خود را از ارث بردن مانع میشوند. مثل برادر و خواهر و پدر و مادر خود را ...

۳- زن و شوهر هیچگونه منعی در راه ارث بردن دیگران ایجاد نمی کنند.

فرزند زادگان در صورت نبودن فرزند، جانشین فرزند می شوند و از لحاظ منع نیز کار فرزند را انجام می دهند و آنهایی که نزدیکترند با آنهایی که دورترند تقدم دارند. فرزند برادر و خواهر نیز در صورت نبودن خواهر و برادر جانشین ایشان- می شوند و با جد و جده، شریک می شوند.

میراث نسب، دو نوع است:

۱- به فرض ۲- به قرابت. فرض آن مقداری است که خداوند در قرآن کریم برای هر وارثی تعیین کرده است. کسانی در فرض اجتماع می کنند که قرابتشان نسبت به میت یکسان باشد مثل دختر یا دخترانی که با پدر و مادر یا یکی از آنها همراه باشند چه هر یک از آنان مستقیماً با میت، قرابت پیدا می کنند. هر گاه یکی از آنها به- تنهایی وارث میت باشد، همه مال نصیب او می شود، منتهی قسمتی را بفرض و قسمتی را بقرابت می برد و هر گاه همگی با هم جمع شوند، هر کدام سهم خود را می برند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۸

باقی مال را به نسبت سهامشان به آنها رد می کنند و اگر ترکه بواسطه مزاحمت زن یا شوهر، از سهام کم بیاید، ضرر متوجه دختر یا دختران می شود نه پدر و مادر و زن و شوهر.

ممکن است کلاله پدری و مادری یا فقط پدری با کلاله مادری جمع شوند بخاطر اینکه قرابت آنها نسبت به میت یکسان است. اگر

ترکه از سهام ایشان زیاد بیاید ما زاد را بکلاله پدری و مادری یا فقط پدری می دهند نه به کلاله مادری.

زن و شوهر هرگز از سهمشان چیزی کم نمی شود. بنا بر این هر گاه کلاله پدری با کلاله مادری جمع شود، برای کلاله مادری تنها، یک ششم و برای کلاله مادری متعدد یک سوم است و باقی برای کلاله پدری و با وجود کلاله پدری و مادری، کلاله پدری ارث نمی برد.

کسانی که فقط بقرابت ارث می برند، مهمترین آنها پسر، سپس فرزند یا فرزندان اوست که جانشین او می شوند، بطن اول و نسل اول همیشه از بطنها و نسلهای بعدی جلوگیری می کنند. پس از پسر، پدر نیز در صورت نبودن فرزند بقرابت ارث می برد و همه مال در صورتی که تنها باشد به او تعلق می گیرد. پس از پدر، کسانی که بوسیله پدر با میت، قرابت پیدا می کنند مثل فرزند پدر یا پدر پدر یا عمو یا عمه، ارثشان بقرابت است. بنا بر این جد (که پدر پدر است) یا برادری که فرزند پدر است، در یک درجه است همچنین جده با خواهر در یک درجه است و مال را بقائده «دو سهم بجای پسر و یک سهم برای دختر» تقسیم می کنند. کسانی که نسبت به میت، دو سبب قرابت دارد از کسی که فقط یک سبب دارد. مانع می شود، فرزندان خواهر و برادر، جای پدر و مادر خود را می گیرد و با جد و جده در تقسیم مال شریک می شوند، چنان که فرزند زاده جای فرزند را می گیرند و با پدر و مادر در تقسیم مال شرکت می کند همچنین جد و جده هر چند دور

باشند، یا خواهران و برادران میت و اولاد ایشان در تقسیم ارث، شریکند. از خویشاوندان مادری، جد و جده مادری و خویشاوندان آنها مثل خال و خاله، بقرابت ارث می برند و اولاد مادر بفرض وارث هستند نه قرابت

پس جد و جده مادری با برادر و خواهر مادری هم سهمند و هر گاه خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری با هم جمع شوند و از لحاظ درجه خویشاوندی مساوی باشد برای خویشاوندان مادری یک سوم بطور مساوی است و برای خویشاوندان پدری باقی مال و سهم پسران دو برابر دختران است و هر گاه یکی از خویشاوندان پدری و مادری از دیگری دورتر باشد و دیگری نزدیکتر، آنکه دورتر است سقوط می کند، خواه از طرف پدر باشد، خواه از طرف مادر به جز در یک مساله و آن مساله این است که پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو بر عمو مقدم است و ارث را می برد. این بود اصل مسائل ارث و برای فروع آن شرحی مفصل است که علما در کتابهای فقهی شرح داده اند

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۴] ... ص : ۶۰

اشاره

تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِيها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِينٌ (۱۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۰

این است حدود خدا و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند او را داخل بهشتهایی می کند که از زیر آن نهرها جریان دارد و در آنجا جاودانی هستند و این رستگاری بزرگی است.

و کسی که خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز کند، خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می کند و برای او عذابی اهانت آور است.

---

(۱)- سوره نساء س ۴ آیه ۱۳ و ۱۴

بیان آیه ۱۳- ۱۴ ... ص : ۶۱

قرائت ... ص : ۶۱

نافع و ابن عامر- ندخله- به نون و دیگران- یدخله- به یاء خوانده اند. اگر به نون بخوانیم: عدول از لفظ غیبت تکلم شده است تـا کبریـا و جلالـ خداونـدی را ظـاهر سـازد مثل:- بَلِ اللَّهُ مَوْلاكُمْ ... سَنُلْقِی- (سوره آل عمران آیه ۱۵۱) یعنی بلکه خـداوند مولای شماست ... بزودی می افکنیم ... و اگر بیاء بخوانیم فعل بلفظ غیبت و فاعل آن- اللَّه- است.

لغت ... ص : ۶۱

حدود: جمع حد، فاصله میان دو چیز. اصل این کلمه از منع و فصل است.

حدود خانه، باین ملاحظه گفته می شود که خانه را از اطراف خود جدا می کند و فصل می دهد.

فوز: فلاح، رستگاری

اعراب ... ص : ۶۱

خالِدِینَ فِیها: منصوب است و حـال، زجاج گویـد:- یـدخلهم مقـدرین الخلود فیها- یعنی آنها را داخل می سازد در حالی که تقـدیر آنها جاودانی بودن در آن است. حال گاهی برای زمان آینـده می آیـد مثل:- مررت برجل معه باز صائدا به غداً- یعنی بمردی گذشتم که با او بازی بود که می خواست فردا با آن شکار کند.

خالِداً فِیها. یـا منصوب است و حال، نظیر آنچه در بالا ذکر شـد. یا صـفت است برای- نار- نظیر این مثال.- زیـد مررت بـدار ساکن فیها- یعنی گذشـتم به خانه ای که زیـد در آن ساکن بود و ضـمیر حذف شده است یعنی. ساکن هو فیها و در آیه یعنی خالـدا هو فیها چه اسم فاعل هر گاه صـفت برای چیزی و ضـمیر آن عائد به چیزی دیگر باشد، دیگر ضـمیر در آن مسـتتر نمی شود بر خلاف فعل که اگر گفته شود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۲

زید مررت بدار یسکن فیها ضمیر در فعل مستتر می شود.

مقصود ... ص : ۶۲

پس از آن که خداونـد قانون ارث را تعیین کرد، بـدنبال آن به کسانی که اطاعت کننـد وعـده ثواب و به کسانی که سـرپیچی

کنند. بیم عقاب داد و فرمود.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ. این دستورهایی که در باره ارث و یتیمان بیان کردم حدود- خداوند و مرزهایی است که نباید از آنها گذشت. این معنی از زجاج است. در باره معنای حدود، اقوالی است.

۱- شرطها، یعنی این است شرطهای خدا، این قول از سدی است.

۲- ابن عباس گوید. یعنی این است طاعت خداوند.

۳- این است تفصیلات خداوند در باره ارث. این معنی بنظر محکم تر است.

پس مراد این است که: تقسیمی که

خدا کرده و فریضه هایی که تعیین کرده و حق زندگان را از مردگان بیان فرموده، میان طاعت و معصیت او جدایی می افکند زیرا معنای حدود خدا، همان حدود طاعت خداست که بخاطر وضوح، اختصار شده است.

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ: کسی که خدا و رسول را در اوامر ایشان و بقولی در مقررات ارث، اطاعت کند ...

يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ: خداوند او را به بهشتهایی داخل می کند که از زیر درختان و بناهای آنها آب نهرها جریان دارد. در اینجا دو مضاف حذف شده و مضاف الیه ها باقی مانده است یعنی: «من تحت اشجارها و ابنیتها ماء الانهار» خالِدِينَ فِيها: دائم در آنجا هستند.

وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: رستگاری بزرگ همین است. در اینجا رستگاری را توصیف به بزرگی کرده ولی بیان نکرده است که این رستگاری نسبت به چیست؟. و مراد این است که رستگاری اخروی نسبت بمنفعت حیازت ترکه میت، بزرگ است، چه امر دنیا نسبت بامر آخرت، حقیر است.

علت این که طاعت خدا را در مورد تقسیم میراث، آورده، در حالی که طاعت

خدا در همه جا پسندیده است، این است که موقعیت طاعت خدا را در زمینه تقسیم ارث نشان بدهد و مردم را ترغیب به آن کند و از مخالفت آن بترساند.

وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ و رسوله: کسی خداوند را در احکام ارث و غیر آن معصیت کند.

وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ: و از طاعاتی که معین کرده است تجاوز کند.

يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِيها: خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می کند وَ لَهُ عَذابٌ مُهِينٌ: و برای او عذابی اهانت

آور است. عـذاب را «مهین» (اهانت کننده) نامیده است، بخاطر اینکه خداوند بطور اهانت آمیزی، شـخص عاصـی را کیفر می دهد، همانطوری که مؤمن را بوجه کرامت و احترام پاداش می دهد.

برخی به این آیه اسـتدلال کرده انـد که نمازگزارانی که مرتکب گناه کبیره می شوند، در آتش جهنم مخلد خواهند بود. لکن این مطلب بعیـد است زیرا «یَتَعَـدَّ حُـدُودَهُ» دلالت دارد بر اینکه انسان همه حـدود الهی را مورد تجاوز قرار دهد و چنین انسانی کافر خواهد بود و بدون خلاف، کسـی که مرتکب گناه صغیره می شود، از عموم آیه خارج است، اگر چه وی عاصی است و حـدی از حـدود خـدا را مورد تجـاوز قرار داده است و اگر جایز باشـد که مرتکب گناه صـغیره را بـدلیلی، از عموم آیه خارج کنیم، جایز است که مرتکب گناه کبیره ای که اهل نماز باشـد نیز از عموم آیه خارج بـدانیم و بـدلیل شـفاعت و تفضل و عفو الهی او را مخلـد در آتش جهنم ندانیم. وانگهی ما ناگزیریم که شـخص تائب را از عموم آیه خارج بدانیم، چه دلایلی موجود است که خداونـد توبه گناهکاران را می پـذیرد. بـدین ترتیب کسانی که در پرتو تفضل الهی مورد عفو قرار می گیرند، از آیه خارجنـد و دلاـیلی داریم که کسـانی که مشـمول عنایـات و الطاف خداونـد شـده انـد، کم نیسـتند. پس اگر بگوینـد خـداوند گنهکـاری را عفو نمی کنـد و این را از دلاـلت آیه اسـتفاده کننـد، بایـد بگوینـد عاصـی هم اختیار توبه نمی کنـد و این را هم مسـتفاد از آیه بداننـد. علاوه بر این، در میان مفسـران کسانی هسـتند که آیه را حمل کرده اند بر موردی که شـخص از حدود خداوند تجاوز و

او را معصیت کند و رفتار خود را حلال و پسندیده شمارد بدیهی است که چنین کسی جز کافر، نمی تواند باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۱۶] ... ص : ۶۴

اشاره

وَ اللاَّتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً (۱۵) وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَحِیماً (۱۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۴

آن زنان شما که مرتکب زنا می شوند، از خودتان برایشان چهار شاهد بگیرید پس اگر شاهدان شهادت دادند، آنها را در خانه ها زندانی کنید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برایشان قرار دهد.

و کسانی از شما که مرتکب زنا می شوند، آنها را اذیت کنید و اگر توبه کردند رفتار خود را اصلاح کردند، از آنها درگذرید که خداوند توبه پذیر و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء س ۴ جزء- ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۵

بیان آیه ۱۵ و ۱۶ ... ص : ۶۵

قرائت ... ص : ۶۵

ابن کثیر و اللذان به تشدید نون خوانده است و دیگران به تخفیف نون خوانده اند. این اختلاف در مورد کلمات دیگر قرآنی نظیر فذانک، هذان و هاتین نیز وجود دارد فقط ابو عمرو تنها کلمه فذانک را به تشدید نون و بقیه را به تخفیف نون خوانده است.

ابو علی می گوید. وجه تشدید نون این است که عوض از حذفی است که بکلمه ملحق شده است. چه از «ذا» الف و از «الذی» یاء حذف شده است. دو کلمه.

«اللذان و هذان» در تعویض تشدید از حذف متفقند، چنان که در تصغیر نیز در فتح حرف اول متفقند اگر چه قاعده این است که در تصغیر اول کلمه ضمه داشته باشد مثل.

«اللذیا و اللتیا و ذیا و تیا»

لغت ... ص : ۶۵

اللاتی. جمع التی، زنانی که ... شاعر گوید.

من اللواتی و التی و اللاتی زعمن انی کبرت لذاتی

یعنی: از آن زنانی و آن زن و آن زنانی که گمان کردند همزادان من بزرگ شده اند.

گاهی حرف تاء از «اللاتی» حذف می شود مثل:

من اللائی لم یحججن یبغین حسبه و لکن لیقتلن البری المغفلا

یعنی: از زنانی که برای خدا و پاداش او حج نکردند، بلکه برای کشتن آن بی گناه بی خبر، حج کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۶

مقصود ... ص : ۶۶

بعد از آن که خداوند حکم زنان و مردان را از لحاظ نکاح و میراث بیان کرد، کیفر آنهایی که مرتکب حرام شوند شرح می دهد و می فرماید:

وَ اللَّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ: زنان آزادی که مرتکب زنا می شوند.

فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ: چهار نفر از مسلمانان بر ایشان گواه بگیرید.

این خطاب، متوجه حاکمان و زمامداران است که هر گاه خود زناکار، بگناه خود اقرار نکند، وظیفه ایشان است که چهار شاهد بخواهند تا بر زنای او گواهی دهند.

بقولی این خطاب، متوجه شوهران است و آنها را موظف می کند که بر همسران زناکار خود چهار نفر شاهد بگیرند. ابو مسلم گوید: مقصود از فاحشه، در این آیه این است که زنی با زنی برای انجام نوعی از اعمال جنسی که میان زنان معمول است، خلوت کند لکن این قول بر خلاف اجماع و مخالف عقیده تمام مفسران است، چه آنان فاحشه را بزنا تفسیر کرده اند.

فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ: اگر چهار شاهد گواهی دادند، آنها را در خانه ها حبس کنید. تا مرگشان فرا رسد. در آغاز اسلام، هر گاه زنی زنا می کرد و چهار گواه،

بر زنای او شـهادت می دادند، او را در خانه حبس می کردند تا جان می سپرد. سپس این حکم نسخ شد و دستور داده شد که اشخاصی را که مرتکب زنای محصنه می شوند سنگسار کنند و کسانی که مرتکب زنای غیر محصنه می شوند حد بزنند.

أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا: یا خداونـد برای آنها راهی قرار دهد. گفته اند: وقتی آیه، «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ ...» (سوره نور آیه ۲) نازل شـد، پیامبر گرامی فرمود: بگیریـد از من. بگیریـد از من. خداوند راه را برای آنها تعیین کرد، هر گاه دو بکر با یکدیگر زنا کنند، هر کدام صد ضـربه شـلاق بزنید و هر گاه دو بیوه با هم زنا کنند، آنها را صد ضربه شلاق بزنید و سنگسار کنید.

برخی از اصـحاب ما گفته انـد: کسـی که بایـد سـنگسار شود، نخست او را تازیانه ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۷

می زنند سپس سنگسارش می کنند. حسن و قتاده و جمعی از فقها بر همین عقیده اند.

بیشتر اصـحاب ما گویند: حکم سنگسار و زدن تازیانه بزن و مرد پیر اختصاص دارد، اما غیر از زن و مرد پیر، فقط سنگسار می شوند و تازیانه نمی خورند.

حکم این آیه بعقیـده همه مفسـران، نسـخ شـده است. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) هم منقول است. برخی هم معتقدند که آیه نسخ نشده است، زیرا حبس زنان زناکار، همیشـگی نیست بلکه موکول است بزمانی که خداوند برای آنها راهی معین کند و آیه «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا ...» همان راه را معین کرده و پایان زندان آنها را اعلام داشته و چنین بیانی نمی تواند نسخ حکم سابق باشد.

مثلا اگر بگويند: «تا آخر ماه اينكار را بكنيد» معناى آن اين است كه دستور انجام كار تا يك ماه بيشتر نيست و ادامه ندارد. آيه نيز حكم زندان زنان را تا وقتى كه خداوند تكليف آنها را روشن نكرده است، قطعى اعلام مى كند. بديهى است كه پس از تعيين تكليف، ديگر زمان حكم حبس، سپرى شده است.

وَ الَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكُمْ: آن دو تنى كه مرتكب زنا مى شوند. در اين باره سه قول است: ۱- حسن و عطا گويند: مقصود زن و مرد است ۲- سدى و ابن زيد گويند: مقصود زن و مرد بكر است ۳- مجاهد گويد: منظور دو مردى است كه زنا كرده اند. لكن اين قول صحيح نيست چه اگر منظور مرد بود، نبايد كلمه مثنى بكار برد. زيرا در موقع وعد و وعيد، يا لفظ جمع بكار مى برند يا لفظ مفرد، تا بر جنس دلالت كند و آوردن مثنى بى فايده است ابو مسلم گويد: منظور دو مردى است كه مرتكب لواط مى شوند. كلمه فاحشه در آيه قبل عمل «مساحقه» زنان و در آيه بعد عمل لواط مردان را افاده مى كند. از اين رو حكم اين دو آيه به نظر او نسخ نشده است. عراقيان نيز اين تاويل را پذيرفته اند و در نتيجه براى مساحقه و لواط، حدى قائل نيستند ولى جمهور مفسران معتقدند كه منظور از فاحشه زناست و حكم اين آيه بوسيله حكم آيه سوره نور، نسخ شده است.

حسن، مجاهد، قتاده، سدى، ضحاك و ... و بلخى و جبائى و طبرى بر همين عقيده اند.

برخى گفته اند: نسخ اين حكم بوسيله حد رجم يا حد تازيانه است.

ترجمه مجمع البيان فى

تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۸

فَآذُوهُما: آنها را اذیت کنید. در معنای اذیت، دو قول است:

۱- ابن عباس گوید: آنها را سرزنش کنید و با کفش بزنید.

۲- قتاده و سدی و مجاهد گفته اند: منظور توبیخ و سرزنش است. در باره اذیت و حبس اختلاف کرده اند که چگونه بوده است. حسن گوید: اذیت مقدم بود، حبس مؤخر.

ترتیب نزول این دو آیه نیز مقدم و مؤخر است و آیه آخر، ابتدا نازل گردید، بنا بر این کیفر زناکار به این ترتیب است: اذیت، حبس، تازیانه یا سنگسار. سدی می گوید: زن و مرد غیر بکر را باید زندان کرد و زن و مرد بکر را اذیت کرد. برخی گفته اند: حبس برای زنان و اذیت برای مردان بود. فراء گوید: آیه اخیر آیه قبل را نسخ کرده است.

فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما: اگر توبه کنند و عمل خود را اصلاح کنند آنها را عفو کنید و از اذیتشان خودداری کنید.

إِنَّ اللَّهَ كانَ تَوَّاباً رَحِيماً: خداوند توبه بندگان را قبول و به آنها رحم می کند.

جبائی گوید: در این آیه دلالت است بر اینکه قرآن با سنت نسخ می شود زیرا حکم این آیه بوسیله حکم رجم یا حکم رجم و تازیانه نسخ شده است و رجم حکمی است که از سنت استفاده شده است. کسی که نسخ قرآن را به سنت جایز نمی داند، می گوید این آیه با حکم تازیانه زدن نسخ شده و رجم چیزی است که بر تازیانه اضافه شد. اما حکم اذیت منسوخ نیست، چه زناکار را اذیت و ملامت می کنند، لکن تنها باذیت و ملامتش اکتفاء نمی کنند، بلکه او را تازیانه می زنند یا سنگسار می کنند

ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۶۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷ تا ۱۸] ... ص : ۶۹

اشاره

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷) وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (۱۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۹

تنها توبه برای کسانی است که بنادانی کار زشتی مرتکب شوند و بزودی توبه کنند. خداوند توبه آنان را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

و کسانی که مرتکب گناهان می شوند و چون مرگ آنها فرا رسید توبه می کنند و آنهایی که در حال کفر می میرند توبه مقبول ندارند و برای آنها عذابی دردناک، فراهم کرده ایم.

---

(۱) آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نساء جزء ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۰

بیان آیه ۱۷ و ۱۸ ... ص : ۷۰

لغت ... ص : ۷۰

توبه: اصل توبه بازگشت و حقیقت آن پشیمانی از کار زشت و عزم بر ترک آن است.

اعتدنا: گفته شده است در اصل «اعددنا» بوده و تاء عوض از دال است یعنی آماده کرده ایم و برخی هم تاء آن را اصلی و از عتاد دانسته اند. عدی بن رفاع گوید:

تاتیه اسلاب الاعزه عنوه قمراً و یجمع للحروب عتادها

یعنی: ساز و برگهای جنگی و لباسهای عزیزان مقتول بدست او می آیند و سلاحهای جنگی را برای جنگها گرد می آورد. وقتی می گویند: «عَتَدَ و عَتِدَ» منظور اسبی است که مهیای جنگ است.

اعراب ... ص : ۷۰

الَّذِينَ يَمُوتُونَ: محلا مجرور و عطف بر «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ» است.

مقصود ... ص : ۷۰

چون خداوند در آیه پیش خود را بصفت توبه پذیری و رحم، توصیف کرد، اکنون در باره شرایط توبه سخن می گوید.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ: تنها توبه ای پیش خداوند مقبول است که از طرف اشخاصی باشد که از راه جهالت کار زشتی کنند و بزودی در صدد توبه برآیند. کلمه «انما» هم دارای معنی نفی و هم دارای معنی اثبات است. یعنی توبه ای نیست مگر بر کسانی که ...

لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ «بجهاله ثم يتوبون من قريب: در معنای جهالت، وجوهی ذکر شده است:

۱- هر معصیتی که از انسان سر زند، از راه جهالت است، اگر چه از روی عمد ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۷۱

باشد زیرا این جهل است که انسان را به معصیت دعوت می کند و معصیت را در نظر او آرایش می دهد. ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده این وجه را پذیرفته اند.

امام صادق (ع) فرمود: هر گناهی که انسان مرتکب شود، اگر چه عالم باشد، هنگامی که معصیت پروردگار در دلش خطور می کند، جاهل است. خداوند از قول یوسف نقل کرده است که:

«هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ» (سوره یوسف آیه ۸۹) یعنی آیا دانستید هنگامی که جاهل بودید با یوسف و برادرش چه کردید. در اینجا به برادران یوسف بواسطه اینکه خواستند معصیت خدا کنند، نسبت جهل داده شده است.

۲- معنای جهالت این است که آنها بکنه کیفری که در عمل زشت است، پی نبرده اند. این وجه از فراء است.

۳- جبائی گوید: مقصود این است که آنها جاهلند که عملشان گناه است،

از این رو گناه را مرتکب می شوند ولی دلیلی اقامه می کنند که آن عمل را از صورت گناه خارج می سازد یا از میزان قبح آن می کاهد. رمانی این وجه را ضعیف شمرده است. زیرا با عقیده مفسران مخالف و مستلزم این است که اگر کسی با علم بگناه، مرتکب گناه شود توبه اش قبول نشود چه جمله: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ ...» مفید این است که توبه اختصاص بآنهایی دارد که در آیه بیان شده است. ابو العالیه و قتاده گویند: صحابه اجتماع کرده اند بر اینکه: هر گناهی که انسان مرتکب شود از روی جهالت است. زجاج گوید: گناه، جهالت است بواسطه اینکه انسان لذت فانی را بر لذت جاودانی ترجیح می دهد. بنا بر این آنها در انتخابشان جاهلند. مقصود از این که بزودی توبه می کنند (ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ) این است که پیش از مرگ توبه می کنند چه میان انسان و مرگ، قرب است پس توبه وقتی قبول می شود که پیش از یقین بمرگ باشد. حسن و ضحاک و ابن عمر می گویند:

مقصود این است که پیش از مشاهده مرگ توبه کنند. سدی گوید: مقصود این است که در حال صحت و پیش از بیماری و مرگ توبه کنند. از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که: پرسیدند اگر چند بار توبه کند و توبه را بشکند، چطور؟ فرمود: خدا او را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۲

می آمرزد. پرسیدند تا کی؟ فرمود: تا وقتی که شیطان حسرت بخورد. در کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که پیامبر گرامی در آخر یک خطبه فرمود: «کسی که یک سال پیش از مرگ توبه کند خدا او

را می آمرزد» سپس فرمود: «یک سال زیاد است، کسی که یک ماه پیش از مرگ توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد» سپس فرمود: «یک ماه زیاد است، اگر کسی یک روز پیش از مرگ توبه کند خدا او را می آمرزد» سپس فرمود:

«یک روز زیاد است اگر کسی یک ساعت پیش از مرگ توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد» سپس فرمود: «یک ساعت زیاد است اگر کسی توبه کند در حالی که آخرین نفس او فرا رسیده است، خداوند توبه اش را می پذیرد» ثعلبی باسناد خود از عباده بن صامت، از پیامبر گرامی همین خبر را عیناً نقل کرده است، جز این که در آخر آن گفته است: «یک ساعت بسیار است، اگر کسی توبه کند پیش از لحظه مرگ» و نیز باسناد خود از حسن روایت کرده است که: «چون شیطان از آسمان طرد شد بخداوند عرض کرد: بعزت و جلالت سوگند که از فرزندم آدم جدا نمی شوم تا وقتی که روحش از کالبدش جدا شود فرمود:

بعزت و جلالم سوگند. توبه را تا دم مرگ از بندگانم جدا نمی کنم.

فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ: خدا توبه ایشان را قبول می کند.

وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً: خداوند بمصالح بندگان دانا و در معامله خود با ایشان حکیم است.

وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ: توبه کسانی که گناه می کنند و توبه را تا دم مرگ به تاخیر می اندازند، قبول نیست.

حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ: تا وقتی که اسباب موت از قبیل دیدن ملک الموت و قطع امید از زندگی و پیدا شدن حالت یأسی که فقط خود شخص محتضر از آن آگاه است، فراهم گردد، بفکر توبه می افتد و از

کردار گذشته خود نادم می شود.

قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ: می گوید: اکنون توبه می کنم در حالی که دیگر وقت توبه گذشته است. اهل تاویل متفقند که این آیه شامل گنهکاران مسلمان است، تنها ربیع معتقد است که در باره منافقین است و اعتقادش نادرست است زیرا منافقین از جمله ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۳

کفارند و در باره کفار در جمله بعد می فرماید:

وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ: آنهایی که در حال کفر می میرند و پس از مرگ پشیمان می شوند، توبه ندارند.

أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً: برای آنان عذابی دردناک فراهم کرده ایم.

علت اینکه خداوند توبه انسان را در حال بیماری و یأس از زندگی نمی پذیرد، این است که در این حالت برای ترک زشتی ها و انجام کارهای نیکو مجبور است و شخص مجبور تکلیف ندارد و بر کار نیک و بد خود مستحق مدح یا ذم نیست و کسی که تکلیف از او برداشته شده است، توبه اش صحیح نیست. بهمین جهت است که اهل آخرت تکلیفی ندارند و توبه شان مقبول نیست.

برخی بظاهر «أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً» استدلال کرده اند بر این که: عقاب مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند حتمی است. لکن آنچه از آیه استنباط می شود، این است که معنای مهیا کردن عذاب برای ایشان، آفرینش آتشی است که در آن گرفتار خواهند شد. این مطلب مسلم است و ظاهر آیه مقتضی این است که آنان مستوجب دخول آتش هستند ولی مقتضی این نیست که حتماً بر طبق استحقاق ایشان عمل خواهد شد (چه بسا عفو خدا یا شفاعت شفاعت کنندگان شامل حالشان شود) این احتمال هم می توان

داد که: «اولئک» اشاره به آنهایی باشد که با کفر می میرند و بنا بر این عذاب، برای کسانی مهیا شده است که اینطور بمیرند، نه گنهکارانی که بی توبه بمیرند یا دم مرگ توبه کنند، چه در این صورت، مشار الیه دور خواهد بود و با بودن مشار الیه نزدیک، احتیاجی به اینکه مشار الیه دور را قصد کنیم نداریم.

احتمال دیگری که ممکن است داد، این است که: خداوند برای آنان عذاب آماده کرده است و اگر بخواهد عادلانه با آنها رفتار کند مستحق عذابند ولی اگر مشیتش به عفو تعلق گیرد، از عذاب نجات می یابند. فایده این بیان این است که به آنها اعلام شود که بر اثر چنین اعمالی مستحق عقاب می شوند و موظفند که خود را از آن ایمن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۴

ندانند شاید این احتمال این است که خداوند می فرماید: «وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ» (سوره نساء آیه ۴۸) یعنی گناهان پایینتر از شرک را برای کسانی که بخواهد می آمرزد.

چنین کسانی غیر از مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند، نیستند زیرا مؤمن مطیع و گنهکاری که توبه کرده، از این جمله، خارجند و خلافی نیست که خداوند مومنانی را که اهل طاعتند و معصیت کارانی که توبه کرده اند، عذاب نمی کند، همچنین شخص کافر هم مشیت خداوند شامل حالش نمی شود و از آمرزش او محروم است زیرا خداوند خبر داده است که اهل کفر را نمی آمرزد. پس این مشیت فقط شامل حال مؤمنانی می شود که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند.

ربیع می گوید: این آیه بوسیله: «وَ يَغْفِرُ ما

دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» نسخ شده است چه خداوند حکم کرده است که برای گنهکاران عذابی دردناک مهیا کرده است و همان طوری که نسخ در امر و نهی جایز است در چنین احکامی هم جایز است ولی نسخ در خبر جایز نیست. مثل این که: بگوید: «چنین و چنان بود» و بعد آن را نسخ کند و بگوید: «خیر چنین و چنان نبود» بدیهی است که نظریه ربیع نادرست است. زیرا «اعتدنا ...» بمنزله خبر است و همانطوری که نسخ در خبر جایز نیست در چیزی که بمنزله خبر است نیز روا نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۵

[سوره النساء (۴): آیه ۱۹] ... ص : ۷۵

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً (۱۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۷۵

ای مردم مؤمن، برای شما حلال نیست که زنان را بدون میلشان بارث برید و آنها را حبس مکنید که بعضی از آنچه بایشان داده اید از ایشان بگیرید. مگر این که گناهی آشکار مرتکب شوند و با آنها به نیکی معاشرت کنید که شاید چیزی را مکروه بدارید و خداوند خیر بسیاری در آن قرار دهد.

---

(۱)- آیه ۱۹ سوره چهار نساء جزء ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۶

بیان آیه ۱۹ ... ص : ۷۶

قرائت ... ص : ۷۶

حمزه و کسایی «کره» بضم کاف (همچنین در سوره توبه و احقاف) قرائت کرده اند و عاصم و ابن عامر و یعقوب در سوره احقاف با آنها موافقت کرده اند. دیگران بفتح کاف خوانده اند. ابن کثیر و ابو بکر عاصم «مبینه» بفتح یاء خوانده اند و دیگران بکسر یاء قرائت کرده اند. بروایت شواذ از ابن عباس بکسر یاء بدون تشدید، قرائت شده است.

کره (بفتح کاف) و کره (بضم کاف) دو لغتند مثل ضعف و ضعف و فقر و فقر و دف و دف.

لغت ... ص : ۷۶

عضل: تضییق و منع از تزویج، اصل این کلمه از امتناع است مثل:

«عضلت الدجاجه ببیضتها» یعنی تخم گذاری برای مرغ دشوار شد و «عضل الفضاء بالجیش الکثیر» یعنی بر اثر زیادی لشکر فضا تنگ شد.

«داء عضال» یعنی دردی که خوب نمی شود.

فاحشه: زشتی، این کلمه مثل عاقبت و عافیت مصدر است. ابو عبیده گوید:

فاحشه «ننگ و فحش «قبیح» است.

معاشرت: مصاحبت.

اعراب ... ص : ۷۶

أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ: محلا مرفوع و فاعل «لا یحل» است. کرهاً: مصدری است که جانشین حال شده است. لا تعضلو: ممکن است منصوب و عطف بر «أَنْ تَرِثُوا» بمعنی «و لا ان تعضلو» باشد و ممکن است مجزوم و فعل نهی باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۷

شان نزول ... ص : ۷۷

۱- گفته اند: ابو قیس اسلت بمرد و پسرش محصن لباس خود را بر همسرش کبشیه دختر معن افکند و نکاح او را تیول خود ساخت و او را ترک کرد و از دادن نفقه او خود داری نمود. زن خدمت پیامبر گرامی آمد و عرض کرد: نه از شوهرم ارثی بردم و نه آزادم گذارده اند که همسری اختیار کنم، از این رو آیه شریفه نازل گردید. این مطلب از مقاتل است و از امام باقر (ع) نیز روایت شده.

۲- برخی گفته اند: رسم مردم جاهلیت این بود که هر گاه مردی می مرد. پسر (از زن دیگرش) یا ولیش لباسی بر زنش می افکندند و مثل اموال میت، زن را ارث قرار می داد. سپس یا خودش با او ازدواج می کرد، بدون اینکه مهری باو بدهد یا او را بدیگری می داد و مهرش را می گرفت. این آیه برای نهی از این کار نازل شد. حسن و مجاهد چنین گفته اند و ابو الجارود

روایتی بهمین مضمون از امام باقر «ع» نقل کرده است.

۳- ابن عباس گوید: آیه در باره مردی نازل شده است که دارای زنی بود و او را دوست نمی داشت و بر او سخت می گرفت که مهر خود را ببخشد و خدا او را از این کار نهی کرد.

۴- زهری گوید: در باره مردی نازل شد که زن

را پیش خود زندانی کرده بود و بدون اینکه حاجتی باو داشته باشد، منتظر مرگش بود تا مالش را بارث ببرد. این مطلب نیز از امام باقر (ع) روایت شده است.

مقصود ... ص : ۷۷

خداوند از عادات مردم جاهلیت، در باره یتیمان و اموال، در گذشته نهی کرد.

اکنون در صدد نهی از سنتهایی است که عرب در باره زنان داشت.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا: ای مردم مؤمن لا یَحِلُّ لَکُمْ: در دین شما روا نیست أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً: که زنان را بارث برید و با عدم رضایتشان با آنها نکاح کنید. گفته شده است: یعنی حق ندارید آنها را زندانی کنید بخاطر طمعی که در میراث آنان دارید. و نیز گفته شده است: یعنی حق ندارید با آنها بد رفتاری کنید که مالشان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۷۸

را به شما دهند، یا مهرشان را به شما ببخشند، یا بمیرند و از آنها ارث ببرید.

وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ: آنها را حبس مکنید و گفته شده است: یعنی آنها را از ازدواج منع مکنید.

لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ: که بعضی از آنچه به ایشان داده اید، بدست آورید.

در باره این نهی چهار قول است:

۱- ابن عباس و قتاده و سدی و ضحاک گویند: نهی متوجه شوهر است که باید اگر احتیاجی بزن ندارد او را رها کند و او را نگه ندارد که ناچار شود قسمتی از مال خود را ببخشد. روایتی از امام صادق (ع) بهمین مضمون وارد شده است.

۲- حسن گوید: منظور وارث است که نباید مثل مردم جاهلیت، زن را از ازدواج منع کند.

۳- ابن زید گوید: منظور کسی است که زن خود را طلاق

داده است. او نبايد مثل قريش در جاهليت، رفتار كند كه زن شرافتمندى را نكاح مى كردند و اگر زن با آنها موافقت نمى كرد، از او جدا مى شدند به اين شرط كه جز باذن ايشان با مردى ازدواج نكند و بر اين شرط گواه مى گرفتند و يادداشتى مى نوشتند. هر گاه كسى بخواستگارى زن مى آمد، اگر شوهر اولى را راضى مى كرد، اجازه اش مى داد و اگر راضى نمى كرد، او را از ازدواج منع مى كرد. خداوند از اين كار منع فرمود.

۴- مجاهد گويد: منظور ولى است كه بايد زن را از ازدواج منع نكند. قول نخست، صحيحتر است.

إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ: جز اينكه فاحشه آشكارى مرتكب شوند. در اين باره دو قول است:

۱- حسن و ابو قلابه و سدى گفته اند: يعنى مگر اين كه زنا كنند پس اگر شوهر اطلاع يافت كه زنش زنا كرده، مى تواند از او درخواست پول كند.

۲- ابن عباس گويد: فاحشه يعنى نشوز و خوددارى زن از اداى وظائف همسرى.

بهتر اين است كه آيه را حمل كنيم بر هر معصيتى. چنان كه از امام باقر (ع) نيز

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۷۹

روايت شده و مختار طبرى نيز همين است.

در باره اين كه اين استثناء از چيست، اختلاف كرده اند: مفسران گويند استثناء از اخذ مال است. اصم گويد: پيش از آنى كه براى زنان حدى تعيين شود، كيفر زناكارى آنان دادن پول بود، سپس نسخ شد. ابو على جبايى و ابو مسلم گويند: استثناء از حبس و امساك است جز اين كه ابو على آيه را منسوخ مى داند.

وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: با آنها درآميزيد به نيكى: اداء حقوق ايشان، اعم از

انصاف در قسمت، نفقه و خوبی سخن و رفتار. گفته اند: معروف این است که او را نزند و سخن بد باو نگوید و با او گشاده رو باشد و گفته اند مقصود این است که هر طور او رفتار می کند مرد هم همانطور رفتار کند.

فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ: اگر از صحبت و نگاهداری ایشان کراهت دارید.

فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً: ممکن است چیزی را مکروه شمارید و خداوند برای شما در آن خیر بسیاری قرار بدهد مثل اینکه فرزندی به شما دهد یا محبت او را در دل شما قرار دهد. ابن عباس و مجاهد چنین گفته اند. پس مقصود این است که: در طلاق آنها عجله مکنید، شاید خداوند خیر بسیاری برای شما در ایشان قرار دهد. در این آیه مردان تشویق شده اند که نسبت بزنانی که بآنها بی علاقه هستند، شکیبا باشند و با اینکه از مصاحبت ایشان کراهت دارند، در صورتی که ضرر بدنی یا دینی یا مالی متوجهشان نباشد، آنها را نگهداری کنند.

ممکن است ضمیر «فيه» به آنچه مکروه است برگردد یعنی: شاید خداوند در آنچه مکروه می شمارید خیر بسیاری قرار دهد و این معنی با معنای اول فرقی ندارد.

اصم گوید: یعنی خداوند در فراق شما از ایشان خیر بسیاری قرار می دهد.

گفته است نظیر آن: «وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» است (سوره نساء آیه ۱۳۰) یعنی اگر جدا شوند خداوند از گشایش خود هر کدام را بی نیاز می سازد. قاضی گوید:

این مطلب بعید است. زیرا خداوند تشویق کرده است که مردان مصاحبت خود را با زنها ادامه دهند. چگونه آنها را بر مفارقت تشویق می کند؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۵، ص: ۸۰

[سوره النساء (۴): آيات ۲۰ تا ۲۱] ... ص : ۸۰

اشاره

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (۲۰) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (۲۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۸۰

و اگر خواستيد همسران خود را تبديل كنيد و يكى از ايشان را مال بسيارى داده ايد، چيزى از وى مگيريد. آيا مال را مى گيريد، حال آنكه بهتان و گناهى آشكار است؟

و چگونه مال را از ايشان مى گيريد در حالى كه با يكديگر تماس گرفته و خلوت كرده ايد و از شما عهد و پيمانى محكم گرفته اند؟

---

(۱)- آيه ۲۰ و ۲۱ و سوره نساء جزء چهارم سوره ۴

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۸۱

بيان آيه ۲۰ و ۲۱ ... ص : ۸۱

لغت ... ص : ۸۱

قنطار: مال بسيار، اين كلمه از قنطره بمعنى، پل گرفته شده. قنطر بمعنى داهيه نيز از همان است زيرا در بزرگى به پل شبيه است مى گويند: «قنطر فى الامر» يعنى بدون اينكه حاجتى باشد او را در كلام بزرگ ساخت.

بهتان: دروغ و نسبت ناروا، اصل اين كلمه از تحير است مثل: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (سوره بقره ۲۵۸) يعنى شخص كافر بواسطه نداشتن دليل متحير شد. بنا بر اين بهتان، آن دروغى است كه صاحب خود را بواسطه بزرگى خود حيران مى سازد.

افضاء: رسيدن دو چيز به يكديگر بطورى كه يكديگر را لمس كنند. اصل اين كلمه از فضاست كه بمعناى گشادى است.

اعراب ... ص : ۸۱

بهتانا: مصدری است که جای حال نشسته. و اثما: نیز همین حالت را دارد یعنی: «ا تأخذونه مباهتین و آثمین»

مقصود ... ص : ۸۱

خداونـد در آیه پیش مردم را تشویق کرد که زنـان خود را بـا حسن معاشـرت نگهـداری کننـد. اکنون بمردانی که می خواهند زنان را طلاق گفته و همسران دیگر اختیار کنند. می فرماید:

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ: و اگر خواستید زنی را بجای زنی دیگر قرار دهید.

وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً: و زنی را که طلاق می دهید، مال بسیاری داده اید.

بنا بر آنچه که در باره کلمه قنطار گفته شده: قنطار، پوست گاوی است که پر از طلا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۲

کرده باشند یا دیه خون انسان است یا ... در این باره در اوایل سوره آل عمران بحث کرده ایم.

فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً: از آنچه به او داده اید، چیزی پس مگیرید.

أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً: این اسـتفهام انکاری است یعنی: آنچه از آنها می گیرید، باطل و ظلم و گناهی واضح است. بقولی معنـای آن این است که: آیـا بـا انکـار اینکه زن مالک آن مال است، مال را از او میگیریـد؟ این انکار، بهتان شـمرده می شود، زیرا شوهر وقتی که بناحق، منکر، مالکیت زن می شود، در حقیقت دروغ و تهمت بسته است.

برخی گفته اند: با این که گرفتن مال زن در هر حال نارواست، خواه مرد بخواهد او را طلاق دهد و همسـری دیگر اختیار کند و خواه نخواهد. چرا در صورت طلاق، گرفتن آنچه به زن داده شده، مورد نهی قرار گرفته است؟

جواب این است که: در موقع تغییر همسران این توهم پیش می آید که می توانند آنچه به اولی داده

شده، از او بگیرند و به دومی بدهند. خداوند بیان فرمود که این کار روا نیست و اشکال را بر طرف ساخت و مقصود این است که اگر خواستید از همسرتان جدا بشوید، چه بجای او دیگری قرار دهید، باید آنچه باو داده اید از او نگیرید.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ: چگونه مال را از ایشان می گیرید در حالی که با یکدیگر تماس گرفته و خلوت کرده اید؟ کلمه افضاء کنایه از مجامعت است چنان که ابن عباس و مجاهد و سدی گفته اند و برخی گفته اند منظور از افضا خلوت صحیح است: اگر چه مجامعتی صورت نگیرد. علت این که خلوت را افضاء نامیده، این است که در موقع خلوت، برای مجامعت مانعی وجود ندارد. اصحاب ما هر دو قول را روایت کرده اند.

در تفسیر کلبی از ابن عباس است که: افضاء، این است که زن و مرد در یک بستر جمع شوند، اعم از اینکه مجامعت کنند یا نکنند. در هر دو حالت مهر بر شوهر واجب می شود. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۳

وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً: و آنها از شما پیمانی درشت گرفته اند. در این اقوالی است.

۱- منظور از میثاق غلیظ آن عهدی است که در موقع ازدواج، مرد می بندد که زن را به نیکی نگهداری کند و به نیکی رهایش سازد. حسن: ابن سیرین، ضحاک، قتاده سدی چنین گفته اند و روایتی هم از امام باقر (ع) بهمین مضمون نقل شده است.

۲- مجاهد و زید گفته اند: مقصود «از میثاق غلیظ» همان نکاحی است که زن را بر مرد حلال ساخته است.

۳- پیامبر گرامی فرمود: یعنی ایشان را

بعنوان امانت الهی گرفتید و با کلمه خدا بر خویش حلال ساختید.

در باره این دو آیه سه قول است:

۱- این دو آیه نسخ نشده اند و بنا بر این شوهر نمی تواند چیزی از زن مطالبه کند. در طلاق خلعی این مطالبه مانعی ندارد زیرا در این مورد، کراهت از جانب زن است و شوهر ناگزیر است که وی را طلاق دهد و زن دیگری اختیار کند. پس حکم این دو آیه، با حکم طلاق خلع ناسازگار نیست و حکم این دو آیه با حکم آیه خلع، نسخ نشده است. عقیده بیشتر مفسران همین است.

۲- بکیر بن بکر بن عبد اللّٰه مزنی گوید: این دو آیه نسخ نشده اند و مرد نمی تواند چیزی از زن مطالبه کند حتی در مورد طلاق خلع.

۳- این دو آیه بوسیله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ...»

اگر ترسیدید که زن و شوهر اقامه حدود خدا را نکنند، گناهی بر آن دو نیست که در مقابل مالی که زن می دهد، طلاق بگیرد.

عقیده حسن همین است.

سوره بقره ۲۲۹ یعنی نسخ شده اند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۴

[سوره النساء (۴): آیه ۲۲] ... ص : ۸۴

اشاره

وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبِيلًا (۲۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۸۴

و با زنانی که در نکاح پدرانتان بوده اند نکاح نکنید مگر آنچه گذشته است.

این کار، زنا و موجب خشم خدا و بد راهی است.

(۱)- آیه ۲۲ سوره نساء جزء چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۵

بیان آیه ۲۲ ... ص : ۸۵

لغت ... ص : ۸۵

نکاح: عقد زناشویی، وطی. به هر دو معنی در قرآن استعمال شده است مثل:

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ» (سوره نور ۳۲ یعنی عزبانتان را همسر دهید) «الزَّانِي لا يَنْكِحُ إِلَّا زانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» (سوره نور ۳ یعنی زناکار جز با زنی که زناکار یا مشرک باشد، همبستری نمیکند) در حدیث است که:

«ملعون من نكح يده و ملعون من نكح بهيمه»

یعنی ملعون است کسی که استمنا کند یا به حیوانی نزدیک شود. شاعر گوید:

كبكر تشهى لذيذ النكاح و تفزع من صوله الناكح

یعنی مانند دوشیزه ای که از آمیزش، لذت می برد و از صولت مردی که با او در آمیخته، می نالد.

اصل کلمه نکاح، جمع شدن است. چنان که گفته اند: «انكحنا الفرا فسنرى» یعنی الاغهای وحشی را جمع ساختیم و بزودی می بینیم.

مقت: خشم گرفتن از کار زشتی که شخص مرتکب می شود.

اعراب ... ص : ۸۵

إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ: استثنای منقطع است چه استثنای ماضی از مستقبل صحیح نیست مثل: «لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولى » یعنی در آنجا مرگ نمی چشند جز مرگ اول (سوره دخان ۵۶) یعنی «لكن ما قد سلف فلا جناح عليكم» لکن آنچه گذشته، گناهی بر شما نیست.

كان: مبرد گوید جایز است که زایده باشد یعنی: «انه فاحشه» (این کار فاحشه است) وی به این شعر، استشهاد کرده است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۶

فکیف اذا حللت بدار قوم و جیران لنا کانوا کرام

یعنی چگونه است هنگـامی که وارد شوم در خانه قوم و همسایگان کریمیمان (کانوا زایـد است) زجاج گویـد: این مطلب غلط است چه اگر «کان» زایده بود، خبر آن منصوب نمی شد، بدلیل همان بیتی که بدان استناد

جسته است.

علی بن عیسی گوید: «کان» برای این آمده است که دلالت کند بر اینکه نکاح با همسر پدر، قبلا هم فاحشه بوده است.

و ساء سبیلا: «سبیلا» تمیز است و فاعل «ساء» ضمیر مستتر و مفسر آن «سبیل» است و مخصوص بضم حذف شده است. یعنی: این راه، بد راهی است.

شان نزول ... ص : ۸۶

ابن عباس و قتاده و عکرمه و عطا گفته اند: این آیه در باره روش مردم جاهلیت نازل شده است که با همسر پدر ازدواج می کردند. گفته اند: صنوان بن امیه با همسر پدر، فاخته دختر اسود بن مطلب و منظور بن ریان بن مطلب با همسر پدرش ملیکه دختر خارجه ازدواج کرد.

اشعث بن سوار می گوید، ابو قیس که یکی از انصار و مردی صالح بود درگذشت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. وی گفت: من ترا فرزند خویش می شمارم و تو در میان قوم خود مردی صالح هستی. من خدمت پیامبر گرامی می روم و کسب تکلیف می کنم. سپس نزد پیامبر رفت و ماجرا را شرح داد. پیامبر فرمود: بخانه ات بازگرد و این آیه نازل گردید.

مقصود ... ص : ۸۶

قبلا در باره شرائط نکاح، دستوراتی داده شد. اکنون به بیان کسانی که ازدواج با آنها صحیح است یا صحیح نیست پرداخته، می فرماید:

وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ: با کسانی که پدران شما آنها را بهمسری گرفته اند ازدواج مکنید. برخی گفته اند: منظور این است که با زنانی که پدرانتان با آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۷

آمیزش کرده اند، ازدواج مکنید. بر شما حرام است آنچه که مردم جاهلیت مرتکب می شدند و با همسر پدر ازدواج می کردند. این قول از ابن عباس و قتاده و عطا و عکرمه است.

طبری می گوید: تقدیر این است: «لا تنکحوا نکاح آبائکم» یعنی مثل پدرانتان نکاح مکنید. بنا بر این «ما نکح» تاویل بمصدر برده می شود و منظور این است که باید از نکاح با حلیله پدران و هر نکاح فاسدی خودداری کرد. در معنای اول «ما» موصول و احتیاج

دارد به اینکه از جمله صله، عائدی بآن بازگردد ولی طبری می گوید: بهتر این است که «ما» مصدری باشد چه اگر مراد نهی از ازدواج با حلیله پدران بوده باید بگوید: «لا تنکحوا من نکح آبائکم» یعنی با کسانی که پدرانتان با آنها نکاح کرده اند، نکاح مکنید.

از این مطلب چنین پاسخ داده اند که «ما» کنایه از جنس است و «من النساء» مفسر آن است «۱». مثل: «لا تاخذ ما اخذ ابوک من الاماء» یعنی کنیزانی را که پدرت گرفته مگیر.

إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ: می فرماید ازدواجهایی که در گذشته با همسران پدران کرده اید مؤاخذه ندارد. برخی گفته اند، یعنی آنچه گذشته، بحال خود باقی گذارید و رها مکنید که برای شما جایز است. بلخی می گوید: این قول خلاف اجماع و دین اسلام است برخی گفته اند: یعنی گذشته را اجتناب و ترک کنید. این معنی از قطرب است. برخی گفته اند: استثنای آنچه گذشته، به این ملاحظه است که معلوم باشد که قبلا هم این کار برای ایشان مباح نبوده است:

إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً: این کار زناست و موجب بغض پروردگار می شود. هاء «انه» ممکن است به نکاحی که از آن نهی شده است برگردد. یعنی: نکاح با همسر پدر

---

(۱)- اگر در آیه شریفه «من النساء» ذکر نشده بود احتمال طبری قابل توجیه بود. لکن با توجه باین کلمه و تفسیر آن از «ما نکح» کاملا روشن است که مراد همان معنی های اول است و دستور می دهد که آن سنت جاهلیت را ترک کنند و با همسران پدران ازدواج ننمایند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۸

زنا و ... است و ممکن است به نکاحی که

از جاهلیت، انجام می گرفت، برگردد، یعنی کاری که مردم جاهلیت می کردند، زنا و موجب خشم پروردگار بود و پیامبران پیشین حرمت آن را به شما ابلاغ کرده بودند و شما از حرمت آن با خبر بودید. البته معنای اول قوی تر است و جبایی نیز همین را اختیار کرده و گفته است: سلامت از آنچه گذشته این است که توبه کنند و از زن پدر خود جدا گردند.

بلخی می گوید: هر نکاح محرمی زنا نیست، زیرا زنا فعل مخصوصی است که از یک طریقه و سنت معینی پیروی نمی کند و تابع آداب و سنن زندگی انسانهاست، لذا بمردم مشرکی که در جاهلیت، بدنیا آمده اند، زنا زاده نمی گویند و همچنین فرزندان اهل ذمه (یعنی اهل کتاب) و کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند، زنازاده نیستند چه آنها نیز در میان خود عقد مخصوصی دارند که بر طبق آن با یکدیگر ازدواج می کنند «۱»

---

(۱)- همانطوری که مؤلف اشاره می کند، باید توجه داشته باشیم که تمام جوامع بشری، معتقدند که آمیزش زن و مرد، باید در چهار چوبه مقررات مخصوصی محدود گردد تا جلو هرج و مرج و فساد و اختلاط انساب گرفته شود. بدون تردید ادیان آسمانی در ایجاد این عقیده در میان انسانها نقش بسیار مهمی ایفا کرده اند و نتیجه آن با توجه به مسئولیت و وظایف بترتیبی که بر عهده خانواده است بخوبی روشن می گردد. اطفالی که از محیط انس و صمیمیت خانواده، بواسطه حرام زاده بودن یا جهاتی دیگر محرومند، نه تنها روی سعادت را نمی بینند بلکه افرادی تبهکار نیز خواهند شد.

علاوه بر این برای خود زنان و مردان نیز محیط خانواده کانونی

از صفا و صمیمیت و حرارت است که می توانند در آنجا تمدد اعصاب کرده، ناراحتیها و خستگیهای روزانه را بکلی فراموش کنند و از یاد ببرند.

اسلام بر اساس فواید مهمی که خانواده دارد، به این واحد کوچک اجتماعی بسیار اهمیت می دهد و در عین حال به مقررات و سنن جوامع بشری احترام می کند و خانواده هایی را که به پیروی از سنن دیگری بوجود آمده اند به رسمیت می شناسد و فرزندان آنها را هم حلال زاده می داند، چه آن نتایجی که مورد نظر اسلام است، یعنی تربیت اولاد و عدم اختلاط انساب و فواید دیگر، از آنها نیز بدست می آید.

بدیهی است که بنا بر این حساب، هر جامعه ای پیرو هر سنتی که باشد، آمیزشهایی که در خارج از چهار چوبه مقرراتش انجام گیرد، زنا می شمارد. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۸۹

وَ ساءَ سَبِيلًا: این ازدواج فاسد، راه بدی است.

از این آیه استنباط می شود که زنی که در ازدواج پدر انسان بوده است، نمی توان با او ازدواج کرد. خواه پدر با او آمیزش کرده باشد یا نکرده باشد. این مطلب اتفاقی است.

اختلاف در این است که اگر مردی با زنی زنا کرد، آیا آن زن بر پسر او حرام می شود یا نه؟ از عموم آیه می توان استفاده کرد که در این فرض هم حرام است زیرا کلمه نکاح بمعنی وطی هم بکار رفته است و اصل در معنای نکاح همین است و استعمال نکاح در عقد فرع است، بنا بر این سزاوار است که کلمه «نکاح» را در آیه شریفه، بر هر دو معنی حمل کنیم.

نکته دیگر این است که: همانطوری زن پدر بر پسر حرام

است، زن پدر پدر و ...

بر پسر و پسر پسر و ... حرام است و در این مساله خلافی نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۰

[سوره النساء (۴): آیه ۲۳] ... ص : ۹۰

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹۰

حرام است بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانتان که شیرتان داده اند و خواهرانتان که با هم از یک پستان شیر خورده اید و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که در تربیت شما هستند و با مادرانشان آمیزش کرده اید و اگر آمیزش نکرده اید، گناهی بر شما نیست و همسران فرزندانی که از پشت شما هستند و جمع کردن میان دو خواهر، مگر آنچه که گذشته است. خداوند آمرزنده و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۲۳ سوره نساء جزء ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۱

بیان آیه ۲۳ ... ص : ۹۱

لغت ... ص : ۹۱

ربائب: جمع ربیبه، دختر همسر از شوهری دیگر. علت اینکه او را ربیبه نامیده اند این است که شخص او را تربیت می کند. پس ربیبه بمعنی مربوبه (تربیت شده) است. مثل قتیله بمعنی مقتوله (کشته) چنین دختری را ربیبه می نامند، خواه شخص او را تربیت کرده باشد یا نکرده باشد زیرا وقتی که با مادرش ازدواج می کند، مادر از لحاظ تربیت تابع اوست و دختر تابع مادر. بنا

بر این ربیبه وی شمرده می شود.

عرب اسم فاعل و مفعول را بر آنکه الان متصف به صفتی است یا مجدداً متصف می شود، اطلاق می کند مثلا به کسی که هنوز کشته نشده می گویند: «مقتول» در صورتی که در معرض قتل باشد و می گویند: «هذا اضحیه» یعنی این قربانی است در صورتی که برای قربانی کردن آماده شده باشد. گاهی به شوهر زن گفته می شود ربیب پسر زن، در این صورت، ربیب بمعنای فاعل یعنی تربیت کننده پسر زن.

حلائل: جمع حلیله، این کلمه از حلال مشتق است یعنی زنی که آمیزش با او

حلال است. اما مذکر آن «حلیل» و جمع آن «احله» می شود مثل «عزیز» و «اعزه» زن و مرد را حلیل و حلیله می نامند بخاطر اینکه آمیزش آنها با یکدیگر حلال است. برخی گفته اند: کلمه از حلول بمعنای ورود، مشتق است بملاحظه اینکه هر کدام در بستر، بر یکدیگر وارد می شوند.

مقصود ... ص : ۹۱

اکنون خداوند به بیان زنانی که نمی توان با آنها ازدواج کرد، می پردازد و می فرماید:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ: حتماً در اینجا چیزی حذف شده است چه حرمت، به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۲

ذات شی ء تعلق نمی گیرد پس اگر بگویند حرام است بر شما مادرانتان، یعنی حرام است ازدواج شما با مادرانتان. چنان که در آیه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ» (سوره مائده ۳) می گوید حرام است بر شما مردار و خون، یعنی حرام است بر شما خوردن مردار و خون. هر زنی که نسبت انسان از راه ولادت به او منتهی شود، خواه بلا واسطه خواه با واسطه پدر و مادر و ... مادر شمرده می شود.

وَ بَناتُكُمْ: نکاح با دخترانتان، خواه دختر خود شما باشد یا دختر دختر یا دختر پسرتان، حرام است.

وَ أَخَواتُكُمْ: اخوات جمع اخت است، هر زنی که با انسان از یک پدر یا از یک مادر یا از یک پدر و مادر باشد، ازدواج با او حرام است.

وَ عَمَّاتُكُمْ: عمات، جمع عمه است، هر زنی که عمه خود انسان یا عمه پدر یا عمه مادر یا ... باشد، ازدواج با او حرام است.

وَ خالاتُكُمْ: خالات جمع خاله است، هر زنی که خاله خود انسان یا خاله پدر یا خاله مادر باشد، ازدواج با او حرام است.

خداوند متعال در

این آیه مردم را بلفظ جمع خطاب کرده و زنانی که ازدواج با آنها حرام است به آنها اضافه کرده و فرموده: مادرانتان، خواهرانتان و ... از این رو افراد در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و مقصود این است که هر فردی موظف است با مادر خود، خواهر خود و ... ازدواج نکند.

وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ: دختران برادر و خواهر نیز بهمان بیانی که گذشت، حرامند.

این هفت گروه: مادران، دختران، خواهران، عمه ها، خاله ها، دختران برادر و دختران خواهر، حرمتشان به خویشاوندی است. ابن عباس می گفت: خداوند هفت گروه از زنان را به نسب و هفت گروه را به سبب حرام کرده است و همین آیه را می خواند. سپس می گفت هفتم این است: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ» (آیه ۲۲) ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۳

پس از ذکر محرمات نسبی به ذکر محرمات سببی می پردازد و می فرماید:

وَ أُمَّهاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ: زنانی که انسان از پستانشان شیر خورده است، مادر می نامند بخاطر اینکه ازدواج با ایشان حرام است، خواه مادر رضاعی خود انسان یا مادر رضاعی پدر یا مادر یا ... باشند و همچنین مادر رضاعی زنی که به انسان شیر داده و مادر رضاعی مردی که پدر رضاعی انسان است، داخل در همین حکم است.

وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ: یعنی خواهران رضاعی شما و دختران زنی که بانسان شیر داده است. اینها بر سه دسته اند: ۱- دختری که از پستان مادر نسبی شخص شیر خورده، لکن شیر متعلق بپدر او نبوده بلکه متعلق به شوهر مادر بوده است. ۳- دختری که از پستان زن پدر- نه مادر- شخص

شیر خورده است.

مادر و خواهر رضاعی بواسطه شیر حرام می شوند و اگر شیر نباشد، حرمتی نیست و تمام کسانی که از راه نسب بر انسان حرام می شوند، مثل آنها از راه شیر حرام می شوند.

زیرا پیامبر گرامی فرمود: «خداوند از راه شیرخوارگی چیزهایی را که از راه خویشاوندی، تحریم کرده، حرام شمرده است» بنا بر این آن هفت گروهی که از راه خویشاوندی حرام شمرده شده اند، از راه شیرخوارگی نیز حرام شمرده می شوند یعنی: مادر رضاعی، خواهر رضاعی، دختر رضاعی، عمه رضاعی، خاله رضاعی، دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی.

در مبحث رضاع باید در سه قسمت بحث کرد:

۱- در باره مدت رضاع، که مورد اختلاف است. اگر علما می گویند: رضاع در صورتی مؤثر است که در ظرف مدت دو سال شیر خوردن طفل انجام شود و مذهب اصحاب ما نیز همین است. چنان که شافعی و ابو یوسف و محمد نیز بر همین عقیده اند. ابو حنیفه گوید: مدت رضاع دو سال و نیم است. مالک گوید: مدت آن دو سال و یک ماه است و اتفاق کرده اند که شیر دادن بچه بزرگ، بی اثر است.

۲- در باره مقدار رضاع، که نیز مورد اختلاف است. ابو حنیفه گوید: کم و زیاد آن موجب حرمت می شود. از ابن عمر و ابن عباس نیز روایت شده است و مذهب ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۴

مالک و اوزاعی نیز همین است. شافعی می گوید: پنج مرتبه شیر دادن، موجب حرمت می شود. عایشه و سعید بن جبیر نیز چنین گفته اند. اصحاب ما گویند: آن رضاعی موجب حرمت می شود که گوشت را برویاند و استخوان را محکم کند

و این امر در صورتی تحقق می یابد که طفل یک شبانه روز از پستان زنی شیر بنوشد بدون اینکه در این مدت از پستان زن دیگری شیر بخورد یا پانزده مرتبه پیاپی از پستان زنی شیر بنوشد بدون اینکه در این مدت زن دیگری به او شیر بدهد. بعقیده بعضی از اصحاب ما ده مرتبه پی در پی برای ایجاد حرمت، کافی است.

۳- کیفیت رضاع، اصحاب ما می گویند آن رضاعی موجب حرمت می شود که طفل مستقیماً از پستان، شیر را بنوشد آنهم از راه دهان، اما از راههای دیگر شیر را به معده او برسانند موجب حرمت نمی شود. همچنین شیر میت، تاثیری در حرمت ندارد. البته همه این مسائل خلافی است.

وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُمْ: یعنی نکاح، مادر زن نیز حرام است. اعم از اینکه، مادر خود زن یا مادر مادرش یا مادر پدرش باشد و اعم از اینکه مادر نسبی یا مادر رضاعی او باشد.

مادر زن با خود عقد حرام می شود اعم از اینکه این عقد آمیزشی بدنبال داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خداوند حرمت مادر زن را مقید به آمیزش نکرده است.

وَ رَبائِبُکُمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ: دختران همسرانتان که از شوهران دیگر هستند و در ضمان شما و تربیت شما هستند، بر شما حرام هستند. بدون هیچ اختلافی، بودن دختر زن در تربیت و ضمان شوهر، شرط حرمت نیست و علت اینکه در اینجا ذکر شده این است که غالباً دختر زن، تحت تربیت و سرپرستی شوهر زن می باشد. بنا بر این دختر زن و دختر پسر زن و دختر دختر زن و ... بر شوهر حرامند. چه همه اینها را ربیبه می نامند.

مِنْ نِسائِکُمُ اللَّاتِی

دَخَلْتُمْ بِهِنَّ: این جمله صفت است برای مادران ربیبه ها، بنا بر این ربیبه موقعی حرام است که شخص با مادر او آمیزش کرده باشد و اگر آمیزش نکرده باشد، حرام نیست و این مساله اجماعی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۵

برخی گفته اند، این جمله صفت است برای: «أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ» بنا بر این مقصود این است که مادران زنانی که با آنها آمیزش کرده اید، بر شما حرامند و ربیبه ها اعم از اینکه مادرانشان مدخوله باشند یا نباشند بمجرد عقد حرام می شوند.

عیاشی در تفسیر خود روایت کرده است که عیسی (ع) فرمود: «ربیبه هایی که با مادرانشان آمیزش کرده اید، بر شما حرامند، خواه در تربیت شما باشند یا نباشند.

در مورد مادران زنان، مبهم گذارده شده و معلوم نیست که باید با دخترانشان آمیزش شده باشد یا نه. بنا بر این آنچه خداوند حرام کرده است، حرام بشمارید و آنچه مبهم گذارده است، مبهم بگذارید.»

در باره معنای «دخول» (که ما آن را آمیزش ترجمه کردیم) دو قول است:

۱- ابن عباس گوید، بمعنای جماع است ۲- عطا می گوید: دخول بمعنای جماع و کارهایی که بمنزله جماع است می باشد. مثل عریان کردن و ... مذهب ما هم همین است. و فقها در این مساله اختلاف کرده اند.

فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ: یعنی اگر با مادر ربیبه آمیزش نکرده اید، هر گاه مادر را طلاق دهید یا بمیرد می توانید با دخترش ازدواج کنید.

وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ: یعنی همسر فرزندان صلبی شما بر شما حرامند، لکن همسر کسانی که پسر خوانده شما هستند حرام نیستند. از عطا روایت شده که این آیه وقتی نازل شد

که پیامبر گرامی با همسر مطلقه زید بن حارثه که پسر خوانده او بود ازدواج کرد و مشرکین زبان به انتقاد گشودند، همچنین آیه:

«وَ ما جَعَلَ أَدْعِیاءَکُمْ أَبْناءَکُمْ» (سوره احزاب ۴) یعنی خداوند فرزند خوانده ها را فرزند قرار نداده است) و آیه: «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ» (سوره احزاب ۴ یعنی محمد، پدر هیچیک از مردان شما نیست) بهمین مناسبت نازل شده اند. لکن همسر فرزند رضاعی حرام است زیرا پیامبر گرامی فرمود: خداوند هر چه به نسبت حرام کرده، برضاع هم حرام کرده است.

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ: یکی از محرمات، جمع میان دو خواهر است، کلمه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۶

«ان» با ما بعد خود در حکم مصدر است یعنی «الجمع بین الاختین» بمقتضای این بیان، نمی توان دو خواهر را در عقد ازدواج با هم جمع کرد، همچنین شخص نمی تواند دو کنیزی که با یکدیگر خواهرند مورد تمتع و آمیزش قرار دهد و هر گاه با یکی از آنها درآمیخت، نمی تواند با دیگری آمیزش کند. مگر اینکه کنیز مدخوله از ملکش خارج گردد.

عقیده حسن و اکثر مفسرین و فقها همین است.

إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ: این استثنا منقطع است، یعنی: لکن خداوند شما را بر آنچه گذشته است، مؤاخذه نمی کند. مقصود این نیست که آنچه پیش از نهی انجام داده اید مانعی ندارد و ادامه دهید و در این مطلب خلافی نیست. عطا و سدی گفته اند: منظور از آنچه گذشته.

این است که یعقوب با دو خواهر: لیا مادر یهوذا و راحیل مادر یوسف، ازدواج کرده بود، إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً: خداوند شما را بر کارهایی که قبل

از این دستور انجام داده اید، مؤاخذه نمی کند. آنچه در این آیه حرام شمرده شده، همیشگی است خواه شخص بخواهد میان آنها را جمع کند یا با یکی به تنهایی ازدواج کند مثلا- مادر زن، حرام است خواه با خود زن جمع شود یا جمع نشود. تنها خواهر زن با دیگران فرق می کند، چه ازدواج با خواهر زن در صورتی جایز نیست که شخص خواهر او را داشته باشد، اما اگر بمیرد یا طلاق بگیرد، می توان با خواهرش ازدواج کرد.

ممکن است به این آیه استدلال کنیم که این عده ای که از راه خویشاوندی ازدواج با ایشان حرام است، مالک شدن ایشان نیز صحیح نیست و نمی توان آنها را به بردگی گرفت، زیرا تحریم، عمومیت دارد.

اصطلاحاً زنانی که ازدواج با آنها برای همیشه، ممنوع است «مبهمات» می نامند.

این کلمه از «بهیم» گرفته شده و منظور حیوانی است که به یک رنگ باشد و رنگهای دیگری با رنگ او نیامیخته باشد و علت اینکه این زنان را «مبهمات» گویند، این است که ازدواج با آنها از هر جهت و در هر زمانی حرام است و نقطه ای برای حلیت ازدواج در مورد آنها وجود ندارد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۷

[سوره النساء (۴): آیه ۲۴] ... ص : ۹۷

اشاره

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاَّ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ كِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹۷

و حرام است زنان شوهر دار مگر آنان که ملک شما باشند، خداوند حکم خود را برای شما مکتوب داشته است. و جز آنچه گذشت، بر شما حلال شد که بوسیله اموالتان طلب کنید و با آنها ازدواج کنید و زنا نکنید. و هر گاه آنها را به عقد متعه خود درآورید، اجرتشان را که فریضه است بدهید و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از فریضه با یکدیگر توافق کنید. خداوند دانا و حکیم است.

---

(۱)- آیه ۲۴ سوره ۴ نساء جزء چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۸

بیان آیه ۲۴ ... ص : ۹۸

قرائت ... ص : ۹۸

کسایی کلمه «المحصنات» و «محصنات» را در همه جای قرآن بکسر صاد و در این آیه بفتح صاد خوانده است و دیگران در همه جا بفتح صاد قرائت کرده اند.

کوفیان باستثنای ابو بکر و ابو جعفر «احل» بضم همزه و کسر حاء و سایرین بفتح همزه و حاء خوانده اند. و گفته اند معنی آن: «و اللَّه احل لکم» می باشد. اما در کلمه «المحصنات» چنان که گذشت اختلافی وجود ندارد.

لغت ... ص : ۹۸

المحصنات: زنانی که شوهردار هستند، از مصدر احصان بمعنای تزویج. البته در قرآن کریم بمعنای دیگری هم استعمال شده است. از آن جمله است: «وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ...» یعنی کسانی که نسبت ناروا به زنان آزاد می دهند، باید هشتاد تازیانه بخورند (سوره نور ۴) «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها» (سوره تحریم ۱۲) یعنی مریم دختر عمران عفت و پاکدامنی خود را حفظ کرد. «فَإِذا أُحْصِنَّ» (سوره نسا ۲۵) یعنی هر گاه اسلام آورند (البته در صورتی که به صیغه معلوم قرائت شود نه مجهول.)

محصن: مردی که تزویج کرده است.

سفاح: زنا، زجاج گوید: مسافحه و سفاح بعمل زانیانی گفته می شود که از زنای با هر کسی دریغ ندارد و اگر فقط با یکی زنا کند. «ذات خدن» یعنی صاحب رفیق گفته شوند.

اعراب ... ص : ۹۸

کِتابَ اللَّهِ: مصدر منصوب است از فعل محذوف یعنی: کتب اللَّه کتاباً علیکم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۹

سپس فعل به قرینه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ» حذف شده چه دلالت دارد بر اینکه هر چه ذکر شده مکتوب است. سپس مصدر بفاعل فعل اضافه شده و بصورت: «کِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» در آمده است. زجاج گوید: نصب آن ممکن است به تقدیر فعل امر باشد یعنی، «الزموا کتاب اللَّه» ولی نصب آن «علیکم» جایز نیست چه مفعول «علیکم» مقدم نمی شود.

ما وراء ذلکم: ما موصوله و مفعول «احل» بنا بر اینکه بصیغه معلوم قرائت شود و نایب فاعل آن بنا بر اینکه بصیغه مجهول قرائت شود.

أَنْ تَبْتَغُوا: یا محلا منصوب است یا مرفوع و بدل از «ما» است و ممکن است لام جاره از آن حذف شده باشد و مفعول لاجله

باشد.

محصنين: حال است از «واو تبتغوا».

غَيْرَ مُسافِحِينَ: صفت محصنين.

فريضه: مصدر است و منصوب. ممكن است حال باشد به تاويل مفروضه.

مقصود ... ص : ۹۹

در آيه قبل عده اى از زنان كه ازدواج با آنها حرام است، ذكر شدند، اكنون اضافه مى كند كه: ازدواج با زنان شوهر دار نيز حرام است بنا بر اين «و المحصنات» عطف است بر مواردى كه در آيه قبل ذكر شده است.

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ: نكاح با زنان شوهر دار حرام است مگر اينكه كنيز شما باشند. در باره اين مطلب، اقوالى ذكر كرده اند:

۱- مقصود اين است كه نمى توان با زنان شوهردار ازدواج كرد مگر زنان شوهر- دارى كه اسير شده باشند. اين قول از على (ع) و ابن مسعود و ابن عباس و مكحول و زهرى است. برخى بر اين قول به روايت ابو سعيد خدرى استدلال كرده اند كه: آيه در باره اسيران اوطاس نازل شد و مسلمانان با زنان مشركين نزديكى كردند در حالى كه آنها در دار الحرب شوهر داشتند. چون آيه نازل شد، منادى پيامبر اعلام كرد كه با زنان باردار قبل از وضع حمل و با زنان غير باردار قبل از استبراء و گذراندن

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۰

يك حيض ازدواج نكنند. لكن كسانى كه با اين قول مخالفند، مى گويند: اين خبر ضعيف است، زيرا اسيران اوطاس بت پرست بودند و ازدواج با بت پرست صحيح نيست، ولى پاسخ داده اند كه نكاح، بعد از اسلام اسيران بوده است.

۲- مقصود اين است كه نمى توان با زنان شوهر دار نكاح كرد، مگر اينكه با كنيزانى كه شوهر دارند، چه خريدن آنها بمنزله طلاق

آنهاست. ابی بن کعب و جابر بن عبد اللّه و انس و ابن مسیب و حسن بر این قولند.

ابن عباس گوید: طلاق کنیز به شش چیز است: اسیری، خریدن، آزاد شدن، بخشیدن، بارث بردن و طلاق همسرش. از روایات اصحاب ما نیز همین مطلب استفاده می شود.

عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن عوف گویند: خریدن کنیز طلاقش نیست بلکه طلاق او مثل طلاق زن آزاد است، تنها در مورد اسیران احتیاجی بطلاق از شوهرانشان نیست. زیرا پیامبر گرامی پس از آنکه عایشه بریره را آزاد کرد، وی را مخیر کرد که بر همسری شوهرش بماند یا نماند و اگر با آزاد شدن، از شوهرش جدا می شد، احتیاجی به این تخیر نبود. در پاسخ عمر و عبد الرحمن گفته اند: همسر بریره عبد بود و اگر آزاد بود پیامبر او را مخیر نمی کرد.

۳- مقصود از محصنات، زنان عفیفه است. یعنی زنان عفیفه بر شما حرامند، مگر آنانی که به نکاح یا خریداری، حق تمتع از آنها داشته باشید. این وجه از ابو العالیه و سعید بن جبیر و عطا و سدی است.

کِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: یعنی آنچه بر شما حلال و آنچه بر شما حرام است، خداوند برای شما معین و مکتوب ساخته، پس مخالفت نکنید و به آن عمل کنید.

وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ: در معنای این جمله، چهار وجه است:

۱- عطا گوید: غیر از خویشاوندهایی که محرم شما هستند، سایرین برای شما حلالند.

۲- سدی گوید: برای شما حلال است که بوسیله اموالتان تا چهار زن بدست آورید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۱

۳- قتاده گوید: غیر از آنچه

گذشت، از کنیزان برای شما حلال است.

۴- غیر از آنهایی که محرم هستند، تا بوسیله اموالتان می توانید تا چهار زن آزاد به عقد خود درآورید و هر تعدادی که بخواهید کنیز خریداری کنید، این وجه از سایر وجوه بهتر است و در عین حال میان آنها منافاتی نیست. معنای «أَنْ تَبْتَغُوا» این است که طلب کنید یا بخواهید بوسیله اموالتان به اینکه قیمت بدهید یا مهر بپردازید. چنان که ابن عباس گفته است.

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً: گفته اند مقصود از استمتاع، در آمیختن و کسب لذت است، بنا بر این معنای جمله این است که: هر گاه از زنان کسب لذت کردید، مهرشان را بدهید، این قول از حسن، مجاهد، ابن زید و سدی است.

ابن عباس، سدی و ابن سعید و گروهی از تابعان و اصحاب امامیه گویند: منظور عقد منقطع است. این مطلب واضح است، زیرا «استمتاع و تمتع» اگر چه در اصل بمعنای انتفاع و کسب لذت است ولی در عرف شرع، بچنین عقدی اختصاص دارد.

بخصوص هنگامی که اضافه به «زنان» شود. بنا بر این معنای جمله این است: «هر گاه آنها را بعقد متعه درآوردید، اجرتشان را بپردازید» شاهد این است که وجوب ادای مهر، بخود استمتاع، تعلق یافته است و مقتضای آن این است که خود عقد متعه، موجب مهر می شود نه آمیزش و کسب لذت جنسی.

از جماعتی از صحابه که از آنهایند: ابی بن کعب، عبد اله بن عباس و عبد اله بن مسعود نقل شده است که ایشان قرائت کرده اند: «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن» یعنی هر وقت «برای مدت معینی» بخواهید از

آنها تمتع برید، اجرتشان را بدهید و این صراحت در عقد متعه دارد.

ثعلبی در تفسیر خود آورده است که حبیب بن ابی ثابت گفت: ابن عباس، مصحفی بمن داد و گفت این قرآن بر طبق قرائت پدرم هست در آنجا نوشته بود: «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی» و به اسناد خود از ابی نصره نقل کرده است که: در باره متعه از ابن عباس سؤال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۲

کردم. گفت: مگر سوره نساء را نخوانده ای؟ گفتم: آری گفت: نخوانده ای «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی»؟ گفتم: اینطور قرائت نمی کنم. گفت: بخدا، این آیه سه بار اینطور نازل شده است.

و به اسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده است که او قرائت می کرد: «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی» و به اسناد خود از شعبه از حکم بن عتیبه نقل کرده است که گفت در باره این آیه از وی سؤال کردم که آیا نسخ شده است؟ حکم گفت: علی بن ابی طالب (ع) فرمود:

اگر عمر نهی از متعه نمی کرد، جز آدم شقی کسی مرتکب زنا نمی شد و به اسناد خود از عمران بن حصین نقل کرده است که وی گفت: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و پس از آن آیه ای که آن را نسخ کند، نازل نشد و پیامبر گرامی ما را به انجام آن امر کرده و با او متعه کردیم «۱» و چون از دنیا رفت ما را از این کار نهی نکرد. پس از پیامبر، مردی خودسرانه هر چه دلش خواست، گفت. مسلم بن حجاج در روایت صحیح آورده

است که عطا گفت: جابر بن عبد اللّٰه از عمره حج باز گشته بود ما به دیدنش آمدیم.

مردم از چند چیز و از جمله «متعه» از او سؤال کردند. گفت: آری، ما در عهد پیامبر و ابو بکر و عمر متعه را انجام داده ایم.

یکی از دلایلی که لفظ «استمتاع» در آیه، بمعنای جماع و انتفاع نیست این است که اگر چنین بود، لازم بود که اگر کسی از زن انتفاعی نبرد، مهری بر ذمه اش نباشد. با اینکه می دانیم که اگر پیش از آمیزش طلاقش دهد، نصف مهر را باید بپردازد و اگر مقصود «نکاح دائم» باشد بحکم همین آیه، مرد باید با اجرای صیغه عقد، همه مهر را بپردازد. در حالی که خلافی در این مطلب نیست، که به خود عقد، همه مهر واجب نمی شود ولی در متعه، با جاری شدن صیغه عقد، همه مهر واجب می شود، چنان که از جمله «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» برمی آید.

---

(۱)- منظور متعه حج است و نظر او این است که عمر متعه زنان و متعه حج را تحریم کرد در حالی که قرآن بآن دستور داده بود و ما متعه حج را با پیامبر گرامی بجای آوردیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۳

شاهد دیگر مساله، همان روایتی است که از عمر بن خطاب نقل شده است. وی گفت: «دو متعه در عهد پیامبر خدا حلال بودند و من از آنها نهی می کنم و در برابر آنها عقاب می کنم» بنا بر این عمر اقرار کرده است که متعه در عهد پیامبر روا بود و او منع می کند و از خود رای می دهد. اگر پیامبر خدا این حکم را نسخ کرده

یا از آن نهی کرده بود یا زمانی اجازه داده و زمانی مانع شده بود، عمر، تحریم را به پیامبر نسبت می داد نه بخودش. وانگهی او میان «متعه زنان «و متعه حج» جمع کرده است و خلافی نیست که «متعه حج» نسخ نشده و حرام نیست. بنا بر این «متعه زنان» نیز باید چنین باشد.

وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ: کسانی که «استمتاع» را در جمله پیش بمعنای جماع گرفته اند، می گویند: مقصود این است که در زیادی یا کمی یا بخشش یا تاخیر مهر که با یکدیگر توافق کرده باشید، گناهی بر شما نیست.

سدی گوید: منظور این است که اگر بعد از پایان مدت «عقد متعه» با یکدیگر توافق کنید که عقد را تجدید کنید، گناهی بر شما نیست. عقیده امامیه همین است و روایات بسیاری از ائمه در این خصوص نقل شده است.

إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً: خداوند به اصلاح امر مردم داناست و از روی حکمت و مصلحت، عقد نکاحی بر ایشان واجب کرده است که حافظ اموال و نسب هاست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۴

[سوره النساء (۴): آیه ۲۵] ... ص : ۱۰۴

اشاره

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

«۱».

ترجمه ... ص : ۱۰۴

و کسی که از نظر مالی توانایی ازدواج با زنان آزاد و با ایمان ندارد، می تواند با کنیزان با ایمان شما ازدواج کند و خداوند به ایمان شما داناتر است، شما همه یکسانید و تفاوتی با هم ندارید. پس با آنها به اذن صاحبانشان ازدواج کنید و مهر ایشان را بدهید در حالی که پاکدامن هستند و زنا نمی کنند و مخفیانه رفیق نمی گیرند و هنگامی که به ازدواج شما درآمدند، اگر زنا کردند، نصف حدی که بر زنان آزاد جاری می شود بر ایشان است. چنین ازدواجی برای کسی است که از مشقت و گرفتاری زنا و گناه بترسد و صبر برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و رحیم است.

(۱)- آیه ۲۵ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۵

بیان آیه ۲۵ ... ص : ۱۰۵

قرائت ... ص : ۱۰۵

اهل کوفه «فاذا احصن» بفتح همزه و دیگران بضم همزه و کسر صاد قرائت کرده اند.

لغت ... ص : ۱۰۵

طول: غناء، بی نیازی، اصل این کلمه از «طول» بمعنی بلندی است زیرا شخص بوسیله بی نیازی بمقامات عالی می رسد. تطول، یعنی بخشیدن مال و تطاول بر مردم یعنی تفضل بر ایشان همچنین است استطاله «طالت طولک و طیلک» یعنی مدتت دراز شد، چنان که شاعر گوید:

انا محیوک فاسلم ایها الطلل و ان بلیت و ان طالت بک الطیل

یعنی: ما ترا تحیت می گوییم، پس سالم باش، ای شخص با طراوت، اگر چه زمان تو طولانی باشد.

طول بمعنی ریسمان است، شاعر گوید:

لعمرک ان الموت ما اخطا الفتی لکالطول المرخی و ثنیاه بالید

یعنی: بجان تو سوگند که مرگ در باره هیچکس بخطا نمی افتد، مردم مثل حیوانی که در چراگاه با ریسمان بلند، او را بسته اند که بچرد و نمی تواند فرار کند، در دام مرگ گرفتارند.

فتی: مرد جوان. فتاه: زن جوان، کنیز اگر چه پیر هم باشد چه مثل پیران دیگر نیست و احترام پیران را ندارد. بطور کلی فتوه بمعنی حالت حداثت و نو ظهوری است و فتیا نیز از همین جاست و عبارت از حکم فقیه در مساله تازه است. فتیات جمع فتاه.
ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۶

خدن: دوست، جمع اخدان. در این کلمه مذکر و مؤنث یکسان است و بهمان معنی است: خدین.

عنت: سختی، مبرد گوید: عنت یعنی هلاک.

مقصود ... ص : ۱۰۶

خداوند در این آیه، در باره ازدواج با کنیزان سخن گفته، می فرماید:

وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلًا أَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ: ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی گویند: یعنی ثروتی ندارد که بتواند با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند و مهر و

نفقه ایشان را بدهد.

فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ: چنین کسی می تواند با کنیزان با ایمان ازدواج کند زیرا مهر کنیزان کمتر و مخارج آنها عاده سبکتر است. منظور این است که با کنیز غیر ازدواج کنند و گرنه اجماعی است که انسان با کنیز خود نمی تواند ازدواج کند. روایتی بهمین منظور از امام باقر (ع) نقل شده جابر و عطا و ابراهیم و ربیعه گویند: شخص اگر چه توانایی مالی هم داشته باشد، می تواند با کنیزان ازدواج کند. لکن قول اول صحیح است و نظر اکثر فقها همان است.

از آیه برمی آید که ازدواج با کنیز کتابی صحیح نیست، زیرا جواز ازدواج، مقید به ایمان شده است و مذهب شافعی و مالک هم همین است.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ: خداوند بایمان شما داناتر است. یعنی وظیفه شما این است که در این حکم بظاهر اشخاص نگاه کنید چه پی بردن به باطن اشخاص ممکن نیست، تنها خداوند، عالم بباطن و مطلع از ضمیر مردم است.

بعضکم من بعض: در باره این جمله دو قول است:

۱- مقصود این است که همه شما اهل ایمان و تابع یک دین هستید، بنا بر این نباید بعادت اهل جاهلیت، کنیزان را مورد طعن و سرزنش قرار دهید.

فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: با کنیزان با ایمان، با اجازه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۷

صاحبانشان ازدواج کنید و مهرشان را آن طوری که توافق کرده اید و عقد را بر آن اجرا کرده اید بپردازید. از این جمله چنین استفاده می شود که ازدواج کنیزان بدون اجازه مالکانشان صحیح نیست. برخی گفته اند: «بالمعروف» یعنی بدون اینکه ضرر و زیانی

وارد سازید.

مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ: با آنها كه پاكدامن بوده، اهل زنا نيستند، ازدواج كنيد برخى گفته اند: يعنى زنان شوهر دارى كه زنا نمى كنند. اين كلمه «محصنات» بفتح صاد و كسر آن هر دو قرائت شده است.

وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ: و همچنين بطور مخفيانه رفيقى براى خود انتخاب نكرده اند چه برخى از مردان بطور مخفيانه با زنى دوست مى شدند و زنا مى كردند و همچنين زنان.

ابن عباس گويد: مردمى در جاهليت بودند كه زناى آشكار را حرام مى شمردند ولى زناى پنهان را جايز مى دانستند. خداوند از زناى آشكار و پنهان هر دو منع فرمود بنا بر اين: غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ يعنى آن زنانى كه از زناى آشكار و پنهان خوددارى مى كنند.

فَإِذا أُحْصِنَّ: كسى كه بضم همزه و كسر صاد قرائت كرده، اين طور معنى مى كند:

هنگامى كه كنيزان تزويج كنند و شوهرانشان آنها را در حيطه همسرى خود قرار دهند اين عقيده از ابن عباس و سعيد بن جبير و مجاهد و قتاده است. و كسى كه بفتح همزه و صاد قرائت كرده است چنين معنى مى كند: هنگامى كه اسلام بياورند. اين عقيده از عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابراهيم و شعبى و سدى است، حسن گويد: يعنى اسلام و شوهر، او را در حصار مى گيرند.

فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ: اگر زنا كنند.

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ: بايد نصف حد زنان آزاد بر آنها جارى كرد و آنها را پنجاه تازيانه زد.

ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ: نكاح با كنيزان براى كسانى است كه بترسند گرفتار معصيت و زنا شوند و كيفر دنيوى و اخروى زنا دامنگيرشان شود. اكثر مفسران ترجمه مجمع البيان فى

تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۸

بر همین عقیده اند.

برخی گفته اند: منظور این است که شخص بترسد از اینکه به کنیز دلبستگی پیدا کند و گرفتار زنا شود.

برخی نیز گفته اند: عنت بمعنی ضرر شدید دینی یا دنیوی است که بواسطه غلبه شهوت، برای انسان پیش می آید. معنای اول صحیحتر است.

وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ: صبر شما از ازدواج با کنیزان و ارتکاب زنا، برایتان بهتر است. «ان تصبروا» مبتدا و «خیر» خبر آن است.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: خداوند، آمرزنده گناه بندگان و به ایشان رحیم است. نتیجه این است که اگر کسی صبر نکرد و کاری خلافی مرتکب شد و توبه کرد، خداوند توبه اش را می پذیرد و رحمتش را شامل حال او می سازد.

خوارج به این آیه استدلال کرده اند که سنگسار کردن جایز نیست. چه سنگسار را که برای زنان آزاد و شوهر دار تعین کرده اند نمی توان تقسیم کرد و چون در این آیه برای کنیزان شوهر دار تعیین شده است، معلوم می شود که سنگسار کردن اصلی ندارد و فقط تازیانه زدن، ملاک است.

جواب این است که: اگر «محصنات» را بمعنای زن آزاد بدانیم- نه بمعنی زن شوهر دار- این استدلال از درجه اعتبار ساقط می شود. شاید آن این است که کلمه «الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ» که در اول آیه بکار رفته، بدون شک معنای آن آزاد زنان با ایمان و با عفت است زیرا با زن شوهر دار نمی توان ازدواج کرد. وانگهی برخی گفته اند: مقصود از «المحصنات» زنان آزاد است نه زنان پاکدامن. زیرا اگر مقصود زنان پاکدامن باشد، ازدواج با غیر از آنها جایز نخواهد بود و شکی نیست که ازدواج با آنها نیز جایز است. سنگسار هم

اجماعی امت اسلام است و مسلمانان به تواتر نقل کرده اند که پیامبر گرامی ماعز بن مالک اسلمی و یک زن و مرد یهودی را سنگسار کرد و فقهاء از عهد صحابه تا امروز در باره آن اختلاف نکرده اند. بنا بر این گفتار خوارج، خلاف اجماع است و قابل اعتبار نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۰۹

[سوره النساء (۴): آیات ۲۶ تا ۲۸] ... ص : ۱۰۹

اشاره

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً (۲۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۰۹

اراده خداوند است که برای شما وظائفتان را بیان کند و شما را به سنتهای پیشینیان هدایت کند و توبه شما را بپذیرد و خدا دانا و حکیم است. و خداوند اراده دارد که شما را به توبه وادارد و پیروان شهوتها اراده دارند که شما را به انحرافی بزرگ بکشانند خداوند اراده دارد که بشما تخفیف بدهد و انسان ناتوان خلق شده است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۰

بیان آیه ۲۶ ۲۷ ۲۸ ... ص : ۱۱۰

اعراب ... ص : ۱۱۰

در لام «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» سه قول است: ۱- یرید اللَّه لان یبین لکم و معنای «ان» استقبال است ۲- لام آمده است برای اینکه از ما بعد آن اراده مصدر شده است یعنی «لاراده البیان» ۳- یرید اللَّه لما یرید لیبین.

لکن هیچیک از اینها صحیح نیست بلکه مفعول آن محذوف است یعنی: یرید اللَّه تبصیرکم لیبین لکم و ...

مقصود ... ص : ۱۱۰

پس از آن که خداوند ازدواج های حلال و حرام را شرح داد، می فرماید این احکام بخاطر مصالح و منافع بندگان است.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ: اراده خداوند این است که احکام دین و دنیا و امور معاش و معاد شما را بیان کند.

وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: در این باره دو قول است:

۱- خداوند می خواهد شما را به راه گذشتگان که اهل حق بوده اند هدایت کند تا بایشان اقتدا کنید و آثار آنها را پیروی کنید که صلاح شما در آن است.

۲- خداوند می خواهد سنت گذشتگانی که اهل حق و باطل بوده اند برای شما روشن سازد تا به روش آنها بصیرت پیدا کنید و از طریقه آنها اجتناب نمایید.

وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ: توبه شما را بپذیرد. یعنی شما را بتوبه دعوت می کند و ترغیب می کند که براه توبه داخل شوید. از این آیه استفاده می شود که مسلک جبری مذهبان باطل است، چه معنای آن این است که خداوند فقط خیر و صلاح بندگان می خواهد «۱»

---

(۱)- جبریان، همان اشاعره هستند. بنا بر مسلک جبر، انسان، موجود دست و پا بسته ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۱

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: تفسیر آن گذشت.

وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ: خداوند بتوبه شما از در لطف می نگرد. برخی

گفته اند: یعنی هر اراده خداوند این است که شما را بر توبه موفق دارد و اسباب آن را برای شما فراهم سازد.

وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلًا عَظِیماً: در باره کسانی که از شهوتها پیروی می کنند، اقوالی است:

۱- منظور همه اهل باطل است زیرا اهل باطل از شهوت و هوس خویش پیروی می کنند، این قول از ابن زید است.

۲- مجاهد گوید: مقصود، زناکاران است.

۳- سدی گوید: یهود و نصاری مقصودند.

۴- منظور یهود است که می گویند خواهر پدری در تورات حلال شمرده شده است قول اول به صواب نزدیکتر است. پس معنای جمله این است که: اهل باطل می خواهند شما را از راه راست، منحرف سازند. چه راه راست، به پاداش و رستگاری از کیفر نزدیکتر است و انحراف از آن، موجب هلاك و استحقاق عذاب می شود.

علت اینکه: (یَتُوبَ عَلَیْکُمْ) در این آیه و در آیه قبل تکرار شده، این است که:

اولا برای تاکید است و ثانیاً در آیه پیش اراده خداوند نسبت به هدایت و انابه، ذکر شد و در این آیه می گوید اراده خداوند با اراده صاحبان هوی و هوس مخالف است.

و ثالثاً در این آیه ابهام نیست: چه مفاد آن این است که خداوند توبه را اراده می کند

(است که تسلیم محض و آلت اجرای اراده خداوند است و از خود هیچگونه اختیاری ندارد.

بنا بر این، انسان مسئول اعمال بد خود نیست، همانطوری که اعمال نیکوی او نیز ارزشی ندارد.

لکن ما معتقدیم که: انسان از آزادی اراده و اختیار، برخوردار است. بنا بر این در برابر کار های بد خویش، مسئول و در برابر کردارهای پسندیده خود ممدوح و ماجور است.

این عقیده، ملهم از تعلیمات قرآن و پیامبر گرامی و ائمه بزرگوار است. آیه بالا یکی از دلایل متقن بر ابطال مسلک جبر است، زیرا توبه کردن، از کسی صحیح است که در کردار خود آزادی و اختیاری داشته باشد. بعلاوه، آیه مفید این است که خداوند فقط، خیر انسان را می خواهد و کسی را به بدی و گناه، اجبار نمی کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۲

ولی در آن آیه متعلق اراده توبه نیست، بلکه چنان که گذشت متعلق آن محذوف است علت اینکه خداوند «میل» و انحراف را به عظمت توصیف کرده، این است که گنهکار با گنهکار انس می گیرد و کوشش می کند که او را بگمراهی بیشتری بکشاند، همانطوری که اهل طاعت با اهل طاعت، انس می گیرند. آری

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

مردم عاصی کوشش می کنند، که سایرین را در معصیت با خود شریک سازند تا از ملامت و توبیخ ایشان، آسوده گردند مثل «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (سوره قلم آیه ۹) یعنی: دوست دارند که شما ملایمت کنید تا آنها نیز ملایمت کنند) «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا» (سوره نساء ۸۹ یعنی خوش دارند که شما هم مثل ایشان کافر شوید) چنان که می گویند: «کسی که خرمنش آتش گرفت دلش می خواهد خرمن دیگران نیز آتش بگیرد.» این است طبیعت انسانها.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ: خداوند می خواهد در مورد زنها و اجازه ازدواج با کنیزان، برای شما تخفیف قائل شود. این معنی از مجاهد و طاووس است و ممکن است منظور این باشد که خداوند می خواهد با قبول و توفیق توبه برای شما تخفیفی بدهد

و ممکن است منظور این باشد که خداوند می خواهد بطور کلی در تکالیف شما تخفیفی بدهد که نسبت بامتهای پیشین چنین تخفیفی نداده بود.

وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً: انسان طوری آفریده شده است که در مورد زنان کم صبر است. برخی گفته اند: منظور این است که انسان طوری آفریده شده است که در برابر هوی و شهوت، مقاومت نمی کند و با ترس و حزن بزانو در می آید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۳

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۰] ... ص : ۱۱۳

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۳

ای مردم مؤمن، اموالتان را در میانتان به باطل مخورید مگر اینکه تجارتی باشد به رضایت شما و خویشتن را مکشید که خداوند بشما رحیم است و کسی که این کار را از روی دشمنی و ظلم انجام دهد بزودی او را در آتش می افکنیم و این کار بر خداوند آسان است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۲۹ و ۳۰ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۴

بیان آیه ۲۹ ۳۰ ... ص : ۱۱۴

قرائت ... ص : ۱۱۴

اهل کوفه «تجاره» را به نصب و دیگران به رفع خوانده اند.

ابو علی گوید: رفع آن بنا بر این است که معنی جمله: «الا ان تقع تجاره» باشد و استثنا منقطع است، زیرا تجارتی که از روی تراضی طرفین معامله باشد، داخل در اکل مال به باطل نیست.

نصب آن بنا بر این است که: ۱- بمعنی: «الا ان تکون التجاره تجاره عن تراض» مثل قول شاعر:

«اذا کان یوما ذا کواکب اشنع»

(یعنی: اذا کان الیوم یوما ذا کواکب اشنع، هر گاه روز، صاحب ستاره هایی زشت باشد. ۲- بمعنی:

«الا ان تکون الاموال اموال تجاره» بنا بر این وجه نیز استثنا، منقطع است.

مقصود ... ص : ۱۱۴

نظر به اینکه در آیات پیش زنانی که ازدواج و آمیزش با آنان، نامشروع است، بیان کرد، اکنون در باره مالهایی که از راه باطل و حرام تحصیل می شود، سخن می گوید و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ: ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کرده اید، اموال یکدیگر را بباطل مخورید. علت اینکه از میان همه منافع مال، تنها «اکل» را ذکر کرده این است که بمصرف خوراکی رسانیدن مال، از اهم منافع آن است. برخی گفته اند: بخاطر این است که عنوان «اکل» بهر نوع خرج و صرف مال اطلاق می شود مثلا می گویند: مالش را بباطل خورد و لو اینکه نخورده باشد و در راه دیگری صرف کرده باشد و مقصود این است که اموال یکدیگر را بباطل صرف مکنید در باره کلمه «باطل» دو قول است: ۱- منظور، ربا، قمار،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۵

اغفال مشتری و ظلم است: این عقیده از سدی

است و از امام باقر (ع) نیز روایت شده است، ۲- حسن گوید: منظور این است که مال یکدیگر را بدون استحقاق و معاوضه مصرف کنند بنظر وی پس از نزول این آیه، مردم از مال یکدیگر نمی خوردند تا اینکه این حکم بوسیله: آیه ۶۰ سوره نور نسخ شده و بآنها اجازه داده شد که از خانه های یکدیگر خوردنی مصرف کنند. لکن معنای اول قویتر است چه مالی که انسان بر طبق موازین اخلاقی از دیگری بخورد، اکل به باطل نیست ۳- مقصود این است که مال را بوجه نامشروع بگیرند و در راهی که حلال نیست مصرف کنند.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ: جز اینکه از راه داد و ستدی باشد که دو طرف معامله از آن راضی باشد. در باره معنای تراضی در تجارت، دو قول است:

۱- شریح و شعبی و ابن سیرین و شافعی و امامیه گویند: مقصود این است که با جدا شدن بایع و مشتری از یکدیگر معامله را امضا کنند و از خیاری که در معامله دارند، صرف نظر کنند. در روایت است که: بایع و مشتری مادامی که از هم جدا نشده اند، خیار دارند و اگر در معامله، خیار قرار داده اند، می توانند از حق خیار استفاده کنند.

۲- مالک و ابو حنیفه گویند: مقصود از تراضی در تجارت فقط عقد بیع است.

وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ: در باره این جمله چهار قول است:

۱- یکدیگر را مکشید زیرا شما پیرو یک دین هستید و همچون یک جان شمرده می شوید. چنان که گفته شده است: بر خویشتن سلام کنید (سلموا علی انفسکم). حسن و عطا و سدی و جبایی بر این

عقیده اند.

۲- ابو القاسم بلخی گوید: انسان را از خودکشی در حال غضب و ناراحتی منع کرده است، ۳- با ارتکاب گناهان و ایجاد دشمنی در اکل مال به باطل، اسباب هلاک خویش را فراهم مسازید و خود را مستوجب عقاب نکنید.

۴- از امام باقر (ع) روایت شده است که: خود را بخطر میفکنید و با کسانی که از شما نیرومندترند مجنگید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۶

إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً: خداوند همواره نسبت بشما رحیم است و نشان رحمت او این است که کشتن افراد و تباه کردن اموال را منع کرده است.

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ: برخی گفته اند: اشاره است به خوردن مال به باطل و کشتن کسی به ناحق. برخی گفته اند: اشاره است به تمام محرماتی که در این سوره از:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً» تا اینجا شمرده شده است برخی گفته اند: اشاره به همه چیزهایی است که در این سوره تا کنون از آنها نهی شده است. عطا گوید: تنها اشاره به قتل نفس است.

عُدْواناً وَ ظُلْماً: برخی گفته اند: عدوان و ظلم هر دو یکی هستند و آوردن هر دو بخاطر اختلاف لفظی آنهاست نه معنوی. چنان که شاعر گفته است:

«و الفی قولها کذبا و مینا»

یعنی سخن او را دروغ یافت. برخی گفته اند. عدوان تجاوز از امر خداوند و ظلم گرفتن چیزی بدون استحقاق است. بعقیده برخی علت اینکه خوردن مال به باطل و قتل ناحق را به ظلم و عدوان مقید ساخته، این است که می خواهد بگوید. اینان این کارها را حلال می شمرند.

فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً، بزودی او را در

آتش سرنگون کرده، می سوزانیم.

وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً. داخل کردن چنین کسی در آتش و معذب ساختن او بر خداوند آسان است و کسی نمی تواند او را از این کار منع کند. چنان که کسی بدون اذنش نمی تواند شفاعت و فریادرسی کند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۷

[سوره النساء (۴): آیه ۳۱] ... ص : ۱۱۷

اشاره

إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً (۳۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۷

اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید، اجتناب کنید، بدیهای شما را می پوشانیم و شما را در جایگاهی گرامی داخل می سازیم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۳۱ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۸

بیان آیه ۳۱ ... ص : ۱۱۸

قرائت ... ص : ۱۱۸

ابو جعفر و نافع «مدخلا» بفتح میم و دیگران بضم میم خوانده اند. ابو علی گوید «مدخل» (بفتح میم) ممکن است مصدر باشد و ممکن است اسم مکان باشد. اگر مصدر باشد فعلی محذوف است یعنی: «ندخلکم فتدخلون مدخلا کریما» و اگر اسم مکان باشد، یعنی: «ندخلکن مکانا کریما» بدیهی است که اسم مکان بودن آن برتری دارد زیرا در قرآن، مکان بصفت کریم متصف شده است مثل «و مقام کریم» در قرائت «مدخل» (بضم میم) نیز همان دو وجه بالا جایز است.

لغت ... ص : ۱۱۸

اجتناب: دور شدن و کناره گیری کردن از چیزی. اجنبی هم بملاحظه دور بودن گفته می شود. جنابت نیز باعتبار دوری است. علقمه بن عبیده گوید:

فلا تحرمنی نائلا عن جنابه و انی امرؤ وسط القباب غریب

یعنی: مرا محروم مگردان که پس از دوری و جدایی بتو رسم. من مردی هستم که در میان آبادیها غریبم اعشی گوید:

اتیت حریثاً زائرا عن جنابه و کان حریث عن عطایی جامداً

یعنی: از راه دور بزیارت حریث آمدم و حریث از عطا و بخشش بمن خودداری کرد تکفیر: پوشیدن

مقصود ... ص : ۱۱۸

اشاره

در آیه پیش، پیرامون گناهان سخن گفت. اکنون مردم را تشویق می کند که از آنها اجتناب کنند. می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۹

إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ: اگر از گناهان کبیره ای که شما را از آنها نهی کرده اند، اجتناب کنید، بدیهای شما را می پوشانیم. در باره «گناه کبیره» اختلاف شده است: از سعید بن جبیر و مجاهد روایت شده است که گناه کبیره آن است که در دنیا حد و در آخرت کیفر داشته باشد. ابن عباس می گوید: هر گناهی که خداوند از آن نهی کرده، کبیره است. عقیده اصحاب ما نیز همین است زیرا گفته اند:

همه گناهان، از لحاظ زشتی، کبیره اند، لکن برخی از برخی بزرگترند و هیچ گناهی کوچک نیست و اگر کوچک باشد، نسبت بگناهی است که از آن بزرگتر و کیفر آن شدیدتر است. این دو قول به یکدیگر نزدیکند. معتزله گویند: گناه صغیره آن است که کیفر آن نسبت به ثواب و اجر انسان کمتر باشد. معتزله اتفاق دارند بر اینکه: عتابی که بر گناهان کوچک،

لازم است، حبط و زایل می شود، ولی آیا بهمان اندازه، از ثواب و اجر انسان کاسته می شود یا نه؟

ابو هاشم و کسانی که قائل به موازنه هستند، می گویند: آری، ولی ابو علی جبایی گوید: چنین نیست، بلکه گناه کوچکتر از درجه اعتبار ساقط می شود و اجر و ثواب بزرگتر، بدون هیچگونه کم و کاستی بحال خود باقی می ماند.

در نظر معتزله، گناه کبیره آن است که کیفر آن از ثوابهایی که از شخص سر زده بزرگتر باشد، آنان می گویند: بدینترتیب، گناه صغیره ای شناخته نشده است. هر معصیتی ممکن است نسبت به کارهای نیکوی انسان، صغیره باشد یا کبیره. ما اگر در صدد تعریف گناه صغیره برآییم، در حقیقت، افراد را بسوی آن تشویق می کنیم، زیرا وقتی آنها فهمیدند که در انجام آن ضرری دامنگیرشان نمی شود، اگر تمایلی در آنها پیدا شود، گناه را مرتکب می شوند.

گویند: با اجتناب از کبایر، آمرزش صغایر حتمی است و مؤاخذه ای بر آن نیست از آیه هم چیزی غیر از این، استنباط نمی شود، زیرا بنا به روایت کلبی از ابن عباس، معنای آن این است: «اگر از گناهانی که حد و کیفر اخروی دارند، اجتناب کنید، جز آنها را از این نماز تا نماز دیگر و از این جمعه تا جمعه دیگر و از این رمضان تا

رمضان دیگر، می بخشیم و می پوشیم».

برخی گفته اند: «معنای آن این است که: «اگر از گناهان کبیره، از قبیل زنا، اکل مال به باطل و ... که در این سوره، تا کنون از آنها نهی شده است، اجتناب کنید، از گذشته شما چشمپوشی می کنیم» ابن مسعود گفته است:

«هر چه خداوند از اول سوره تا آیه ۳۰ از آن نهی کرده، معصیت کبیره است، زیرا قرآن می گوید: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ» (سوره انفال ۳۸ یعنی: بمردم کافر بگو اگر بازگردند، گذشته آنها بخشوده می شود) و نیز می گوید: «لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ ... إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ» (سوره نساء ۲۲ یعنی با همسر پدر ازدواج مکنید، مگر آنچه گذشته است وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً: و شما را در مکانی پاک و نیکو- که هیچ ناراحتی ندارد.

داخل می سازیم.

بررسی گناهان کبیره ... ص : ۱۲۰

عبد العظیم حسنی از امام دهم (ع) نقل می کند که: عمرو بن عبید بصری بر امام صادق (ع) وارد شد و پس از سلام، نشست و این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ» (سوره شوری ۳۷ یعنی کسانی که از گناهان کبیره و زشتی ها اجتناب می کنند) پس ساکت شد. حضرت پرسید: چرا ساکت شدی؟ پاسخ داد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم.

فرمود: آری ای عمرو، بزرگترین گناهان کبیره، شرک است، زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء ۴۸ یعنی خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و نیز می فرماید: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ» (سوره مائده ۷۲) یعنی: کسی که به خدا شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است.

پس از شرک، یاس از رحمت الهی است، زیرا خداوند متعال می فرماید:

«لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ» (سوره یوسف ۸۷) یعنی تنها مردم کافر از رحم خدا مایوس می شوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۱

پس از یاس،

ایمن بودن از کیفر خداوند است. زیرا پروردگار متعال می فرماید:

فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» یعنی از کیفر خداوند جز مردم زیانکار کسی ایمن نمی شود: یکی از آنها نافرمانی پدر و مادر است زیرا خداوند، عاق را جبار و شقی نامیده است: «وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیًّا» (سوره مریم ۳۲) سپس قتل نفس است که بناحق صورت گیرد، زیرا می فرماید:

«وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» (سوره نساء ۹۳) یعنی کسی که مؤمنی را عمدا بکشد، کیفرش جهنم است و در آن جاودانی است دیگر نسبت ناروا بزنان پاکدامن دادن است زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ» (سوره نور ۲۳) یعنی کسانی که نسبت ناروا بزنان پاکدامن غافل و مؤمن می دهند، در دنیا و آخرت ملعونند و برای ایشان عذابی بزرگ است. دیگر خوردن مال یتیم است خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً ...» (سوره نساء آیه ۱۰) یعنی کسانی که مال یتیمان را بظلم می خورند. دیگر فرار از جنگ است. خداوند می فرماید: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ» (سوره انفال ۱۶) یعنی هر که در روز جنگ پشت به دشمن کند- مگر آنکه برای حمله ای منحرف شود یا به طرف گروهی دیگر برود- قرین غضب خدا شده و جایش جهنم است که سرانجامی است بد.

دیگر رباخواری است خداوند می فرماید: «الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ» (سوره بقره ۲۷۵) یعنی کسانی که

ربا می خورند برنمی خیزند همچون کسانی که مجنونشان کرده است و می فرماید:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (سوره بقره ۲۷۹) یعنی اگر بجای نیاورند برای جنگ خدا و رسولش آماده شوند. دیگر سحر است می فرماید:

«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ» (سوره بقره ۱۰۲) یعنی دانستند که آنچه خریداری کردند، در آخرت سودی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۲

دیگر زناست. خداوند می فرماید: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً» (سوره فرقان ۶۸) یعنی هر که زنا کند، کیفر خود را می بیند و در روز قیامت عذابش دو چندان و در خواری جهنم مخلد است.

دیگر سوگند دروغ است. می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (سوره آل عمران ۷۷) یعنی آنان که عهد خدا و سوگندهایشان را بمبلغ کمی می فروشند در آخرت، بهره ای ندارند.

دیگر خیانت است. می فرماید: «وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ» (سوره آل عمران ۱۶۱) یعنی کسی که خیانت کند، در روز قیامت با خیانت خویش می آید.

دیگر منع زکات واجب است. خداوند می فرماید:

«يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» (سوره توبه ۳۵) یعنی روزی که آن مالها در آتش جهنم سرخ می شود و پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کرده می شود. دیگر شهادت دروغ و کتمان شهادت است. می فرماید:

«وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (سوره بقره ۲۸۳) یعنی کسی که کتمان شهادت کند، قلبش گنهکار است. دیگر باده خواری است، زیرا خداوند این گناه

را در ردیف پرستش بتان قرار داده است. دیگر ترک عمدی نماز یا هر امر واجبی است، زیرا پیامبر گرامی فرمود: کسی که نماز را عمدا ترک کند، از ذمه خدا و پیامبرش بری است دیگر عهد شکنی و قطع رحم است. زیرا خداوند می فرماید:

«أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (سوره رعد ۲۵) یعنی برای ایشان است لعنت و خانه بد. راوی می گوید: عمرو با ناله و گریه خارج شد و گفت هلاك شد کسی که به رای خود سخن گفت و در فضل و علم با شما نزاع کرد.

از پیامبر گرامی روایت شده است که: گناهان کبیره هفت تاست: بزرگتر از همه شرك است سپس قتل نفس مؤمن و رباخواری و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زن پاکدامن و نافرمانی پدر و مادر و فرار از جنگ. هر کس خدا را ملاقات کند در حالی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۳

که از این گناهان بری است، در بهشت با من خواهد بود.

سعید بن جبیر روایت کرده است که مردی از ابن عباس پرسید: گناهان کبیره هفت تاست؟ گفت: به هفتصد نزدیکتر است تا هفت، جز اینکه با استغفار کبیره نیست و با اصرار صغیره ای نیست.

دو روایت فوق را واحدی در تفسیر خود نقل کرده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۴

[سوره النساء (۴): آیات ۳۲ تا ۳۳] ... ص : ۱۲۴

اشاره

وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً (۳۲) وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ

أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيداً (۳۳)

ترجمه ... ص : ۱۲۴

و چیزی که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری داده است، آرزو نکنید، برای مردان از کردارشان، نصیب و برای زنان از کردارشان نصیب است و خداوند را از فضلش سؤال کنید که خدا بهر چیزی داناست.

و برای هر یک از شما کسانی قرار دادیم که به ترکه پدران و مادران و خویشاوندان و کسانی که هم پیمان شما هستند، سزاوارترند، پس سهم آنها را بدهید که خداوند بر هر چیزی گواه است. «۱»

---

(۱)- سوره نساء آیه ۳۲ و ۳۳ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۵

بیان آیه ۳۲ ... ص : ۱۲۵

قرائت ... ص : ۱۲۵

کثیر و کسایی «و سئلوا اللّه» بدون همزه قرائت کرده اند. در موارد دیگر نیز کلمه را بهمین صورت، تلاوت کرده اند.

لغت ... ص : ۱۲۵

تمنی: آرزوی چیزی که نیست یا آرزوی نبودن چیزی که هست. گاهی تمنی بآنچه گذشته است تعلق می گیرد.

شان نزول ... ص : ۱۲۵

گفته اند: جمعی از زنان خدمت پیامبر گرامی شرفیاب شده، عرض کردند:

«آیا خداوند، پروردگار مردان و پروردگار زنان نیست و شما پیامبر زنان و پیامبر مردان نیستید؟ چرا خداوند مردان را نام می برد و ما را نام نمی برد؟ می ترسیم در ما خیری نباشد و خداوند را بما نیازی نباشد» از این رو آیه شریفه نازل شد.

برخی گفته اند: ام سلمه خدمت پیامبر عرض کرد: مردان می جنگند و زنان نمی جنگند و برای زنان نصف میراث است. کاش ما هم مرد بودیم، می جنگیدیم و به آنچه مردان می رسند می رسیدیم. از اینرو آیه نازل شد. این قول از مجاهد است.

قتاده و سـدی گویند: چون آیه ارث نازل گردید، مردان گفتند: امیدواریم که در آخرت هم حسـنات، بر حسـنات زنان افزونتر باشـد هم چنـان که میراثمان افزون تر است و زنان گفتنـد. امیـدواریم: همانطوری که میراث ما نصف است کیفر اخروی ما نیز نصف مردان باشد، از اینرو آیه نازل شد.

مقصود ... ص : ۱۲۵

چون خداوند حکم میراث را بیان کرد و برخی را بر برخی در میراث برتری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۶

داد، جلو برخی از تمنیات را که سبب کینه توزی می شود گرفت و فرمود:

وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ: نباید بگویید: کاش من هم مثل فلانی مال و نعمت و زن زیبا داشتم چه این حسد است ولی جـایز است بگوییـد: خـدایا مرا هم مثـل آن عطـا کن. این معنی از ابن عباس است و از امام صادق (ع) نیز نقل شـده است.

بلخی می گوید: مقصود این است که: جایز نیست مرد آرزو کند که زن باشد و زن آرزو کند که مرد

باشد، زیرا کار خداوند بر طبق مصلحت است، بنا بر این چیزی را آرزو کرده اند که بر خلاف مصلحت یا مفسده است.

ممکن است گفته شود: چنین آرزویی به شرطی که مفسده نباشد، جایز است، چنان که در باره حسن سؤال گفته شده است للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن: در این باره وجوهی است.

۱- قتاده گوید: یعنی برای هر یک از زن و مرد را بر حسب طاعاتی که خداوند با حسن تدبیر، ایشان را مکلف به انجام آن کرده است. پاداشی است، بنا بر این بر خلاف تدبیر خداوند، چیزی می خواهید که از اجر جزیل، محروم می مانید.

۲- یعنی هر کدام از زنان و مردان را از تجارت، زراعت و سایر کسب های خود نصیبی است، بنا بر این باید قانع باشند و از قسمت خداوند راضی.

۳- ابن عباس گوید: هر کدام از آنان را از میراث- بر طبق آنچه خداوند مقرر کرده است- سهمی است. بنا بر این قول، اکتساب- در آیه شریفه- بمعنای احراز است.

وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ: اگر به آنچه دیگران دارند، احتیاج پیدا کردید و خواستید که شما هم مثل ایشان باشید. از خداوند، مسألت کنید تا بشما بدهد، بشرطی که فسادی برای خود شما یا برای دیگری در بر نداشته باشد، زیرا خواستن از خدا به همین شرط، نیکوست.

ابن مسعود، از پیامبر روایت کرده است که: «از فضل خداوند مسألت کنید زیرا سؤال از خدا واجب است و بهترین عبادتها انتظار گشایش است»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۷

سفیان بن عیینه گوید: خداوند، ما را به سؤال امر نکرد، مگر برای اینکه خواسته

ما را عطا فرماید.

إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً: خداوند بهر چیزی داناست و همواره چنین بوده است، بنا بر این از آنچه آشکار کنید و حسدی که در دل پنهان دارید، آگهی دارد و روزیها را در میان بندگان، بر طبق صلاح خود تقسیم می کند. پس نباید چیزی را آرزو کنید که قسمت غیر شده است، زیرا چنین آرزویی باعث حزن و گناه، می شود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۸

بیان آیه ۳۳ ... ص : ۱۲۸

قرائت ... ص : ۱۲۸

کوفیان «عقدت» را بدون الف و دیگران با الف خوانده اند. ابو علی می گوید:

عائد موصول ضمیر محذوفی است که مضاف آن نیز حذف شده است یعنی «و الذین عقدت حلفهم ایمانکم» کسانی که فعل را با الف قرائت کرده اند، کلام را بر معنی حمل کرده اند چه در هر یک از دو طرف یمین است و فعل باید از باب مفاعله باشد و کسانی که بدون الف قرائت کرده اند کلام را حمل بر لفظ «ایمان» کرده اند: زیرا فعل به صاحبان یمین نسبت داده نشده بلکه بخود یمین نسبت داده شده است.

لغت ... ص : ۱۲۸

مولی: آزاد کننده، آزاد شده، پسر عمو، وارثان، هم سوگند، ولی صاحب اختیار، بزرگی که مطاع است، سزاوارتر و بهتر نسبت به چیزی. اصل در همه معانی همین معنای اخیر است، آزاد کننده، مولی است، چون به ارث آزاد شده سزاوارتر است. آزاد شده مولی است چون بیاری آزاد کننده سزاوارتر است. پسر عمو نیز بیاری شخص سزاوارتر است. وارثان بمیراث میت سزاوارترند. هم سوگندها بخاطر پیمانی که با یکدیگر بسته اند نسبت به یکدیگر سزاوارترند. ولی صاحب اختیار، بیاری شخص سزاوارتر است. بزرگی که مطاع است نسبت به تدبیر حال اطاعت کنندگان خود از دیگران سزاوارتر است. در حدیث است که: «زنی که بدون اذن مولایش ازدواج کند ...» یعنی کسی که نسبت بعقد او از دیگران سزاوارتر است. ابو عبیده در باره النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ (سوره حدید ۱۵) گفته است: یعنی آتش به شما سزاوارتر است.

ایمان: جمع یمین است و یمین اسمی است که برای قسم، دست و قوت،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۲۹

بکار می رود. اصل در معانی کلمه همان

دست می باشد. زیرا موقع بیعت. دست ها را بیکدیگر می زدند و دست یکدیگر را می گرفتند که به عهد خود وفا کنند، آن گاه پیمان می بستند از اینرو قسم را یمین نامیدند. شاعر گوید:

اذا ما رایه رفعت لمجد تلقاها عرابه باليمين

یعنی: هنگامی که پرچمی برای بزرگی افراشته شود، عرابه آن پرچم را با خود می افکند.

اعراب ... ص : ۱۲۹

مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ: جار و مجرور در محل صفت برای «موالی» یعنی «موالی کائنین مما ترک وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ: عطف بر الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ و مرفوع است.

ممکن است «مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» متعلق باشد به فعلی مخدوف یعنی:

«یعطون مما ترک الوالدان و ...» و «وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ» مبتدا و خبر آن فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ» باشد.

مقصود ... ص : ۱۲۹

مجدداً خداوند متعال، به بیان حکم میراث، پرداخته، می فرماید:

وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ: برای هر زن و مردی وارثانی قرار داده ایم که به میراثشان از دیگران سزاوارترند. این معنی از سدی است. ابن عباس و حسن گویند: مقصود عصبه و حواشی شخص است.

معنای اول صحیحتر است. زیرا خداوند می فرماید: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي» (سوره مریم ۵) یعنی: خدایا مرا از جانب خود فرزندی ببخش که به ارث من سزاوارتر از دیگران باشد. در این آیه وارث را «ولی» شمرده است، زیرا وارث- بخصوص فرزند- برای ارث از دیگران سزاوارتر است علاوه بر این، به مالک بردگان نیز «مولی» گویند، زیرا از دیگران نسبت به ایشان سزاوارتر است.

مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ: از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به جای گذاشته اند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۰

وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ: این عبارت، عطف است بر «الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» یعنی هم پیمانان شما نیز دارای ورثه ای هستند که به ارث ایشان سزاوارترند و از ایشان ارث می برند.

فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ: بهر یک از وارثان، سهمش را بدهید. این معنی را جبایی برگزیده، گوید: هم پیمان سهمی ندارد. لکن بیشتر

مفسران «وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکَمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ» را جمله مستقلی گرفته، گویند: مقصود این است که

باید سهم هم پیمانها را نیز بدهند. سپس در این باره، عقاید مختلفی ابراز داشته اند:

۱- قتاده، سعید بن جبیر و ضحاک گویند: منظور هم پیمانهاست. در دوران جاهلیت، شخصی با دیگری پیمان بسته، می گفت: خون من، خون تو، جنگ من، جنگ تو و صلح من صلح تست. من از تو ارث می برم و تو از من. من از تو محافظت می کنم و تو از من. با این پیمان یک ششم مال شخص، در موقع تقسیم میراث، بهم پیمانش تعلق می گرفت- چنان که ابو بکر با شخصی پیمان بست و از او ارث برد.

قرآن کریم نیز دستور داد که باید به هم پیمانها ارث داد. سپس این حکم بوسیله:

«وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ» (سوره انفال ۵۷ یعنی خویشاوندان بعضی به بعضی سزاوارترند) نسخ شد.

مجاهد گوید: منظور این است که باید نصیب هم پیمانها را از لحاظ کمک و محافظت، ادا کنید و ارثی به آنها تعلق نمی گیرد، بنا بر این آیه نسخ شده و مؤید آن آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است (سوره مائده یعنی به پیمانها وفا کنید) و همچنین خطبه پیامبر گرامی در روز فتح مکه. فرمود:

«هر پیمانی که در جاهلیت، بسته شده، حفظ کنید. اسلام بر شدت آن میافزاید، لیکن پیمان تازه ای به وجود می آورید.»

عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که پیامبر فرمود:

«هنگامی که پسر بچه ای بودم، به اتفاق عموهایم شاهد پیمانی بودم که در میان گروهی بسته شد. اکنون دوست نمی دارم، شترانی سرخ مو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۱

بگیرم و آن پیمان را بشکنم.»

۲- مقصود مردمی است که پیامبر گرامی اسلام، میان آنان برادری

برقرار کرد و آنها مهاجران و انصار بودند. مسلمانان با همین پیمان برادری از یکدیگر ارث می بردند. سپس بوسیله آیات دیگر نسخ شد. این قول از ابن عباس و ابن زید است.

۳- مقصود کسانی است که در جاهلیت، به «پسر خواندگی» پذیرفته می شدند.

چنان که «زید» پسرخوانده پیامبر بود. به آنها دستور داده شد که در اسلام، چیزی برای آنها وصیت کنند. این است معنای «فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ» این قول از سعید بن مصیب است.

إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيداً: خداوند همواره بهمه چیزهای آشکار و نهان عالم است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۲

[سوره النساء (۴): آیه ۳۴] ... ص : ۱۳۲

اشاره

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللاَّتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً (۳۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۳۲

مردان را بر زنان سمت قوامت است بواسطه اینکه خداوند برخی را بر برخی فضیلت داده است و بواسطه اینکه اموالشان را بعنوان مهر و نفقه انفاق می کنند. بنا بر این زنان شایسته: مطیع امر خدا و نگه دارنده مال و ناموس شوهرانند بواسطه اینکه خداوند آنها را حفظ می کند و زنانی که از نافرمانی ایشان بیم دارید. آنها را اندرز دهید و در خوابگاه شان تنها گذارید و آنها را بزنید. پس اگر شما را اطاعت کردند، راهی برای زدن و ترک همخوابگی مجویید که خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.

---

(۱)- آیه ۳۴ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۳

بیان آیه ۳۴ ... ص : ۱۳۳

تنها ابو جعفر «بما حفظ اللّه» به نصب و دیگران برفع قرائت کرده اند.

طلحه بن مصرف که از شواذ است قرائت کرده: «فالصوالح قوانت» نصب در «حفظ اللّه» بنا بر حذف مضاف است یعنی: «بما حفظ عهد اللّه» و حذف مضاف، زیاد در کلام اتفاق می افتد مثل: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ ...» یعنی «ان تنصروا دین اللّه»» قرائت «فالصوالح قوانت» به این دلیل است که جمع مکسر برای کثرت است لکن جمع الف و تا برای قلت است و در اینجا، کثرت مناسبتر است. لکن جمع الف و تاء گاهی هم برای کثرت استعمال شده است مثل: «الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ ...» (سوره احزاب ۳۵) و منظور کثرت است نه قلت که از سه تا ده باشد. ابو علی می گوید: حسان شعر خود را برای نابغه خواند تا به این بیت رسید:

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی و اسیافنا یقطرن من نجده دماً

برای ماست کاسه های بزرگ و درخشانی که

بروز می درخشند و از شمشیرهای ما از دلیری خون می چکد.

نابغه گفت: کاسه ها و شمشیرهایت را کم کردی یعنی جفنات و اسیاف برای قلت است. لکن این مطلب روشن نیست و خداوند در قرآن می فرماید: «هُمْ فِي- الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» (سوره سبا ۳۷) یعنی ایشان در غرفه ها ایمن هستند.

بدیهی است که منظور از غرفات، قلت یعنی از سه تا ده، نیست.

لغت ... ص : ۱۳۳

قوام: صیغه مبالغه، مسلط و قیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۴

قنوت: دوام طاعت.

نشوز: سرپیچی از اطاعت.

هجر: ترک.

ضجوع: خوابیدن و مضاجع: خوابگاه ها.

بغیه: طلب.

اعراب ... ص : ۱۳۴

باء در «بِما فَضَّلَ اللَّهُ» و «بِما أَنْفَقُوا» متعلق است به «قوامون» و «ما» در هر دو مورد مصدریه است و احتیاجی بعاید ندارد. ما در «بِما حَفِظَ اللَّهُ» نیز مصدریه است یعنی «بان یحفظهن اللّه» قرائت نصب بنا بر این است که ما موصوله باشد، یعنی:

«بالشی ء الذی یحفظ امر اللّه»

شان نزول ... ص : ۱۳۴

مقاتل گوید: آیه در باره سعد بن ربیع بن عمر و زنش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر نازل شده است. سعد و زید هر دو از انصار بودند. حبیبه نسبت به سعد نافرمانی کرد و او وی را زد. حبیبه باتفاق پدر خدمت پیامبر رفت. سعد عرض کرد: دخترم را به او داده ام و کتک کاریش کرده است. فرمود: قصاص کنید. آنها رفتند که قصاص کنند.

پیامبر فرمود: باز گردید. اینک جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد. سپس فرمود ما چیزی اراده کردیم و خداوند چیز دیگری اراده کرد، و آنچه خداوند اراده کرده است، بهتر است و قصاص را رفع کرد.

کلبی گوید: این آیه در باره سعد بن ربیع و زنش خوله دختر محمد بن سلمه نازل شده است. لکن داستان را بهمان صورت نقل کرده است.

ابو روق گوید: آیه در باره جمیله دختر عبد اللّه بن ابیّ و شوهرش ثابت بن قیس بن شماس نازل شده است و تقریبا داستان را بهمان صورت، ذکر کرده است.

مقصود ... ص : ۱۳۴

در دو آیه پیش: پاره ای از تفاوتهایی که میان زن و مرد است ذکر شد، اکنون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۵

بدنبال آن مطلب، خداوند وظیفه سرپرستی زنان را بمردان محول کرده، می فرماید:

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ: مردان سرپرست و در تدبیر زندگی و تربیت و تعلیم مسلط بر زنان هستند.

بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ: بواسطه اینکه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشیده است. این جمله علت قیم بودن مردان را نسبت به زنان بیان می دارد و می گوید.

بخاطر اینکه مردان از لحاظ علم و عقل و حسن رای و تصمیم بر زنان

برتری دارند، سرپرستی ایشان را بمردان واگذار کرده است.

وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ: دیگر بخاطر اینکه مردان مهر و نفقه بزنان می دهند.

فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ: زنان شایسته، مطیع امر خداوند و شوهران خود هستند.

قتاده و ثوری چنین گفته اند. و شاهد آن این آیه است: «یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ» «سوره آل عمران آیه ۴۳) یعنی ای مریم، بر طاعت خداوند قیام کن.

حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ: آن زنان، در غیبت شوهران ناموس خود را حفظ می کنند.

این معنی از قتاده و عطا و ثوری است و ممکن است گفته شود: آنان در غیبت شوهران، حافظ اموال ایشان بودند، حقوق و احترامشان را حفظ می کنند بهتر است حمل بر هر دو معنی شود، زیرا منافاتی میان آنها نیست، بِما حَفِظَ اللَّهُ: به سبب اینکه خداوند ایشان را در مهرها و الزام شوهران به نفقه حفظ کرده است. برخی گفته اند: یعنی بواسطه حفظ خداست که آنها می توانند حافظ مال و ناموس شوهران باشند.

وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ: زنانی که از عصیان آنها می ترسید و بیم دارید که در صدد تسلط بر شما برآیند و با شما بمخالفت پردازند، نخست آنها را نصیحت کنید و اگر نصیحت، موثر واقع نشد، آنها را در بسترشان تنها گذارید، این معنی از سعید بن جبیر است. وی گوید: منظور این است که از آمیزش با ایشان خودداری کنید و علت اینکه به ترک خوابگاه امر کرده، این است که آمیزش، مخصوص خوابگاه است. حسن و قتاده و عطا گوید: منظور این است ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۶

که با آنها همخوابگی نکنند زیرا بدینوسیله حب و بغض او

نسبت بشوهر روشن می شود در صورتی که محبتی داشته باشد، طاقت نمی آورد و اگر محبتی ندارد صبر می کند. در روایت از امام باقر (ع) نقل شده است که: «در موقع خواب به او پشت می کند» فراء می گوید: منظور از بیم نافرمانی، علم به نافرمانی است زیرا خوف گاهی بمعنای علم بکار می رود.

در تفسیر کلبی از ابن عباس نقل کرده است که: زنان را به کتاب خدا موعظه کنید و باو بگویید که از خدا بترسد و از شما اطاعت کند، اگر قبول نکرد با او درشتی کنید و گرنه طوری او را بزنید که بدنش زخم نشود و استخوانش شکسته نشود. از امام باقر نقل شده که منظور: زدن با مسواک است.

فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا: اگر از نافرمانی دست کشیدند، راهی برای زدن و ترک همخوابگی که در موقع نافرمانی تجویز شد، برایشان ندارید. این معنی از ابو مسلم و ابو علی جبایی است. سفیان بن عیینه گوید: منظور این است که آنها را به محبت، تکلیف مکنید و همین که ظاهر ایشان با شما درست شد، به باطنشان کاری نداشته باشید.

إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً: خداوند برتر از این است که بیشتر از اندازه طاقت، تکلیفی کند. بلندی و بزرگی از صفات خداست و فایده ذکر این دو صفت در اینجا این است که خداوند قدرت دارد که زنان را یاری کند و پیروز گرداند. برخی گفته اند: منظور این است که خداوند شما مردان را باندازه توانایی تکلف ساخته است. شما نیز باید زنان را باندازه توانایی تکلیف کنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۷

[سوره النساء (۴): آیات ۳۵ تا ۳۶] ... ص : ۱۳۷

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما

فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً (۳۵) وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً (۳۶)

«۱» «۲»

ترجمه ... ص : ۱۳۷

و اگر از دشمنی میان آنها ترسیدید، حکمی از بستگان مرد و حکمی از بستگان زن مبعوث کنید. اگر اراده اصلاح دارند خداوند میان آنها موافقت برقرار می کند.

خدا دانا و آگاه است.

و خدا را پرستش کنید و چیزی شریک او مسازید و در باره پدر و مادر، خویشاوندان یتیمان، مستمندان، همسایگان خویشاوند و غیر خویشاوند، رفیقی که همراه شماست مسافر و بردگان نیکی کنید که خداوند مردم متکبر و فخر فروش را دوست ندارد،

---

(۱)- آیه ۳۵ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

(۲)- آیه ۳۶ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۸

بیان آیه ۳۵ ... ص : ۱۳۸

لغت ... ص : ۱۳۸

شقاق: مخالفت و دشمنی توفیق: موافقت و مساوات در امری از امور، لطف خداوند نسبت به انسان برای انجام کاری پسندیده، اصلاح میان زن و شوهر.

اعراب ... ص : ۱۳۸

بین: در اصل ظرف است ولی در اینجا با اضافه شقاق به آن بصورت اسم بکار رفته مثل: «هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ» (سوره کهف ۷۸) و مثل: «وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ حِجابٌ» در اصل منظور این است: «و ان خفتم فی شاق بینهما»

مقصود ... ص : ۱۳۸

در آیه پیش مردان را راهنمایی کرد که چگونه از نشوز و نافرمانی همسران خود جلوگیری کنند، اکنون راهنمایی می کند که اگر ترسیدید کار بجدایی کشد، چه وظیفه ای دارید.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما: اگر از مخالفت و دشمنی ایشان ترسیدید. برخی گفته اند اگر علم بمخالفت و دشمنی ایشان پیدا کردید لکن معنای اول صحیحتر است چه اگر علم بدشمنی ایشان پیدا شد، دیگر احتیاجی بداور در میان آنها نیست.

فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها: داوری از بستگان شوهر و داوری از بستگان زن برانگیزید تا میان آنها اصلاح دهند. حکم. کسی است که نسبت به آنچه به او واگذار شده سمت قوامت دارد یعنی قیم است. در اینکه مخاطب کیست؟ اختلاف شده است. سعید بن جبیر و ضحاك و بیشتر فقها گویند: مخاطب، سلطانی است که زن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۳۹

و شوهر مرافعه را پیش او برده اند. ظاهر اخباری که از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده، همین است. سدی گوید: مقصود زن و شوهر و بستگان ایشان است. و نیز اختلاف شده است که آیا حکم ها اگر صلاح را در طلاق دیدند، حق طلاق دادن دارند یا ندارند؟ از روایات اصحاب ما استنباط می شود که آنها چنین حقی ندارند مگر اینکه از خود زن و شوهر مشورت کنند

و آنها را به طلاق راضی بیابند. سعید بن جبیر و شعبی و سدی گویند: آنها حق طلاق دادن دارند و روایتی هم در این باره از علی (ع) نقل کرده اند. کسانی که چنین گفته اند، معتقدند که حکم ها وکیلند.

إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما: اگر دو حکم اراده اصلاح داشته باشند، خداوند میان ایشان موافقت برقرار می کند تا به آنچه صلاح است حکم کنند. این معنی از ابن عباس و سعید بن جبیر و سدی است. برخی گفته اند: یعنی اگر دو حکم اراده اصلاح زن و شوهر داشته باشند، خداوند میان آنها الفت برقرار می کند و دشمنی را از میان برمی دارد.

إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً: خداوند به اراده دو حکم دانا و بمصالح و منافع شما آگاه است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۰

بیان آیه ۲۵ ... ص : ۱۴۰

لغت ... ص : ۱۴۰

جار: همسایه جنب: دور از بستگان، قربی: نزدیک مختال: خودخواه، کسی که به خیال و پندار، برای خود چیزی تصور می کند که در او نیست. اینکه اسب را «خیل» گویند بخاطر این است که در راه رفتن کبر می ورزد.

فخور: کسی که مناقب و محاسن خود را از راه کبر و خودنمایی، برمی شمارد.

اگر کسی مناقب و محاسن خود را برای اعتراف به نعمت برشمارد، فخور نیست بلکه شکور است.

اعراب ... ص : ۱۴۰

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً: مصدر منصوب است به فعل محذوف. یعنی «احسنوا بالوالدین احسانا» ممکن است مفعول به باشد به تقدیر «استوصوا بالوالدین احسانا»

مقصود ... ص : ۱۴۰

پس از آن که خداوند در باره یتیمان و زنان و شوهران، بمکارم اخلاق، امر کرد، اکنون یک سلسله از امور معنوی و کارهای پسندیده را که لازمه زندگی انسانهای واقعی است، بآنها گوشزد می کند. ابتدا مردم را به خدا پرستی امر کرده، فرمود:

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً: خدا را به یکتایی و عظمت، پرستش کنید و کسی را در عبادت، شریکش مگردانید، زیرا پرستش، برای غیر خدا شایسته نیست و

كسى شايسته پرستش است كه بخشنده نعمتها باشد و غير از خداوند كسى اين شايستگى را ندارد. سپس فرمود:

وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً. در باره پدر و مادر به نيكى و انعام و احترام سفارش كنيد.

يا اينكه خداوند شما را به نيكى در باره پدر و مادر سفارش مى كند.

وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ: همانطورى كه نيكى در باره پدر و مادر بالخصوص توصيه شده است. به نيكى در باره عموم خويشاوندان و يتيمان و مستمندان نيز توصيه مى كند. نيكى در باره يتيمان، بحفظ اموالشان و رسيدگى بزندگى ايشان و نيكى در باره مستمندان، بعدم تضييع آنان و رفع نيازمندى ايشان است.

وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ: ابن عباس، مجاهد، قتاده، ضحاك و ابن زيد گويند: مقصود همسايگانى است كه با انسان خويشاوندى دارند و همسايگانى كه خويشاوندى ندارند.

برخى گفته اند: منظور اين است كه: همسايه مسلمان باشد يا همسايه غير مسلمان كه هيچ از لحاظ دينى با انسان مناسبتى

ندارد. از پیامبر گرامی روایت شده است که:

«همسایگان بر سه دسته انـد. همسایه ای که سه حق دارد: حق مسـلمانی، حق همسایگی و حق خویشاوندی. همسایه ای که دو حق دارد: حق همسایگی و حق مسلمانی و همسایه ای که یک حق دارد و آن مشرکی است که از اهل کتاب باشد.» «۱»

---

(۱)- بنا بر این همسایه مشرک هم حق همسایگی دارد، خواه اهل کتاب باشد خواه نباشد.

البته اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان- و احتمالا زردتشتیان، قاعده باید مشرک نباشند، زیرا موسی و عیسی مردم را به یکتا پرستی دعوت کرده اند و بنا بر این، پیروان ایشان باید یکتا پرست باشـند نه مشـرک. لکن اینان از تعلیمات اصلی پیامبران خدا منحرف گشته اند و در باره خداوند مطالبی عنوان کرده اند که روح پیامبران از آنها بیزار است. از اینرو خداوند متعال به پیامبر گرامی اسـلام دستور داد: «قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» (سوره توبه ۲۹) یعنی با اهل کتاب که بخدا و رسولش ایمان ندارنـد و آنچه خـدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی شـمارند و بـدین حق گرایش پیـدا نمی کننـد جنـگ کنیـد تا با خواری بدست خود جزیه دهند. در این آیه یکی از نقائص آنان [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۲

زجاج گویـد: همسایه نزدیک، کسـی است که با او از نظر مسافت نزدیک باشـید و یکـدیگر را بشناسـید و همسایه دور کسـی است که از نظر مسافت از شما دور باشد. در روایت است

که حـد همسـایگی تا چهل خانه است و روایت شـده است که تا چهل ذراع است (آرنـج) زجاج می گویـد: منظور از همسایه نزدیک، همسایه خویشاونـد نیست. چه در باره خویشاونـدان قبلا سـفارش شـده است. ممکن است در جواب زجاج گفته شود که اگر چه قبلا در باره خویشاونـد سـفارش شـده است لکن منظور این است که همسایه هر گاه خویشاونـدی هم داشـته باشد، دارای دو حق است و هر گاه خویشاونـد همسایه نباشد فقط دارای یک حق است. بنا بر این مانعی ندارد که در باره خویشاوند دو مرتبه سفارش شده باشد.

وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ: در این باره چهار قول است: ۱- ابن عباس و سـعید بن جبیر و جماعتی گفته اند: منظور رفیق سـفر است و نیکی در باره او بمواسات و حسن معاشرت است. ۲- عبد اللَّه بن مسعود و ابن ابی لیلی و نخعی گویند: منظور همسر است. ۳-

ابن عباس بنا به یکی از دو روایت و ابن زید گویند: منظور کسـی است که رو بسوی شـما آورده و از شـما انتظار کمک دارد. ۴- منظور خدمتگزاران است. بهتر این است که بر همه این معانی حمل شود:

وَ ابْنِ السَّبِیلِ: معنـای آن صـاحب طریق و در باره آن دو قول است: ۱- مجاهـد و ربیع گفته انـد: منظور مسافر است. ابن عباس گویـد: منظور مهمان است. بنظر او: مهمانی سه روز است و بیشتر از سه روز نیکی است و هر نیکی صـدقه است. جابر از پیامبر گرامی نقـل کرده که: «هر نیکی صـدقه است و یکی از نیکی هـا این است که برادرت را بـا روی گشـاده، ملاقات کنی و آب دلو خود را در

ظرف او بریزی.»

وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ: نسبت بغلامان و کنیزان نیز نیکی کنید. کلمه «ما» محلا

(عدم ایمان به خداوند شمرده شده است یعنی خداوند یکتا را باور ندارند چه گفتند: عیسی پسر خدا است و یهود هم گفتند: عزیر پسر خداست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۳

مجرور است که عطف بر سابق است. یعنی به بردگان نیکی کنید و نیازمندیهای آنها را تامین کنید و کارهایی که از توانایی آنها خارج است واگذار مکنید. این عده ای که تا اینجا شمرده شدند، طبق دستور خداوند باید مورد احسان قرار گیرند.

إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً: خداوند مردم متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد. ابن عباس گوید علت ذکر تکبر و فخر فروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از خویشاوندان و همسایگان فقیر خود متنفرند و با آنها حسن معاشرت ندارند.

این آیه، جامع ارکان اسلام است و انسان را بسوی مکارم اخلاق هدایت می کند و اگر کسی در باره آن نیکو بیندیشد از موعظه سخنوران بی نیاز است و هر قسمت عمده ای از علوم دانشمندان دست می یابد (منظور علوم عملی است نظیر اخلاق و تدبیر منزل و ...)

۱- بنا بر این همسایه مشرک هم حق همسایگی دارد، خواه اهل کتاب باشد خواه نباشد. البته اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و- احتمالا- زردشتیان، قاعده باید مشرک نباشند، زیرا موسی و عیسی مردم را به یکتا پرستی دعوت کرده اند و بنا بر این پیروان ایشان باید یکتاپرست باشند نه مشرک. لکن اینان از تعلیمات اصلی پیامبران خدا منحرف گشته اند و در باره خداوند مطالبی عنوان کرده اند که روح پیامبران از

آنها بیزار است. از اینرو خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام دستور داد: «قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» (سوره توبه ۲۹) یعنی با اهل کتاب که بخدا و رسولش ایمان ندارند و آنچه خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی شمارند و بدین حق گرایش پیدا نمی کنند جنگ کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند. در این آیه یکی از نقائص آنان عدم ایمان به خداوند شمرده شده است یعنی خداوند یکتا را باور ندارند چه گفتند: عیسی پسر خداست و یهود هم گفتند:

عزیر پسر خداست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۴

[سوره النساء (۴): آیات ۳۷ تا ۳۹] ... ص : ۱۴۴

اشاره

الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۳۷) وَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً (۳۸) وَ ما ذا عَلَیْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ کانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِیماً (۳۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۴۴

آنان که بخل می ورزند و مردم را به بخل امر می کنند و آنچه را خداوند از فضلش بایشان داده، کتمان می کنند و برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده ایم.

و کسانی که اموال خود را برای دیدن مردم انفاق می کنند و بخدا و روز واپسین ایمان ندارند و کسی که بدوستی شیطان گراییده است، بد همدمی دارد. چیست بر آنها که ایمان آورند بخدا و روز واپسین و انفاق کنند از رزاقی که خدا به ایشان داده است؟

و خداوند به ایشان داناست.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۵

بیان آیه ۳۷ ... ص : ۱۴۵

قرائت ... ص : ۱۴۵

کوفیان بجز عاصم «بالبخل» بفتح باء و خاء (در اینجا و در سوره حدید) قرائت کرده اند و دیگران «بالبخل» بضم باء و سکون سین. سیبویه گوید: بخل و بخل دو لغتند بیک معنی.

لغت ... ص : ۱۴۵

بخل: دشوار بودن بخشش. برخی گفته اند: منع از چیزی که ادای آن واجب است، زیرا این کلمه اسم ذم است و بر کسی اطلاق می شود که عملش گناه کبیره است.

برخی گفته اند: منع از چیزی است که منع آن بی فایده و بخشش آن بی ضرر است.

«شح» نیز بمعنای بخل است. این دو کلمه در مقابل «جود» قرار دارند. بدیهی است که معنای اول، مناسبتر است زیرا خداوند محبت خود را از کسی که برایش بخشش، دشوار است. نفی کرده. علی بن عیسی گوید: بخل، منع از احسان است بخاطر اینکه طبیعت شخص از این کار رنج می برد- وجود، بذل احسان است بخاطر اینکه چنین رنجی در طبیعت شخص وجود ندارد.

اعراب ... ص : ۱۴۵

الذین: ممکن است در محل نصب باشد باعتبار اینکه: بدل از «مَنْ کانَ مُخْتالًا ...»

باشد یا باعتبار اینکه فعلی دال بر مذمت ایشان مقدر باشد و ممکن است در محل رفع باشد، باعتبار اینکه مبتدا باشد و آیه بعد عطف بر آن و خبر آن آیه بعد:

«إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ ...» باشد یا اینکه بدل باشد از ضمیری که در «فخور» مستتر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۶

مقصود ... ص : ۱۴۶

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ: جبایی و ابو مسلم گویند: یعنی کسانی که از زکات و صدقات واجب دیگر منع می کنند: ابن عباس و مجاهد و سدی و ابن زید گویند: یعنی کسانی که از اظهار صفاتی را که از پیغمبر شناخته اند، بخل می ورزند.

وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ: و مردم را نیز امر به بخل می کنند. ابن عباس گوید:

یعنی انصار را امر می کنند که از کمک و انفاق نسبت به پیغمبر و اصحابش خودداری کنند. برخی گفته اند: یعنی مردم را امر می کنند به کتمان حق.

وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: و کوشش می کنند که ثروت خود را منکر شوند تا برای بخل خود عذری داشته باشند. برخی گفته اند: یعنی علم خود را نسبت به بعثت پیامبر گرامی اسلام، کتمان می کنند. بدیهی است که آیه هر نوع بخلی را- خواه نسبت بمال و خواه نسبت به علم- شامل می شود. بنا بر این هر کس که از ادای آنچه بر او واجب و لازم است، خودداری کند و مردم را از آن کار باز دارد و فضیلت علمی و غیر علمی را کتمان کند، مورد ملامت قرار می دهد. در حدیث است که:

«هر گاه خداوند نعمتی به بنده ای

داد، دوست دارد که اثر آن نعمت را بر او بنگرد.»

وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً: برای کسانی که منکر نعمت خدا نسبت بخود می شوند و آن را کتمان می کنند، عذابی مهیا کرده ایم که موجب خواری و اهانت آنها می شود. عذاب را متصف به «مهین» کرده است زیرا خود عذاب، اهانت است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۷

بیان آیه ۳۸ و ۳۹ ... ص : ۱۴۷

لغت ... ص : ۱۴۷

قرین: رفیق و همدم عدی بن زید گوید:

عن المرء لا تسال و ابصر قرینه فان القرین بالمقارن یقتدی

یعنی: از مرد مپرس و رفیقش را ببین زیرا هر کسی برفیق خود اقتدا می کند.

اعراب ... ص : ۱۴۷

الذین: ممکن است مرفوع یا منصوب باشد، چنان که در آیه قبل گفتیم و ممکن است عطف بر «للکافرین» باشد. رئاء: مصدری است که جانشین حال شده است یعنی «مرائین» قرینا: تمیز نسبت و مفسر است. «ذا»: در این باره دو وجه محتمل است:

۱- محلا- مرفوع است یعنی: «ما الذی علیهم» ۲- محلی از اعراب ندارد چه با «ما» بمنزله اسم واحد است یعنی «و ای شیء علیهم لو آمنوا»

مقصود ... ص : ۱۴۷

اکنون در باره کسانی که بانفاق و ریا انفاق می کنند و از ایمان بی بهره اند، سخن گفته، ضمن عطف به سابق گوید:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ: آنهایی که اموالشان را بمنظور دیدن مردم انفاق می کنند.

وَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ: و تصدیق خداوند و روز واپسین که موقع ثواب و عقاب است، نمی کنند. بدین ترتیب، خداوند میان مردمی که بخل می ورزند و از انفاق مال خودداری می کنند و آنهایی که از روی ریا و تظاهر انفاق می کنند، جمع کرده است.

وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً: كسى كه دوستش شيطان باشد و در دنيا امر او را ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۸

اطاعت كند و در كفر با او موافق باشد. برخى گفته اند: يعنى در قيامت و آتش دوستش شيطان باشد.

فَساءَ قَرِيناً: شيطان بد دوستى است زيرا انسان را به معصيت و سرانجام به جهنم فرا مى خواند. برخى گفته اند: شيطان بد دوستى است، زيرا در آتش جهنم، شيطان و دوستش يكديگر را لعن مى كنند و از يكديگر بيزارند.

وَ ما ذا عَلَيْهِمْ: چه بود بر آنها اگر بخدا و روز واپسين ايمان آورده، از روزى خدا انفاق كرده بودند؟! لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ

وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ: بدین ترتیب خداوند عذر کفار را در سرپیچی از ایمان، بی اساس نشان می دهد و سخن کسانی که می گویند قدرت بر ایمان ندارند باطل می سازد، زیرا به شخص قادر نمی گویند: «اگر این کار را می کردی چه می شد؟!» مثلا به آدم کوتاه قد نمی گویند: اگر بلند قد شده بودی چه می شد؟! و به کور نمی گویند: اگر روشن شده بودی چه می شد؟! برخی گفته اند: یعنی چه می شد اگر انفاق خود را با ایمان به خدا هماهنگ می کردند تا انفاق بحالشان مفید واقع می شد.

وَ كانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيماً: خداوند به اسرار آنها آگاه است و بر طبق نیت باطنی ایشان را کیفر یا پاداش می دهد پس انفاقی که از روی ریا است بحالشان فایده ندارد. از این آیه بر می آید که مال حرام رزق نیست زیرا خداوند دستور داده است که از رزق خدا انفاق کنند و امت اسلام، اجماع کرده اند که انفاق از مال حرام، ممنوع است

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۴۹

[سوره النساء (۴): آيات ۴۰ تا ۴۲] ... ص : ۱۴۹

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً (۴۰) فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً (۴۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۴۹

خداوند به اندازه ذره ای ظلم نمی کند و اگر آن اندازه ذره، کار نیکو باشد، چند برابرش می کند و از جانب خود اجری بزرگ می دهد.

پس چه خواهید کرد هنگامی که از هر امتی گواهی آوریم و ترا بر این گروه گواه آوریم. آن روز مردمی که کافر شدند و پیامبر را نافرمانی کردند، دوست دارند که با خاک یکسان گردند و حدیثی را کتمان نمی کنند.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۰

بيان آيه ۴۰ ... ص : ۱۵۰

قرائت ... ص : ۱۵۰

ابن كثير و نـافع «حسـنه» برفع و ديگران به نصب خوانـده انـد. نصب آن بنـا بر اين است كه خبر باشـد يعنى «ان تك زنه الـذره حسنه» و رفع آن به اين معنى است:

«ان يقع حسنه» و بنا بر اين «كان» تامه است.

ابن كثير و ابن عـامر «يضـعفها» به تشديـد و ديگران «يضاعفهـا» به الف خوانـده انـد البته از نظر معنى فرقى ندارنـد سـيبويه مى گويد: گاهى باب مفاعله بمعناى فعلى كه ميان دو نفر است، بكار نمى رود.

لغت ... ص : ۱۵۰

ظلم: المى كه در آن نفعى نيست و براى دفع ضـرر هم اعمال نمى شود و اصل آن بكار بردن چيز در غير محل خود مى باشـد. برخى گفته اند اصل آن «انتقاص» يعنى كم كردن است. بنا بر اين ظلم، كم كردن حق و ظلمت كمى نور است.

ثقل: متاع سنگين براى سفر و مثقال: مقدار شيئى است از لحاظ سنگينى.

اعراب ... ص : ۱۵۰

تك: در اصل تكون بوده كه نون آن ساكن و واو آن بالتقاء ساكنين ساقط شده است. لكن سـقوط نون بخاطر كثرت اسـتعمال است در قرآن كريم اين كلمه هم بـا نـون و هم بـدون نون بكـار رفته است: «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً» (سوره نسـاء ۱۳۵) لدن: در محل جر است و صورتهاى ديگر آن: لـد، لـدى و لداً مى باشد و «من لدنه» يعنى از جانب خود. فرق لدن و «عند» اين است كه «عنـد» اعم از دور و نزديـك است و «لـدن» فقط براى نزديك است. مثل «عنـدى مال» يعنى نزد من مال است. خواه دور باشـد خواه نزديك. در موقع اضافه به باء نون آن مشدد مى شود مثل «لدنى».

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۱

مقصود ... ص : ۱۵۱

إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ: خداوند هرگز كسى را باندازه ذره اى ستم نمى كند.

كلمه «ذره» بمعنى مورچه هاى سـرخ و كوچكى است كه به سـختى ديده مى شوند. ابن عباس و ابن زيد گويند: اين مورچه از ساير مورچگان خردتر است و برخى گفته اند: ذره آن است كه در موقع تابش خورشيد از روزنه، بچشم مى خورد. علت اينكه خداوند ظلم نمى كند اين است كه بقبح آن عالم و از آن بى نياز و بى نيازى خود آگاه است. كار زشت را كسى مرتكب مى

شود که جاهل باشد یا به آن نیازمند باشد یا فکر کند که محتاج آن است در حالی که واقعا از آن بی نیاز است. خداوند از این امور و هر گونه نقص و عجزی منزه است. ذره را به این ملاحظه ذکر نکرده است که بگوید فقط ظلم نکردن خداوند اختصاص به آن دارد، بلکه

می خواهد بگوید هیچگونه ظلمی نمیکند و ذره کمترین مقداری است که در وهم بشر می گنجد.

وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها: مقصود این است که اگر آن اندازه ذره، کار نیکو باشد، خداوند آن را چند برابر می کند و برخی گفته اند: دو برابر می کند. این قول از ابو عبیده است. برخی گفته اند: منظور این است که این ذره نیکو را ادامه می دهد و قطع نمی کند.

نظیر این آیه: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ» (سوره زلزال آیه ۷) یعنی کسی که باندازه ذره ای نیکی کند، آن را می نگرد. هر دو آیه هدفشان این است که مردم را به طاعت تشویق کنند و از معصیت باز دارند.

وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً: از جانب خود پاداشی بزرگ به ایشان می دهد که همان بهشت باشد.

این آیه دلالت می کند بر اینکه: منع ثواب و کم کردن آن ظلم است و اگر ظلم نبود، برای این ترغیب و تشویقی که در آیه مورد نظر است، معنایی نبود. دیگر این که خداوند قادر بر ظلم است، زیرا خود را از کار ظلم منزه کرده و خویشتن را بر آن ستوده است و اگر قادر بر ظلم نبود، ستایش جا نداشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۲

بیان آیه ۴۱- ۴۲ ... ص : ۱۵۲

قرائت ... ص : ۱۵۲

کوفیان- بجز عاصم- «تسوی» بفتح تا و سکون سین و یزید و نافع و ابن عامر «تسوی» بفتح تاء و تشدید سین و دیگران «تسوی» بضم تاء و سکون سین خوانده اند قرائت «تسوی» (بفتح تاء و تشدید سین) بنا بر این است که در اصل «تتسوی» بوده، یا تاء دوم در سین ادغام یا حذف شده است و اما قرائت «تسوی» (بضم تاء و فتح

سین و تشدید واو) فعل مضارع از باب تفعیل است.

اعراب ... ص : ۱۵۲

کیف: اسم استفهام و در اینجا برای توبیخ بکار رفته است. یعنی: «کیف حال هؤلاء یوم القیامه» حذف دنباله این جمله، به خاطر این است که کلام بر آن دلالت دارد. بدیهی است که «کیف» خبر است برای مبتدای محذوف. جایز نیست که «کیف» منصوب به «جئنا» باشد زیرا «جئنا» مضاف الیه «اذا» است و مضاف الیه در ما قبل مضاف، عمل نمی کند. چنان که صله در ما قبل موصول عمل نمی کند زیرا صله در حقیقت متمم اسم است.

مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ: محلا منصوب و حال است زیرا «بشهید» را توصیف می کند و چون بر موصوف مقدم شده، حال است. عامل در «اذا» جواب محذوف آن است و دلیل آن «فکیف» است که قبل از «اذا» ذکر شده.

یومئذ: عامل آن «یود» است. در اینجا ما بعد «اذ» در ما قبل آن عمل می کند، در حالی که عمل کردن ما بعد «اذا» در ما قبل آن جایز نبوده زیرا با اضافه «یوم» به «اذ» دیگر اضافه «ان» به جمله ما بعد، صحیح نیست و به همین دلیل «اذ» تنوین داده شده است تا دلالت کند که تمام شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۳

مقصود ... ص : ۱۵۳

نظر به اینکه قبلا به روز واپسین اشاره کرده بود، اینک حال منکران آن را وصف کرده، گوید:

فَکَیْفَ: چگونه است حال امتها و چه می کنند؟

إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ: هنگامی که از هر امتی گواهی بیاوریم. وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً: و تو را بر این مردم گواه آوریم عرب، هنگامی که حادثه ای ناگوار در پیش است می گوید:

«کیف بک اذا کان کذا؟» چه خواهی کرد هنگامی که

چنین خواهد شد؟! بدین ترتیب. بزرگی حادثه را نشان می دهد و شخص را از آن می ترساند و او را وادار می کند که خود را برای آن آماده سازد. رویهمرفته معنای آیه این است که: در روز قیامت خداوند هر پیغمبری را بر امت خود گواه می گیرد و آن پیامبر بنفع و به ضرر امت خویش گواهی می دهد. پیامبر ما نیز بعنوان گواه امت خویش فرا خوانده می شود. این آیه دلالت می کند بر اینکه: باید از هر کار زشتی که انسان از انجام آن در ملاء عام: خجالت می کشد، خودداری کند زیرا روز قیامت، گواهانی عادل، شاهد اعمال انسان هستند که نمی توان در شهادت آنها خدشه کرد و شهادت آنها را از تاثیر، انداخت. این گواهان، پیامبران و معصومان و نویسندگان اعمال و اعضای بدن و مکان و زمان می باشند. خداوند می فرماید: «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» (سوره بقره ۱۴۳) یعنی شما را امت وسط قرار دادیم که بر مردم گواه باشید و می فرماید: «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی سخنی نمی گوید جز اینکه نزد او مراقبی آماده است (سوره ق ۱۸) و می فرماید:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» (سوره اسراء ۳۶) یعنی گوش و چشم و دل همگی مسئولند. و می فرماید:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره نور ۲۴) یعنی روزی که زبانها و دستها و پاها بکردار انسان گواهی می دهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۴

در بعضی از اخبار است که: زمان و مکان برای انسان شهادت می دهند و اعمال انسان

را بـاز گو می کننـد. بنا بر این عاقل بایـد متـذکر این حالات شود و خود را مسـتعد سازد و چنین بیندیشـد که گویی اکنون آن حالت فرا رسـیده و مجلس شهادت برپای گشته و شاهدان برای ادای شهادت صف کشیده اند. در روایت است که عبد اللَّه بن مسعود این آیه را بر پیامبر گرامی قرائت کرد و چشمان پیغمبر پر از اشک شد. هر گاه کسی که خود یکی از شاهدان است از بزرگی این واقعه، گریان می شود، دیگران بایـد چه کننـد و چگونه بنالنـد؟! یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّی بِهِمُ الْأَرْضُ: در آن روز کـافران و کسانی که در مقابل پیامبر عصـیان ورزیـده انـد، خوش دارنـد که با زمین یکسان گردنـد و خاک شوند. در جای دیگر می فرماید:َقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً»

(سوره نبا ۴۰) یعنی کـافر می گویـد: کـاش خـاک بودم. کلمه «تسویه» بمعنـای هموار کردن است مثـل: «بَلی قـادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنـانَهُ» (سوره قیامه ۴) یعنی: مـا قـادریم که خطوط انگشـتانش را هموار کنیم تـا مثـل کف دست صاف شود و نتوانـد با انگشتان کاری انجام دهد. «۱»

---

(۱)- در اینجا ذکر این نکته لازم است که مؤلف بزرگوار، در توضـیح آیه شریفه «بَلی - قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» چنان که باید و شاید دقت نفرموده است و مقصود آن را هموار کردن انگشتان دانسته.

قبـل از آیه فوق این آیه است: «أَ یَحْسَبُ الْإِنْسـانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظـامَهُ» آیـا انسـان گمان می کنـد که اسـتخوانهایش را جمع نمی کنیم؟ آری مـا قـادریم که انگشـتهایش را بسازیم و موزون و کامل گردانیم. مثل: «الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی» (سوره اعلی آیه ۲) یعنی خدایی که

آفرید و هماهنگی بخشید.

بـا توجه به اینکه از میـان همه اعضـای بـدن، خداونـد، انگشـتان را ذکر کرده و ساختن انگشـتان را دلیل بر کمال قـدرت خود معرفی کرده است بـا اینکه ممکن بود، چشم، مغز، گوش و ... اعضـای مهمـتری را ذکر کنـد، یـک نکته روشن می شود و آن نکته این است که:

در انگشـتان انسـان، خطـوطی ریز و دقیق و منظم وجود دارد که امروز برای کشف بسـیاری از اسـرار و شـناسایی افراد و حـتی مجرمین اهمیت آن غیر قابل انکار است. از این رو از انگشتان، انگشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۵

ابن عباس می گویـد منظور این است که: دوست می دارنـد که مردم بر آنها راه برونـد و آنها را پایکوب گردانند. بنا بر معنای اول، منظور این است که کافران دوست دارنـد که مبعوث نشـده و با خاک همسان بودند زیرا علم دارند که گرفتار عذاب می شوند و در جهنم جاودانی هستند. در روایت است که در روز قیامت، حیوانات خاک می شوند.

کفار نیز آرزو می کنند که مثل حیوانات خاک شوند. این مطلب را کسـی اجازه می دهد که می گوید: عوض منقطع می شود لکن کسی می گوید: عوض همیشگی است، این خبر را صحیح نمی داند.

وَ لا یَکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثاً: در این باره اقوالی است: ۱- عطف است بر «لو تسوی» بنا بر این معنای آن این است: دوست می دارند که حدیثی را کتمان نکرده بودند.

زیرا هنگامی که از آنها سؤال می شود، می گوینـد: بخـدا، ما مشـرک نبودیم. آن گاه اعضای بـدنشان بکردارشان گواهی می دهد و می گویند: کاش خاک بودیم و کاش چیزی را کتمان نکرده بودیم البته این کتمان حقیقی نیست، زیرا هیچ چیز از

خداوند مکتوم نیست، بلکه بصورت کتمان است. چنان که ابن عباس گوید.

۲- این کلام مستأنف و مستقل است و منظور این است که هیچیک از کارهای دنیا و کفر خود را کتمان نمی کنند، بلکه اعتراف می کنند و باعتراف خود داخل جهنم می شوند. علت عدم کتمان این است که می دانند کتمان بحالشان بی فایده است. تنها در بعضی از احوال می گویند: پروردگارا سوگند یاد می کنیم که مشرک نبودیم. زیرا قیامت را احوال و جاهایی است که گاهی همه خاموشند و جز صدای پایی شنیده نشود و گاهی منکر کفر خود می شوند بخیال اینکه بحالشان نتیجه ای دارد و گاهی اعتراف می کنند. این معنی از حسن است.

(نگاری می کنند و از آن استفاده می برند. بنا بر این خطوط انگشتان هر فردی دارای وضع خاصی است که معرف اوست. این خصوصیت، ممکن است در اعضای دیگر نباشد. از اینرو خداوند متعال در معرفی قدرت خود، می فرماید: آری ما چنان قدرتی داریم که انگشتان شخص را با همان خطوط و نقش و نگار آن مجدداً می سازیم بطوری که هیچگونه تفاوتی با انگشتان قبلی نداشته باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۶

۳- مقصود این است که نمی توانند چیزی را از خداوند کتمان کنند زیرا اعضای بدن آنها بکردارشان گواهی می دهند. بنا بر این تقدیر این است که: «لا تکتمه جوارحهم و ان کتموه» یعنی اعضای ایشان کتمان نمی کنند اگر چه خودشان کتمان کنند.

۴- مقصود این است که: کاش با خاک یکسان می شدند و امر محمد (ص) و بعثت او را کتمان نکرده بودند. این معنی از عطاست.

۵- آیه را باید بظاهر آن حمل کرد. پس مقصود این است که: آنها

چیزی را کتمان نمی کنند زیرا به ترک زشتی ها و دروغ مجبورند و اینکه می گویند:

«وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ» (سوره انعام ۲۳) یعنی پروردگارا، سوگند یاد می کنیم که مشرک نبودیم) منظورشان این است که: آنها در دنیا گمان می کرده اند که عقیده آنها مشرک نبوده و قصدشان از پرستش بتها تقرب بخداوند بوده است. این معنی از ابو القاسم بلخی است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۷

[سوره النساء (۴): آیه ۴۳] «۱» ... ص : ۱۵۷

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا غَفُوراً (۴۳)

ترجمه ... ص : ۱۵۷

ای مردم مومن، در حال مستی به نماز نزدیک مشوید تا بدانید چه میگویید و در موقع جنابت بمحل نماز مروید مگر اینکه راهگذار باشید تا وقتی که غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید یا از قضای حاجت برگردید یا زنان را لمس کنید و آبی نیابید با خاک پاک صورت و دستهایتان را مسح کنید که خداوند بخشاینده و آمرزنده است.

---

(۱)- آیه ۴۳ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۵۸

بیان آیه ۴۳ ... ص : ۱۵۸

قرائت ... ص : ۱۵۸

اهل کوفه- بجز عاصم در اینجا و در سوره مائده «لمستم» را بدون الف و دیگران «لامستم» با الف قرائت کرده اند. دلیل کسی که بدون الف قرائت کرده این است که در مورد متعدد در قرآن کریم، این معنی بصورت ثلاثی مجرد بیان شده است مثل:

«لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ» (سوره الرحمن ۵۶) یعنی انسانی ایشان را مس نکرده است و مثل وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ سوره مریم ۲۰ یعنی

بشری مرا مس نکرده است و کسی که با الف قرائت کرده است، می گوید «لمس» و «لامس» به یک معنی است مثل «عاقبت اللص» بمعنی «عقبت اللص» یعنی دزد را دنبال کردم.

لغت ... ص : ۱۵۸

لا تقربوا: نزدیک مشوید. «قرب یقرب»، لازم است لکن «قرب یقرب» متعدی است.

سکر: محل بستن و سکر بستن مجرای آب است، علت اینکه سکر بمعنی مستی است این است که: راه معرفت را می بندد. سکره مرگ یعنی حالت فرا رسیدن مرگ و لحظه های آخر. «سکاری» جمع «سکران» و «سکران» صفت مذکر یعنی مردمست و مؤنث آن «سکری» است.

جنب: شخصی که جنابت دارد خواه مرد باشد خواه زن و خواه مفرد باشد خواه جمع.

عابر: عبور کننده و عبور بمعنی رفتن از طرفی بطرفی دیگر است.

غائط: محل مطمئنی که برای مخفی بودن از چشم مردم به آنجا می رفتند کم کم بر اثر کثرت استعمال به مدفوع نیز غائط گفته شد.

لمس: مالیدن دست. بعدا معنای آن توسعه پیدا کرده و بر تماس بدنی- بطور کلی- اطلاق شده است. التماس هم از ماده لمس است لکن دلالت بر تماس بدنی ندارد بلکه بمعنای طلب است. چنان که شاعر

گوید:

العبد و الهجین و الفلنقس ثلاثه فایهم تلمس

یعنی بنده و کسی که مادرش بنده و کسی که پدرش بنده است سه تا هستند پس کدامیک از ایشان را طلب می کنی. «ملتمس معروف» یعنی طالب معروف.

تیمم و تامم: قصد. چنان که شاعر می گوید:

«تیممت داراً و یممن دارا»

یعنی: من خانه ای قصد کردم و آنها خانه ای را. لکن در شرع اسلام، این کلمه، نام قصدی مخصوص است و آن این است که خاکی قصد کند و آن را در اعضایی مخصوص به کار برد.

صعید: سطح زمین بدون گیاه و درخت ولی زجاج گوید: صعید سطح زمین است اعم از اینکه خاک باشد یا نباشد. وجه این تسمیه این است که اگر از باطن زمین بخارج آن صعود کنیم، سطح زمین پایان این صعود است. پس سطح زمین «صعید» است.

اعراب ... ص : ۱۵۹

وَ أَنْتُمْ سُکاری : جمله حال و منصوب است و عامل آن «لا تَقْرَبُوا» است و ذو الحال واو «تقربوا» است.

جنباً: عطف است بر محل جمله حالیه «وَ أَنْتُمْ سُکاری » و مقصود از آن جمع است.

عابری سبیل: مستثنی منه و منصوب است.

تعلموا: منصوب است به تقدیر «ان» و علامت نصب آن سقوط نون از آخر آن است. این کلمه بضمیمه «ان» که در تقدیر است، محلاـ مجرور است به «حتی» و «حَتَّی تَعْلَمُوا» محلاـ منصوب است بملاـحظه اینکه مفعول «تقربوا» است و همچنین «حَتَّی تَغْتَسِلُوا».

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۰

عَلی سَفَرٍ: محلا منصوب و عطف است بر «مرضی» یعنی «و ان کنتم مرضی او مسافرین»

مقصود ... ص : ۱۶۰

خداوند در چند آیه پیش امر به عبادت کرد، اکنون در باره بزرگترین عبادتها یعنی نماز، می گوید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری : ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و ابن زید گویند: یعنی ای مردم مؤمن در حال مستی نماز مخوانید. عبد اللّه و سعید بن مسیب و ضحاك و عکرمه و حسن گویند: یعنی نزدیک جایگاه نماز مثل مساجد و غیر آنها مشوید. چنان که: «و صلوات» (سوره حج ۴۰) یعنی اماکن نماز و مؤید آن الا عابری سبیل» است چه عبور در محل است نه در نماز.

در باره «وَ أَنْتُمْ سُکاری » دو قول است: ۱- ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند:

منظور مستی شراب است. ابن حکم پس از حکم تحریم خمر نسخ شد. از امام کاظم (ع) نیز روایت شده است.

ممکن است گفته شود: چه گونه ممکن است، مست را نهی کرد، با اینکه او در حالت

مستی عقل نـدارد؟ پاسخ به دو وجه است: ۱- گاهی شـخص مست است ولی عقل را از دست نـداده که نشود او را امر و نهی کرد ۲- منظور این است که اشـخاص در وقت نمـاز، خود را در معرض مستی قرار مدهنـد. ابو علی جبـایی جواب سومی داده است و آن اینکه: هر گاه در این حالت نماز بخوانند، باید بعدا آن را تکرار کنند.

نیز ممکن است گفته شود: اگر شـخص مست، مکلف است چگونه می توان او را از نماز نهی کرد، با اینکه عمل مسـلمانان نیز بر خلاـف آن است؟ پاسـخ این سـؤال نیز به دو وجه است: ۱- این حکم نسـخ شده است ۲- آنان مامور به ترک نماز نیسـتند بلکه مامور به این هستند که نماز را در خانه بخوانند نه با پیامبر و به جماعت، آنهم به منظور تعظیم و احترام پیامبر.

۲- منظور از «وَ أَنْتُمْ سُکاری » مستی خواب است، این وجه از ضحاک است و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۱

از امام باقر (ع) نیز روایت شده و مؤید آن روایت عایشه از پیامبر گرامی است که: «هر گاه در حال نماز دچار چرت و کسالت خواب باشید نماز را مخوانید زیرا ممکن است بدون توجه، در باره خود دعای بدی کند.

حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ: تا سخن خود را تمیز دهید. برخی گفته اند: یعنی بتوانید آنچه از قرآن قرائت می کنید: حفظ کنید.

وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا: در باره معنای آن دو قول است: ۱- در حالت جنابت، به نماز نزدیک مشوید مگر اینکه مسافر باشید، در این صورت می توانید نماز را به

تیمم بخوانید چه تیمم اگر چه نماز را مباح می کند ولی رفع حدث جنابت را نمی کند. این مطلب از علی (ع) و ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد است. ۲- در حالت جنابت وارد مساجد مشوید، مگر اینکه راهگذار باشید. این مطلب از جابر و حسن و عطا و زهری و ابراهیم و مروی از امام باقر (ع) است و «عابری سبیل» یعنی راهگذران، اما پس از غسل کردن مانعی نیست. این قول قوی تر است زیرا خداوند حکم جنابت را در آخر آیه در صورت نبودن آب بیان کرده است و اگر منظور از این جمله هم معنایی باشد که در اول گفته شد، تکرار لازم می آید. خداوند حکم داخل شدن اشخاص جنب را در مساجد در اول آیه و حکم نماز او را در صورت نبودن آب در آخر آیه ذکر کرده است.

وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى : اگر مریض باشید. گفته شده است در باره مرد بیماری از انصار که نمی توانست برخیزد و وضو بگیرد، نازل شد. مرضی که باعث جواز تیمم می شود عبارت است از: جراحت، شکستن و دمل بشرطی که استعمال آب برای آنها مضر باشد این قول از: ابن عباس، ابن مسعود، سدی، ضحاک، مجاهد و قتاده است. حسن و ابن زید گویند: منظور کسی است که نتواند آب استعمال کند و کسی هم نباشد که در استعمال آب به او کمک کند. حسن برای مجروح، تیمم جایز نمی داند. آنچه از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت شده این است که در همه این موارد، تیمم جایز است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۲

أَوْ

عَلی سَفَرٍ: یا مسافر باشید.

أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ: کنایه از قضای حاجت است. برخی گفته اند: «او» بمعنی «واو» است مثل: «وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» (سوره صافات ۱۴۷ (یعنی او را بسوی یکصد هزار نفر و بیشتر فرستادیم) زیرا قضای حاجت از جنس مرض و سفر نیست تا عطفش بر آنها صحیح باشد چه مرض و سفر، سبب می شوند که تیمم مباح گردد و قضای حاجت سبب واجب شدن تیمم می گردد.

أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ: منظور جماع است، چنان که از علی (ع) و ابن عباس و مجاهد و سدی و قتاده و مختار و ابو حنیفه و جبایی است. و برخی گفته اند: منظور لمس با دست یا غیر دست است، چنان که از عمر بن خطاب و ابن مسعود و شعبی و عطا و شافعی است و صحیح، معنای اول است، زیرا خداوند حکم جنب را در حال وجود آب بوسیله:

«وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا» بیان کرده است، سپس حکم جنب را در حال نبودن آب بیان می کند. با اینکه حتی حکم کسی که قضای حاجت کرده است در صورت نبودن آب بیان می دارد. بنا بر این چگونه ممکن است از بیان حکم جنب در صورت نبودن آب، صرف نظر کند و آیه در صدد حکم شخص محدث است و باید همه اقسام آن را بیان دارد. بدینترتیب منظور از «لامَسْتُمُ النِّساءَ» جماع است. لمس و ملامسه بیک معنی هستند چه هر گاه یکی از زن و مرد، دیگری را لمس کرد، آن دیگری نیز او را لمس می کند. روایت شده است که عرب و موالی در باره

لمس اختلاف کرده اند: عرب می گفت: منظور مس است و موالی می گفتند: منظور جماع است تا اینکه اختلاف آنها نزد ابن عباس کشانیده شد. ابن عباس گفت: موالی (آزاد شدگان) غالب شدند. منظور جماع است. علت اینکه: جماع، لمس نامیده شده، این است که از راه لمس متوسل به جماع می شوند.

فَلَمْ تَجِدُوا ماءً: هر گاه بیماران و مسافران دسترسی به آب نداشته باشند، خواه آب وجود نداشته باشد یا اینکه استعمال آن برای ایشان غیر ممکن یا مضر باشد.

(چنان که در مورد مریض چنین است) اصل این است که در حال مرض، استعمال برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۳

شخص مریض غیر ممکن است و در حال سفر برای مسافر دسترسی بآب نیست، فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً: پس خاکی جستجو کنید و تیمم کنید. زجاج گوید: بین اهل لغت خلافی در این نیست که منظور از «صعید» سطح زمین است و این مطلب با مذهب اصحاب ما که تیمم را بر سنگ نیز جایز می دانند موافقت دارد.

طَيِّباً: طاهر باشد. سفیان گوید: یعنی حلال باشد و برخی گفته اند: خاک زراعتی باشد نه شوره زاری که در آن گیاهی نروید، چنان که خداوند می فرماید:

«وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (سوره اعراف ۵۸) یعنی سرزمین طیب گیاهش باذن خدا بیرون می آید).

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ: کیفیت تیمم را با خاک پاک بیان می دارد. در باره کیفیت تیمم اقوالی است:

۱- تیمم عبارت است از اینکه یک بار برای صورت و یک بار برای دستها تا مرفق، دستها بر خاک زده شود، اکثر فقها و ابو حنیفه و شافعی و غیر از آن دو و جمعی از اصحاب

ما بر این عقیده اند.

۲- عمار بن یاسر و مکحول می گویند: تیمم عبارت است از اینکه یک بار برای صورت و یک بار برای دستها تا مچ، دستها بر خاك زده شود. مختار طبری همین است.

مذهب ما نیز در تیمم بدل از غسل همین است ولی در تیمم بدل از وضوء، یک بار زدن دست به خاك برای مسح صورت از محل روییدن مو تا انتهای بینی و مسح دستها از مچ تا آخر انگشتان، کافی است: از سعید بن مسیب نیز چنین روایت شده است.

۳- زهری گوید: باید تا زیر بغل مسح کرد.

إِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا: خداوند پذیرنده عفو است یعنی تیمم را بجای وضو قبول می کند و گفته اند: بخشاینده است.

غَفُوراً: گناهان بندگان را می پوشد و می آمرزد.

این آیه دلالت دارد بر اینکه نماز مست صحیح نیست. بنا باجماع فقهاء شخص مست باید قضای نماز را بجای آورد عقد مست نیز صحیح نیست اعم از نکاح و بیع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۴

و ... همچنین ایقاعات او مثل طلاق و آزاد کردن، در مسأله طلاق او اختلاف است.

ابو حنیفه گوید: طلاقش صحیح است و شافعی بنا بر یکی از دو قولش گوید: صحیح نیست. اما کارهایی که مستلزم حد است، اگر از او سر بزند بعقیده ما باید حد بخورد پس اگر دزدی کرد، دستش را می برند و اگر مرتکب زنا شد یا نسبت ناروا بزن پاکدامنی داد، حد میخورد، زیرا آیات قرآنی در این خصوص عمومیت دارند و اجماع طایفه امامیه نیز بر آن است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۵

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۴۵] ... ص : ۱۶۵

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً

مِنَ الْکِتابِ یَشْتَرُونَ الضَّلالَهَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ (۴۴) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِکَمْ وَ کَفی بِاللَّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللَّهِ نَصِیراً (۴۵)

ترجمه ... ص : ۱۶۵

آیا ندیـدی مردمی را که بهره ای از کتاب تورات برده انـد؟ آنها گمراهی را می خرنـد و می خواهنـد شـما را گمراه سازند. و خداوند به دشمنان شما داناتر است و دوستی و یاری خداوند برای شما کافی است. «۱».

---

(۱)- آیه ۴۴ و ۴۵ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۶

بیان آیه ۴۴– ۴۵ ... ص : ۱۶۶

لغت ... ص : ۱۶۶

عـداوت: یـاری نکردن و دوری از آن. ضـد آن ولاـیت است که نزدیـک شـدن برای یاری است. بغض: اراده اهانت و خفیف کردن است و ضد آن محبت است که اراده احترام و تعظیم است.

کفایت: رسیدن بحدی است که حاجت بر طرف شود. اکتفاء و استغنا این است که یکی را بگیرند و بقیه را رها کنند.

نصـرت: زیـاد کردن نیروی شـخص برای غـالب شـدن است و معونت هم مثل نصـرت است و ضـد آن خـذلان است که ترک کمک است و عقوبت شمرده می شود.

اعراب ... ص : ۱۶۶

کَفی بِاللَّهِ: در باره باء دو قول است: ۱- برای تاکید اتصال است ۲- زجاج گویـد بمعنی اکتفوا باللَّه است، اما محل آن باتفاق همه رفع است.

شان نزول ... ص : ۱۶۶

آیه هـا در بـاره رفاعه بن زیـد بن سائب و مالک بن دخشم که در موقع تکلم با پیامبر گرامی زبان خود را می پیچیدنـد و از او عیبجویی می کردند نازل شده اند.

چون خداوند احکام واجب العمل را بیان داشت، در صدد تحذیر از مخالفت آن برآمده، می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ: ابن عباس می گوید: یعنی آیا علم تو به یهودیانی که بهره ای از کتاب تورات برده اند، منتهی نشد؟

يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ: که گمراهی را به هدایت می خرند و پیامبر را تکذیب می کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۷

ابو علی جبایی گوید: یهود مال بسیاری به دانشمندان خود می دادند که برای آنها مطالبی وضع کنند، گویی پول می دادند و آن مطالب گمراه کننده را خریداری می کردند. زجاج گوید: رشوه می گرفتند.

وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ: این یهودیان می خواهند شما مؤمنان را از راه حق که اسلام است، گمراه سازند و شما را به تکذیب محمد (ص) وادارند در این آیه بمردم مؤمن هشدار داده می شود که در امور دین و دنیای خود از دشمنان دین راهنمایی نخواهند سپس خداوند خبر می دهد که به دشمنی یهود، داناتر است:

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ: بنا بر این دستور خداوند را بکار بندید و از دشمنان خود راهنمایی مخواهید که من بهتر از شما از باطن ایشان خبر دارم و از خیانت و حسد و دشمنی ایشان آگاه ترم.

وَ كَفى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفى بِاللَّهِ نَصِيراً: دوستی خدا و یاری او شما را از دوستی و یاری ایشان و کسانی که مثل ایشان هستند و شما از ایشان طمع و انتظار کمک دارید، بی نیاز می سازد

ترجمه مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۸

[سوره النساء (۴): آیه ۴۶] ... ص : ۱۶۸

اشاره

مِنَ الَّذِينَ هادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً (۴۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶۸

از یهودیان کسانی هستند که احکام و مطالب تورات را از موضع خود تحریف می کنند و می گویند شنیدیم و عصیان ورزیدیم و بشنو که کاش ناشنوا باشی و گویند ما را رعایت کن و گفتارشان زبان بازی و طعنه بدین است و اگر گفته بودند سخن حق را شنیده و اطاعت می کنیم و تو سخن ما را بشنو و ما را مهلت ده، برای ایشان بهتر و بصواب نزدیکتر بود و لکن خداوند آنان را بخاطر کفرشان لعنت کرد و جز عده کمی از آنها ایمان نمی آورند.

---

(۱)- آیه ۴۶ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۶۹

بیان آیه ۴۶ ... ص : ۱۶۹

لغت ... ص : ۱۶۹

لیّ: فتیله کردن و پیچیدن.

السنه: جمع لسان، آلت کلام، زبان، لغت مثل «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ» (سوره ابراهیم ۴) یعنی: هر پیامبری را بلغت و زبان قومش فرستادیم.

طرفه گوید:

و اذا تلسننی السنها اننی لست بموهون فقر

هر گاه زبانهای ایشان با من سخن گویند، من ضعیف و شکسته پشت نیستم.

طعن: گفته می شود طعن به نیزه و طعن بزبان، منظور با نیش نیزه زدن و نیش زبان زدن است.

اعراب ... ص : ۱۶۹

مِنَ الَّذِينَ: در باره «من» دو وجه است: ۱- بیان از برای «الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ» بنا بر این عامل آن «اوتوا» است که در صله «الذین» است و ممکن است در صله «الذین» نباشد، مثل: «انظر الی النفر من قومك ما صنعوا» یعنی: به گروهی که از قوم تواند نظر کن که چه کردند. ۲- اینکه بنا بر استیناف و استقلال کلام باشد و تقدیر این است: «من الذین هادوا فریق» و موصوف حذف شده است بقرینه صفت «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» چنان که ذو الرمه گوید:

فظلوا و منهم دمعه سابق له و آخر یثنی دمعه العین بالمهل «۱»

---

(۱)- جمله «دمعه سابق له» موصوفش حذف شده یعنی «و منهم رجل دمعه سابق له و منهم رجل آخر ...» یعنی آنان بگریه درآمدند، برخی از آنها اشکش پیشی می گرفت و برخی اشك چشم را بمدارایی ثنا می گفت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۰

و سیبویه استشهاد کرده است به:

و ما الدهر الا تارتان فمنهما اموت و اخری ابتغی العیش اکدح «۱»

فراء گوید: «من» موصوله حذف شده است یعنی: «من الذین هادوا من یحرفون» عرب هر گاه در آغاز کلام «من» باشد

«من» را مضمر می کند، مثل: «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ» (سوره صافات ۱۶۴) یعنی: و ما منا الا من له ...» هر یک از ما کسی است که برایش جایگاهی گرامی است. و مثل: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها» (سوره مریم ۷۱) یعنی: و ان منکم الا من هو واردها: هر یک از شما کسی است که وارد آن می شود.

مبرد و زجاج منکر این مطلب شده اند و می گویند حذف موصول و بقای صله جایز نیست.

غیر مسمع: حال و منصوب است.

لیّا: مصدری است که جانشین حال شده است و همچنین «طعناً» یعنی:

«یلوون بالسنتهم لیاً و یطعنون فی الدین طعنا».

قلیلا: حال است یعنی: «یؤمنون و هم قلیلا» و ممکن است صفت برای مصدر محذوف باشد یعنی: «ایماناً قلیلا» مثل:

فالفیته غیر مستعتب و لا ذاکر اللَّه الا قلیلا

یعنی الا ذکرا قلیلا و تنوین «ذاکراً» بخاطر اجتماع ساکنین حذف شده است:

او را یافتم در حالی که مرا خشنود نکرد و جز اندکی در یاد خدا نبود.

مقصود ... ص : ۱۷۰

سپس در صدد بیان حال کسانی که از آنها سخن به میان آمد، برآمده می فرماید:

مِنَ الَّذِينَ هادُوا: یعنی: الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب من الیهود.

---

(۱)- یعنی «فمنهما تاره اموت و منهما تاره اخری» روزگار جز دو مرحله نیست: یکی مرحله مرگ و دیگر مرحله زندگی و کوشش و تلاش،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۱

بنا بر این «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» حال است و اگر این آیه را مستقل بدانیم معنای آن «من الیهود فریق» خواهد بود.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ: یهودیان کسانی هستند یا گروهی از آنها کسانی هستند که کلمات و احکام خدا

را جابجا می کنند.

مجاهد گوید: منظور از «کلم» تورات است. زیرا آنها صفات پیامبر را که در تورات بود کتمان می کردند.

وَ يَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَيْنا: و بجای آن بزبان می گویند: شنیدیم و در دل می گویند:

مخالفت کردیم. برخی گفته اند: یعنی گفته ترا شنیدیم و امر ترا مخالفت کردیم.

وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ: ابن عباس و ابن زید گفته اند: یعنی یهودیان به پیامبر گرامی می گویند: بشنو از ما در حالی که ناشنوا هستی. چنان که وقتی کسی را سب کنند، گویند بشنو، خدا ترا ناشنوا گرداند. حسن و مجاهد گویند: یعنی بشنو که ما جواب تو ندهیم و از تو قبول نکنیم. این مطالب، همه در باره یهودیان اطراف مدینه است که پیامبر گرامی را سب می کردند و با سخنان زشت او را می آزردند.

وَ راعِنا: معنای آن در سوره بقره گذشت. یعنی ما را مراعات کن.

برخی گفته اند: آنها با این کلمه به ظاهر تواضع و در واقع سب پیامبر می کردند.

یا اینکه این کلمه را از روی مسخره و استهزا می گفتند. یا اینکه این جمله را از روی جسارت و گستاخی ادا می کردند، چنان که به کسی گفته شود: سخن ما را گوش کن و بفهم. «۱»

لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ: زبانهای خود را حرکت می دادند و معنای الفاظ را بچیزهای مکروه منحرف می ساختند.

---

(۱)- برخی معتقدند که آنها در موقع گفتن «راعنا» زبان را می پیچیدند و لحن آن را طوری تغییر می دادند که «راعینا»، تلفظ می شد یعنی: ای چوپان ما- و این جسارت و گستاخی بوده.

چنان که هر گاه پیامبر را سلام می دادند می گفتند: «سام علیک» یعنی: مرگ بر تو. پیامبر نیز با بردباری و خونسردی به آنها جواب می داد: «سام علیک».

ترجمه

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۲

وَ طَعْناً فِی الدِّینِ: و در دین طعنه می زدند و سخنان زشت می گفتند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَکانَ خَیْراً لَهُمْ: اگر می گفتند سخن ترا شنیدیم و امر تو را اطاعت کردیم و آنچه را آورده ای پذیرفتم و از ما بشنو و ما را مهلت ده تا بفهمیم سخن ترا، برای ایشان چه در دنیا و چه در آخرت، مفیدتر و از طعنه زدن بدین و کفر، برای ایشان بصواب نزدیکتر بود.

وَ لکِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ: ولی خداوند ایشان را بواسطه کفرشان از رحمت و پاداش خود دور و محروم ساخته است. بعد از آن از حال ایشان در آینده خبر می دهد و می گوید:

فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا: تنها کمی از آنان ایمان می آورند. این پیشگویی خداوند تحقق پیدا کرد و تنها عبد اللَّه بن سلام و یارانش که عده کمی بودند، ایمان آوردند.

گفته می شود: منظور این است که ایمانی اندک، باندازه اینکه جان و مالشان حفظ شود، می پذیرند و از اخلاص قلبی بی بهره اند.

ممکن است منظور این باشد که: آنان فقط بکمی از آنچه باید بآن ایمان آورند، ایمان می آورند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۳

[سوره النساء (۴): آیات ۴۷ تا ۴۸] ... ص : ۱۷۳

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً (۴۷) إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً (۴۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۷۳

ای مردمی که کتاب آسمانی بر شما نازل شده است، به چیزی که نازل کرده ایم و تصدیق کننده تورات و انجیل شماست ایمان بیاورید. پیش از آنکه آثار صورتها را محو کنیم و آنها را به پشت برگردانیم یا ایشان را لعنت کنیم چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم و امر خداوند شدنی است.

خداونـد گنـاه شـرک را نمی آمرزد و گناهـان پـائین تر از شـرک را نسـبت بهر که بخواهـد می آمرزد و کسـی که برای خـدا شریک قرار دهد به افترایی که بسته، گناهی بزرگ مرتکب شده است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۴۷ و ۴۸ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۴

بیان آیه ۴۷ ... ص : ۱۷۴

لغت ... ص : ۱۷۴

طمس: از بین بردن اثر. طامس و دارس و داثر به یک معنی است (کهنه و زایل شونده).

ادبـار: جمـع دبر بمعنی پشـت. این کلمه از «دبر» بمعنی پیروی کردن است و «دابر» یعنی پیرو. در قرآن است: «وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ» (سوره مدثر آیه ۳۳) یعنی:

سوگند به شب هنگامی که تابع روز و بدنبال آن در آید. تدبیر بمعنی محکم ساختن عواقب کارهاست.

مقصود ... ص : ۱۷۴

اکنون خداوند اهل کتاب را مخاطب می سازد و از عواقب اعمالشان آنها را می ترساند و بر حذر می دارد و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ: ای مردمی که به کتاب- یعنی تورات و انجیل- علم داریـد آمِنُوا بِما نَزَّلْنا: تصـدیق کنیـد آنچه را بر محمد ص نازل کرده ایم.

مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ: قرآن محمد ص تورات و انجیل شـما را که در آنها اوصاف پیامبر اسـلام و صحت گفتارش ذکر شده است، تصدیق می کند.

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها: درباره معنای آن چند قول است:

۱- پیش از آنکه آثار صورت شـما را محو گردانیم و جلو و پشت سـر شـما یکسان گردند و چشمتان در پشت سر قرار گیرد و به قهقری حرکت کنیـد. این معنی از ابن عبـاس و عطیه عوفی است ۲- حسن و مجاهد و ضـحاک و سدی گویند: مقصود این است که صورت هـا را از هـدایت برمی گردانیم و آنهـا را رو به پشت و بسوی ضـلالت قرار می دهیم: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۵

بنا بر این می خواهد آنها را مذمت کند که هرگز رستگار نمی شوند. ابو الجارود این مطلب را از امام باقر نقل کرده است. ۳-
فراء، ابو القاسم بلخی و حسین بن علی

مغربی گویند:

منظور این است که صورت آنها را مثل صورت بوزینگان می سازیم و در آن موی می رویانیم ۴- ابن زید گوید: یعنی آثار ایشان را از سرزمین های مسکونی آنها که حجاز است محو می کنیم و آنها را به عقب یعنی جایگاه اصلی خود، شام برمی گردانیم. وی آیه را حمل کرده است بر تبعید بنی النضیر به اریحا و اذرعات شام. ولی این معنی از همه بعیدتر است زیرا بر خلاف ظاهر است. اگر گفته شود، بنا بر قول اول، چرا خداوند به وعده خود عمل نکرد؟ در پاسخ آن چند وجه، ممکن است گفته شود: ۱- این مطلب در صورتی متوجه ایشان می شد که هیچیک ایمان نمی آوردند ولی از آنجا که دسته ای از آنان مثل عبد اللّٰه بن سلام، ثعلبه بن شعبه، اسد بن ربیعه، اسعد بن عبیده، مخریق و ...

ایمان آوردند و کعب نیز در ایام عمر ایمان آورد، عذاب از دیگران نیز برداشته شد و برای آخرت ایشان باقی ماند، وانگهی خداوند فرمود: یا اینکار می کنیم یا آنها را هم چنان که «اصحاب سبت» را لعن کردیم، لعن می کنیم و خداوند آنها را لعن کرد ۲- این مطلب در آخرت تحقق می یابد زیرا نفرموده است که کیفر آنها تعجیل می شود و در دنیا صورت می گیرد. این وجه از بلخی و جبایی است ۳- مبرد گوید: این مطلب هنوز هم بقوت خود باقی است و محو آثار صورت تا پیش از قیامت در انتظار یهود است و خداوند آنان را مسخ خواهد کرد.

أَوْ نَلْعَنَهُمْ: آنها را خوار می کنیم و بعذاب عاجل گرفتار می سازیم چنان که ابو مسلم گوید. برخی گفته اند: یعنی آنها را بشکل

بوزینگان مسخ می کنیم.

کَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ: سدی و قتاده گویند: یعنی چنان که ما لعنت کردیم کسانی را که در روز شنبه تعدی و نافرمانی کردند. علت عدول از خطاب به غیبت، این است که:

برای تصرف در کلام است چنان که می گوید: «حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ ...» در اینجا مردم را مخاطب کرده، گوید: زمانی که در کشتی بودید. سپس به کنایه و غیبت از آنها یاد کرده گوید: «وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» (سوره یونس ۲۲ یعنی: و بادی خوش آنها ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۶

را به حرکت درآورد) یا اینکه ضمیر «نلعنهم» به صاحبان صورتها برمی گردد، زیرا آنها در حکم مذکور هستند.

وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا: در باره این جمله دو قول است: ۱- جبایی می گوید: یعنی وعد و وعید پروردگار چنان است که خود گفته است و تحقق پیدا می کند ۲- یعنی امر خداوند ناچار تحقق می یابد.

آیه دلالت می کند که استعمال لفظ قبل برای چیزی که قبل از چیز دیگری است گو اینکه آن دیگری هنوز تحقق نیافته، صحیح است و خلافی نیست که این استعمال درست است از اینرو می گویند: خداوند قبل از خلقش وجود داشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۷

بیان آیه ۴۸ ... ص : ۱۷۷

لغت ... ص : ۱۷۷

افتری: از افتراء بمعنای دروغ گفتن و جعل کردن.

اعراب ... ص : ۱۷۷

إِثْماً عَظِيماً: مصدر منصوب است زیرا «افتری» بمنای «اثم» یعنی:

«اثم اثما عظيما» نظير: «حمدته شكراً».

شان نزول ... ص : ۱۷۷

کلبی گوید: این آیه در باره مشرکان یعنی وحشی و رفقایش نازل شد. زیرا هنگامی که وی حمزه را کشت- که باو وعده داده بودند که حمزه را بکشد تا آزادش کنند و چون حمزه را کشت، آزادش نکردند- و بمکه بازگشت او و رفقایش از

کردار خود نادم شدنـد و نامه ای خدمت پیامبر نوشـتند و پشـیمانی خود را اعلام داشـتند و نوشـتند که هیچ چیز مانع اسـلام ما نیست جز اینکه در مکه از شما شنیدیم که شرک و قتل نفس و زنا مانع توبه است و ما همه اینها را مرتکب شده ایم و اگر این موانع در کـار مـا نبود به تو ایمـان می آوردیم. از اینرو آیه: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» (سوره مریم ۶۰) نازل گردید و پیغمبر (ص) آیه را برای وحشـی و رفقایش فرستاد. چون آیه را خواندند، نوشتند: این هم شرط سختی است، می ترسیم نتوانیم عمل صالحی انجام دهیم و صلاحیت تبعیت از این آیه را پیدا نکنیم. از اینرو آیه:

«إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ ...» نازل گردید و پیامبر گرامی آیه را برای ایشان فرستاد. آیه را قرائت کردند نوشتند، می ترسیم از آن کسانی نباشیم که مشیت الهی بر آمرزش ایشان تعلق گیرد، لذا این آیه نازل شد:

يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۸

جَمِيعاً

(سوره زمر ۵۳) یعنی ای بندگان من، که بر خویشتن اسراف کرده اید، از رحمت خدا

ناامیـد مشویـد که خداونـد همه گناهان را می آمرزد. پیامبر (ص) این آیه را برای ایشان فرسـتاد و پس از قرائت همگی اسـلام آوردند و نزد پیامبر آمدند، پیامبر به وحشی فرمود: بگو که چگونه حمزه را کشتی؟! چون ماجرا را شرح داد:

فرمود: وای بر تو، خودت را از من دور گردان و او بشام رفت و تا آخر عمر در آنجا بمانـد. از ابن عمر نقل شـده است که آیه فوق در باره مؤمنان نازل شـده است، زیرا هنگامی که «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ ...» نازل گردیـد، پیامبر به منبر رفت و برای مردم قرائت کرد. مردی برخـاست و در بـاره شـرک سؤال کرد پیـامبر ساکت شـد تا دو بار یا سه بار سؤال کرد و پیامبر سکوت کرد، از اینرو آیه بالا:

«إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ ...» نازل گردید، آن آیه را در سوره زمر و این آیه را در سوره نساء قرار داد.

مطرف بن شـخیر از عمر بن خطاب نقل کرده است که: ما در زمان پیامبر در باره کسـی که با گناه کبیره می مرد، شـهادت می دادیم که اهل جهنم است تا اینکه این آیه نازل شد و ما از اینکار خودداری کردیم.

مقصود ... ص : ۱۷۸

خداوند کفار را از رحمت خود مایوس کرده، می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ: خداوند گناه شرک را از هیچ کس نمی آمرزد ولی گناهان دیگر را نسبت به کسانی که بخواهد می آمرزد.

محققین می گوینـد: این آیه امیدوار کننده ترین آیه قرآن است زیرا تمام گناهان را- بجز شـرک- در مشـیت آمرزش خداوند داخل ساخته و مؤمنین را میان

بیم و امید قرار داده و آنها را ما بین فضل و عدل خدا به انتظار روا داشته است. صفت مؤمن همین است که همواره میان بیم و امید و عدل و فضل خداوند قرار داشته باشد. امام صادق (ع) فرمود:

«اگر بیم و امید مؤمن، سنجیده شوند، متعادل خواهند بود.»

و مؤید آن قول خداوند متعال است: «وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ و فَلا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۷۹

يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»

(سوره حجر ۵۶ و سوره اعراف ۹۹) یعنی جز مردم گمراه از رحمت خدا مایوس و جز مردم زیانکار از مکر خداوند ایمن نمی شوند.

از ابن عباس روایت شده است که هشت آیه در سوره نساء هست که از هر چه آفتاب بر آن بتابد یا از آن غروب کند برای این امت بهتر است. این آیات از این قرار است:

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ ... يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ... إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ ... إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ ... و مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ ... إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ (در دو مورد) ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِكُمْ.

بیان استدلال به این آیه که خداوند گناهان را بدون توبه می آمرزد، اینست که آمرزش گناه شرک را منوط به توبه ساخته چه راست است که شرک به تصریح قرآن غیر قابل آمرزش است لکن باجماع امت اسلام، گناه شرک بوسیله توبه قابل عفو است.

اگر چه بعقیده معتزله، این عفو، واجب و بر خداوند لازم است، لکن به عقیده ما قبول توبه، از باب تفضل است. بنا بر

اين منظور از (وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ) اين است كه گناهان پائين تر از شرك بدون توبه قابل آمرزش است، در صورتى كه مشيت خداوند تعلق گيرد و شخص مؤمن باشد.

علت اينكه ما اينطور استنباط مى كنيم اين است كه هر گاه كلامى نظير آيه بالا، مشتمل بر نفى و اثبات باشد و دو چيزى كه يكى بالاتر و ديگرى پائين تر است، در آن بكار رفته باشد، بايد دومى با اولى از هر لحاظ مخالف باشد. مثلا صحيح نيست كه كسى بگويد: من در خانه پادشاه قدم نمى گذارم جز اينكه مرا دعوت كند و در خانه ديگران داخل مى شوم هر گاه دعوت كنند. بلكه بايد بگويد: در خانه ديگران داخل مى شوم هر چند مرا دعوت نكنند.

اينكه معتزله مى گويند: اگر آيه را حمل بر ظاهرش كنيم و غير از شرك را قابل آمرزش بدانيم، مردم را وادار بمعصيت خواهيم كرد، صحيح نيست.

زيرا اين در صورتى است كه افراد يقين به آمرزش پيدا كنند. در صورتى كه چنين يقينى از آيه حاصل نمى شود و آمرزش خدا بستگى بخواست او دارد. بالعكس با اين آيه، ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۰

انسان ميان بيم و اميد قرار مى گيرد، آن سان كه قرآن مى گويد:

(يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً و يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ) (سوره سجده ۱۶) يعنى خدا را از روى بيم و طمع مى خوانند و از آخرت ترسناك و به رحمت خدا اميدوار هستند. اين مطلب اجماعى مسلمين است و اخبار بسيارى از طريق سنى و شيعه در خصوص آن وارد شده است.

ممكن است گفته شود: آمرزش عده اى و نيامرزيدن عده اى

دیگر، تبعیض است و خداوند از چنین کاری بری است. لکن باید دانست که این آمرزش از راه تفضل است و مانعی نیست که تفضل خداوند شامل حال عده ای بشود و شامل حال عده ای نشود، از طرفی هم او در کیفرش عادل است و بر کسی ظلم نمی کند. آیا از نظر شرع و عقل چه مانعی برای عدل و فضل خداوند وجود دارد؟

برخی گفته اند: لفظ «ما دُونَ ذلِکَ» اگر چه عام است و شامل همه گناهان غیر از شرک می شود، مع الوصف ما آن را حمل بر گناهان صغیره می کنیم یا گناهانی که توبه به دنبال دارند تا با عموم و ظاهر آیاتی که بر تهدید و وعید دلالت دارند، ناسازگار نباشد. ما می گوئیم: این مطلب را عکس کنید و از عموم آن آیات بخاطر عموم این آیه دست بردارید و این بهتر است. چنان که از برخی از پیشینیان روایت شده که این آیه استثنایی است برای همه قرآن و ظاهرا منظور از همه قرآن همان آیات تهدید و وعید است.

وانگهی شما قبول دارید که گناهان صغیره، حبط و زایل می شوند و مؤاخذه شخص در برابر آنها جایز نیست و چیزی که اینطور است چه احتیاجی دارد که خواست خداوند به آمرزش آن تعلق گیرد زیرا هیچکس نمی گوید: واجب را انجام می دهم اگر خواستم و ودیعه را رد می کنم اگر خواستم. چه انجام واجب و رد ودیعه واجب و لازم است نه اگر بخواهند.

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً: کسی که به خدا شرک آورده و غیر خدا را سزاوار عبادت بداند، دروغ گفته و گناهی غیر قابل آمرزش مرتکب شده است

در روایت است علی (ع) فرمود:

«ما فی القرآن آیه ارجی عندی من هذه الایه»

یعنی در قرآن آیه ای بنظر من امیدوار کننده تر از این آیه نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۱

[سوره النساء (۴): آیات ۴۹ تا ۵۲] ... ص : ۱۸۱

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبِيناً (۵۰) أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً (۵۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۸۱

آیا نمی نگری به آنها که خویشتن را تزکیه می کنند؟. بلکه خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و آنان پشیزی ظلم نمی بینند. ببین چگونه بخداوند نسبت دروغ می دهند و اینکار برای گناهکار بودن، کفایت می کند.

آیا نمی بینی کسانی که بهره ای از کتاب به آنها داده شده است؟ آنها ایمان می آورند به بت های جبت و طاغوت و بمردم کافر می گویند: اینها از مردم مؤمن براه دین هدایت یافته ترند. آنان را خداوند لعنت کرده و کسی را که خداوند لعنت کند، برایش هرگز یاوری نمی یابی.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۲

بیان آیه ۴۹ و ۵۰ ... ص : ۱۸۲

لغت ... ص : ۱۸۲

تزکیه: پاک ساختن و طاهر کردن. فتیل: چیز کوچک. اصل فتیل چیزی است که پیچیده و باصطلاح فتیله یا مفتول باشد. نابغه گوید:

یجمع الجیش ذا الالوف و یغزو ثم لا یرزأ العدو فتیلا

یعنی هزاران نفر سپاهی جمع آوری می کند و می جنگد، آن گاه از دشمن هیچ نمی کاهد.

نظر: نگاه کردن و رو آوردن به چیزی به چشم. نظر به قلب: توجه قلبی به چیز است. نظر به رحمت: روی آوردن به چیز است از روی مهربانی.

انتظار: درنگ کردن برای چیزی. منظره: بحثی که میان دو نفر یا دو طرف باشد. نظیر: مثل و مانند چیزی. فرق رؤیت و بصر این است که: رؤیت، ادراک چیز دیدنی است و نظر متوجه ساختن چشم است برای دیدن و لذا گاهی شخص نظر می کند ولی نمی بیند. بنا بر این در باره خداوند میتوان گفت: رائی (بیننده) و نمی توان گفت: ناظر (یعنی نظر کننده، چه ممکن است نظر، دیدن بدنبال نداشته باشد و

این از خداوند قبیح است.)

اعراب ... ص : ۱۸۲

فتیلا: منصوب و مفعول دوم است برای «یظلمون» مثل: «ظلمته حقه» علی بن عیسی گوید: ممکن است تمیز باشد مثل: «تصببت عرقاً» یعنی عرق ریختم.

شان نزول ... ص : ۱۸۲

برخی گفته اند: در باره مردانی از یهود نازل شده است که اطفال خود را نزد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۳

پیامبر آوردند و گفتند آیا اینها گناهی دارند؟ فرمود: نه، گفتند: به خدا ما نیز مثل آنها هستیم. گناهی که روز می کنیم در شب بخشوده می شود و گناهی که در شب می کنیم: روز آمرزیده می شود. خداوند آنان را تکذیب کرد. این مطلب از کلبی است. ضحاک و حسن و قتاده و سدی گفته اند: این آیه ها در باره یهود و نصاری نازل شده اند زیرا آنها می گفتند: «نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (سوره مائده ۱۸ ما پسران و دوستان خداییم) و می گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى » (سوره بقره ۱۱۱ هرگز به بهشت نمی رود جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد) این مطلب از امام باقر هم روایت شده است.

مقصود ... ص : ۱۸۳

یهودیان و مسیحیان با اینکه کافر بودند و تورات و انجیل را تحریف می کردند، خود را هم تزکیه می کردند و از گناه پاک می شمردند. از اینرو خداوند می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ: این سؤال برای اعلام است. یعنی داستان آنها را بدان که چگونه خویشتن را ستایش و خود را بپاکی توصیف می کنند و می گویند ما پاکیم. ابن مسعود می گوید: منظور این است که یکدیگر را بپاکی می ستایند و علت اینکه «انفسهم» گفته شده این است که آنها بر یک دین هستند و مثل «نفس» واحد شمرده می شوند.

بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ: اکنون بردّ ادعای آنها می پردازد و بیان می کند که تزکیه، شان خداوند است و او هر که را بخواهد از گناه پاک می سازد. برخی گفته اند:

منظور

این است که خداوند عمل اشخاص را می پذیرد و آنها را پاک می سازد و لکن عمل یهود را نمی پذیرد و آنها را بکیفر می رساند.

وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا: عذاب و عدم تزکیه آنها ظلم نیست و آنها از این حیث باندازه پشیزی هم ظلم نمی شوند. کلمه فتیل بعنوان مثل بکار می رود و در باره معنای آن اختلاف شده است. برخی گفته اند: فتیل آن چیزی است که در شکاف هسته خرما قرار دارد. این قول از ابن عباس و مجاهد و عطا و قتاده است. حسن گوید: فتیل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۴

چیزی است که در شکم هسته است و نقیر چیزی است که بر پشت هسته است و قطمیر پوست هسته است. ابن عباس و ابو مالک و سدی گویند فتیل آن چرکی است که میان انگشتان فتیله کنند.

این آیه دلالت می کند بر تنزیه خداوند از ظلم و ذکر فتیل باین منظور است که معلوم شود او نه کم و نه زیاد، ظلم نمی کند.

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ: ببین چگونه بوسیله تحریف تورات و انجیل، بخداوند نسبت دروغ می دهند. ابن جریج می گوید: منظور این است که ببین چگونه در تزکیه خود و گفتن اینکه «ما پسران و دوستان خداییم» و اینکه: «تنها یهودیان و مسیحیان به بهشت می روند» بخداوند نسبت دروغ می دهند.

وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبِيناً: این کار برای گناه آشکار بودن، کافی است. تعبیر «كَفى بِهِ» برای نشان دادن بزرگی موضوع است خواه پسندیده باشد خواه ناپسند.

گفته می شود: «کفی بحال المؤمن نیلا- و کفی بحال الکافر خزیا» یعنی بحال مؤمن رسیدن به سعادت و بحال کافر خواری و بدبختی

کافی است. گویی می گوید: آنان در بدبختی و خواری به حالی بزرگتر و کاری شنیع تر از نسبت بخدا دادن، احتیاج ندارند و همین، برای همه چیزشان کافی است- ممکن است منظور این باشد که: این کار برای گنهکاری کافی است و چیزی از گناه کم ندارد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۵

بیان آیه ۵۱ و ۵۲ ... ص : ۱۸۵

لغت ... ص : ۱۸۵

جبت: در لغت عرب صرف ندارد و بنا بروایتی از سعید بن جبیر این کلمه در لغت اهل حبشه بمعنی سحر (یا ساحر) است. ممکن است این کلمه در زبان عرب و اهل حبشه به یک معنی بوده است. یا اینکه عرب، کلمه را از حبشیان گرفته است.

لعنت: دور ساختن از رحمت خداوند بخاطر معصیت و برای کیفر از اینرو لعنت کردن حیوانات صحیح نیست و همچنین اشخاص دیوانه و کودکان. چه اینها تکلیفی ندارند تا بخاطر ترک آن سزاوار لعنت باشند. اگر منظور این باشد که اینها را لعن کنند و منظور فقط دوری باشد نه کیفر، عیبی ندارد.

اعراب ... ص : ۱۸۵

سبیلا: تمیز نسبت اولئك: اسم اشاره جمع، مفرد آن در معنی «ذا» است. چنان که «نسوه» در معنی جمع «امراه» است در «اولاء» ها برای تنبیه اضافه می شود لکن در «اولئك» ها اضافه نمی شود، زیرا حرف کاف، که برای خطاب است، متضمن تنبیه نیز هست.

شان نزول ... ص : ۱۸۵

عکرمه گوید: ابو برزه، در جاهلیت سحر می کرد و مردم مسلمان باو مراجعه می کردند و رغبت نشان می دادند، از این جهت آیه نازل شد. اکثر مفسران گویند: پس از جنگ احد، کعب بن اشرف با هفتاد سوار از یهودیان، بمکه رفت که با قریش بعنوان مخالفت با پیامبر پیمانی ببندند و عهدی که میان ایشان و پیامبر بود زیر پا گذارند. کعب بر ابو سفیان وارد و مورد احترام واقع شد و سایر یهودیان بخانه های قریش رفتند. اهل مکه به ایشان گفتند: شما اهل کتاب هستید و محمد ص صاحب کتاب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۶

است. ما از شما اطمینان نداریم و ممکن است مکری باشد. اگر می خواهی با تو پیمان ببندیم، این دو بت را سجده کن و به

آنها ایمان بیاور، وی سجده کرد. این است معنای:

«يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ». سـپس کعب به اهل مکه گفت: سی تن از شما و سی تن از ما سینه های خود را بدیوار کعبه می چسبانیم و با پروردگار خانه پیمان می بندیم که در راه جنگ با محمد ص کوشش کنیم. پس در این مورد ابو سفیان به کعب گفت تو کتـاب می خوانی و علم داری و مـا امی هستیم و چیزی نمی دانیم آیـا مـا هـدایت یافته تر و بحق نزدیکتریم یا محمد ص؟ کعب گفت: دین خود

را بر من عرضه کنید.

ابو سفیان گفت: ما برای حاجیان، شتران برجسته کوهان، نحر می کنیم و به آنها آب می دهیم و میهمان را گرامی می داریم و اسیر را آزاد می کنیم و صله رحم می کنیم و عمره خانه خدا و طواف بجای می آوریم و اهل حرم هستیم. محمد از دین پدرانش دست کشید و قطع رحم کرد و از حرم جدا شد. دین ما قدیم و دین او جدید است. کعب گفت:

بخدا شما هدایت یافته تر از محمد ص هستید. از اینرو این آیه ها نازل گردیدند.

مقصود ... ص : ۱۸۶

بنا بر این، مقصود کعب بن اشرف و جمعی از یهودیان است که با او بودند، از اینرو خداوند کارهای قبیح آنها را بیان می کند و بر زشتی های گذشته آنها زشتی های دیگری افزوده، می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ: اینها به جبت و طاغوت که نام دو بت از بتهای قریش است ایمان می آورند و کعب بن اشرف برای آنها سجده می کند.

وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا: عکرمه و جماعتی از مفسران گویند: آنها به ابو سفیان و یارانش گویند اینها از محمد ص و اصحابش به راه دین نزدیکترند. ابن عباس گوید: مقصود حی بن اخطب و کعب بن اشرف و سلام بن ابی الحقیق و ابو رافع در جماعتی از علمای یهود است و جبت، بتها و طاغوت، آنهایی هستند که به دروغ مطالبی از زبان بتها برای مردم، بیان می کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۷

ابن زید گوید: جبت ساحر و طاغوت شیطان است. مجاهد و شعبی گویند: جبت سحر است. ابو العالیه

و سعید بن جبیر گویند: جبت، ساحر و طاغوت، کاهن است. برخی گفته اند: جبت، شیطان و طاغوت دوستان او است. ابو عبیده گوید: جبت و طاغوت، چیزهایی هستند که مورد پرستش قرار گیرند، خواه سنگ باشد یا صورتی یا شیطانی. ضحاک گوید: جبت در اینجا حی بن اخطب و طاغوت، کعب بن اشرف است در بعضی از روایات از ابن عباس نیز چنین نقل شده است. مقصود از «سبیل» در آیه شریفه، دین است زیرا دین راهی است که انسان را به مقصود می رساند.

أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ: اینان را خداوند از رحمت خود دور کرده است.

وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً: کسی که مورد لعن خدا قرار گیرد، یاوری ندارد که او را از کیفر خداوند، نجات دهد. برخی گفته اند: منظور این است که در دنیا و آخرت برای آنها یاوری نمی یابی زیرا وقتی که خداوند بنده ای را خوار کند، به یاری دیگران نمی تواند متکی شود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۸

[سوره النساء (۴): آیات ۵۳ تا ۵۵] ... ص : ۱۸۸

اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإِذاً لا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیراً (۵۳) أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً (۵۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۸۸

بلکه مگر برای ایشان بهره ای از سلطنت است که در این هنگام پشیزی بمردم ندهند یا مگر بر آنچه خداوند به مردم داده است رشکشان می خورند. ما بآل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان ملکی عظیم بخشیدیم. پس گروهی از آنان به او ایمان آوردند و گروهی اعراض کردند و جهنم با شعله های سوزانش برای آنان کافی است.

---

(۱)- آیه ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۸۹

بیان آیه ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ ... ص : ۱۸۹

لغت ... ص : ۱۸۹

نقیرا: از نقر بمعنی اثری که مثل جای منقار است. ناقور بمعنی صور است که در آن دمیده می شود و نقیر چوبی است که در آن سوراخ ایجاد شده باشد. انتقار بمعنی اختصاص است چنان که طرفه گوید:

نحن فی المشتاه ندعو الجفلی لا تری الادب فیها ینتقر

یعنی: ما در فصل زمستان از مردم دعوت عام می کنیم و هیچ کس بر سر خوان ما دعوت اختصاصی ندارد.

حسد: آرزوی زوال نعمت از دیگران است تا دچار سختی گردند لکن غبطه، این است که انسان آرزو کند که نعمتی که دیگران دارند نصیب خودش هم بشود. از اینرو حسد ناپسندیده و غبطه پسندیده است. برخی گفته اند: حسد زیاده روی در بخل است، چه بخل مشقت بذل نعمت و حسد، مشقت متنعم بودن دیگران از نعمت است. بنا بر این در بخل و حسد، مشقتی بر متنعم بودن وجود دارد.

سعیر: از سعر بمعنای افروختن آتش است و استعاره بمعنای آتش و جنگ و شر بکار رفته است و سعر متاع بمعنای قیمت متاع است و علت این معنی این است که بازار در موقع معامله

بحرارت متاع، برافروخته و گرم می شود. ساعور بمعنی تنور (پس سعیر است یعنی افروخته.

اعراب ... ص : ۱۸۹

ام: منقطعه است و معادل با همزه استفهام نیست که در این صورت متصله نام دارد و معنای آن این است: بل الهم نصیب من الملک .. برخی گفته اند: همزه استفهام از کلام حذف شده است زیرا «ام» در ابتدای کلام قرار نمی گیرد یعنی «اهم اولی
ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۰

بالنبوه ام لهم نصیب من الملک فیلزم الناس طاعتهم» اما این مطلب ضعیف است زیرا حذف همزه در ضرورت شعر جایز است و در قرآن ضرورتی نیست.

فَإِذاً لا يُؤْتُونَ: اذا در «یؤتون» عمل نکرده زیرا وقتی که میان «فاء» یا «واو» و فعل قرار گیرد، مثل اینکه در معنی متاخر است یعنی: «فلا یؤتون الناس نقیرا اذن» و اذن از حروف ناصب فعل است به چهار شرط: جواب کلام و در لفظ، مبتدا باشد و ما بعد آن متعلق بما قبل آن نباشد و فعل بعد آن مستقبل باشد.

مقصود ... ص : ۱۹۰

حکم یهود را به این که مشرکان هدایت یافته تر از پیامبر و اصحاب او هستند بیان کرد. اکنون می گوید: آنها شایسته چنین حکمی نیستند زیرا سلطنتی ندارند.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ: این استفهام برای انکار است یعنی آنها را بهره ای از سلطنت و پادشاهی نیست. جبایی گوید: منظور از «ملک» نبوت است یعنی آیا برای آنها از نبوت، نصیبی است تا اطاعت ایشان بر مردم واجب باشد؟ برخی گفته اند:

منظور از «ملک» همان است که یهود ادعا می کردند که در آخر الزمان به آنها بر می گردد و از میان آنها کسی خروج می کند که ملت آنها را تجدید و بدینشان دعوت می کند، از اینرو خداوند آنان را تکذیب کرد.

فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ

نَقِيراً: اگر همه دنیا و سلطنت آن به آنها داده شود، اندکی از حقوق مردم را ادا نمی کنند و در تفسیر ابن عباس است که: اگر برای ایشان نصیبی از سلطنت بود، به محمد ص و اصحابش چیزی نمی دادند و برخی گفته اند، آنان دارای باغ و بستان و اموال بودند و به مستمندان چیزی نمی دادند.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ: بلکه حسد مردم را می خورند. در باره این مردم اختلاف شده است ۱-: برخی گفته اند منظور خود پیامبر گرامی است.

عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: آنان را بر آنچه خداوند از فضل خود به ایشان داده است، حسد می خورند. یعنی نبوت پیامبر و مباح بودن نه زن برای او و میلش نسبت به ایشان و می گفتند: او اگر پیامبر بود، نبوت او را از این کار باز می داشت. از اینرو ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۱

خداوند بیان می دارد که نبوت در آل ابراهیم چیز تازه ای نیست:

فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ: نبوت را به آل ابراهیم دادیم و مملکت را به داود و سلیمان بخشیدیم. داود دارای نود و نه زن و سلیمان دارای یکصد زن و بقولی او دارای هفتصد کنیز و سیصد زن و داود دارای یکصد زن بود. بنا بر این معنی نداشت که آنها رشک حضرت محمد ص بخورند چه او نیز از اولاد ابراهیم بود و سایرین از او تعداد زنانشان بیشتر و مملکت شان وسیعتر بود. در باره معنای «الناس» این قول از ابن عباس و ضحاک و سدی است. برخی هم گفته اند چون قوام دین به وجود پیامبر بود، از اینرو حسد آنها به او مانند حسدشان

نسبت به همه مردم بود.

۲- مقصود پیامبر و آلش می باشد. چنان که از امام باقر منقول است و مراد از فضل، نبوت پیامبر و امامت آل اوست، در تفسیر عیاشی به اسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده است که امام صادق به او فرمود: «ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است. انفال و برگزیده مال برای ماست. مائیم راسخان در علم و مائیم محسودانی که خداوند در باره ایشان فرموده است: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ ...»

فرمود: منظور از کتاب، نبوت و از حکمت، فهم و قضاوت و از ملک عظیم. وجوب اطاعت است!! ۳- مقصود پیامبر و اصحابش می باشد زیرا در جمله: «هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا» منظور آنان بودند و منظور از فضل، نعمت است: این وجه از ابو علی جبایی است.

۴- مقصود عرب است. یعنی عرب حسد می خورند که پیامبر از ایشان است.

این وجه از حسن و قتاده و ابن جریج است. برخی گفته اند: مقصود از کتاب تورات و انجیل و زبور و از حکمت، علمی است که بآنان داده شده بود.

وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً: مجاهد و حسن گویند: یعنی به آنها نبوت دادیم. ابن عباس گوید: ملک عظیم یعنی ملک سلیمان. سدی گوید: منظور زنانی است که به داود و سلیمان داده شده بود و برخی گفته اند: منظور جمع میان سیاست دنیا و دین است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۲

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ: در این باره دو قول است: ۱- دسته ای از اهل کتاب بمحمد ص ایمان آوردند و دسته ای از او اعراض کردند و به او ایمان نیاوردند. این قول

از مجاهد و زجاج و جبایی است و مناسبت این جمله با جمله سابق به این است که آنها با اینکه حسد می بردند و کارهایی زشت می کردند، بعضی از آنان به او ایمان آوردند. ۲- مقصود این است که از امت ابراهیم، کسانی بودند که به او ایمان آوردند و کسانی بودند که از او اعراض کردند، چنان که شما نیز در باره محمد (ص) چنین کردید و این کار شما، امر او را کوچک نکرد، چنان که کار آنان نیز امر ابراهیم را کوچک نکرد.

وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً: برای این مردم اعراض کننده، عذاب جهنم که دارای آتشی بر افروخته است کفایت می کند. مقصود این است که اگر در دنیا پاره ای از عذابها از آنها دفع شده است، در آخرت عذاب جهنم برای ایشان مهیاست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵۶ تا ۵۷] ... ص : ۱۹۳

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً (۵۶) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِیلًا (۵۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۹۳

آنان که به آیات ما کافر شدند، ایشان را در آتشی می افکنیم که هر گاه پوست بدنشان بسوزد، پوست دیگری به جای آن قرار می دهیم تا هر دم عذاب را بچشند، خداوند قادر و حکیم است. و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در بهشت هایی داخلشان می کنیم که از زیر آنها نهرهای آب جاری هستند و برای همیشه در آنجا خواهند بود، برای ایشان همسرانی پاکیزه است و ایشان را در سایه ای پایدار و معتدل داخل می سازیم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۵۶ و ۵۷ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۴

بیان آیه ۵۶ و ۵۷ ... ص : ۱۹۴

لغت ... ص : ۱۹۴

نصلیهم نارا: ایشان را در آتش می افکنیم. اصلاء: در آتش افکندن: صلاء:

بریان کردن، مصلی: بریان.

بدلنا: تغییر می دهیم. تبدیل: تغییر خواه به این کیفیت که هیئت و شکل چیزی تغییر داده شود یا اینکه چیزی بجای آن گذارده شود مثل: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ» (سوره ابراهیم ۴۸ یعنی روزی که بجای این زمین، زمینی دیگر قرار داده شود) و مثل: «بدلت جبتی قمیصاً» یعنی جبه ام را بصورت پیراهن درآوردم.

ظل: اصل این کلمه بمعنی ستر و پوشش است و علت اینکه بمعنی سایه بکار می رود این است که سایه انسان را از اشعه خورشید، می پوشاند رؤبه گوید: ظل و فی ء جایی است که در آنجا خورشید می تابیده و اکنون نمی تابد. اما آن جایی که هیچوقت خورشید نمی تابد، آنجا «ظل» است نه «فی ء». ظل بمعنای شب نیز هست زیرا شب از خورشید پوشیده است. ظله: سرسایه و چیزی که به آن سایه کنند.

ظلیل: سایه ای که ثابت و پایدار است.

مقصود ... ص : ۱۹۴

قبلا در باره مؤمن و کافر، سخن گفته شد، اکنون بذکر وعد و وعید در برابر کفر و ایمان می پردازد و می گوید:

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا: آنان که منکر دلایل ما می شوند و پیامبران ما را تکذیب می کنند و آیاتی که بر یکتایی ما و صدق پیامبر ما دلالت دارند، زیر پا می گذارند.

سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً: آنها را گرفتار آتش می کنیم و می سوزانیم و عذاب می کنیم.

کلمه «سوف» برای دلالت بر این است که این عذاب، مربوط به آینده ایشان است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۵

کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها: در این باره اقوالی است: ۱- قتاده و جماعتی از اهل تفسیر گویند: ظاهر قرآن

این است که خداوند پوستهای دیگری غیر از پوستی که سوخته است بر اندام آنان می پوشاند. مختار علی بن عیسی نیز همین است.

برخی گفته اند: این پوست جدید گناهی ندارد، پس چرا سوخته شود؟! پاسخ این است که عذاب، برای شخص است و پوستها و اعضا مورد ملاحظه و اعتبار نیستند. علی بن عیسی گوید: پوستی که بر بدن پوشانده می شود نه خود آن است که عذاب می بیند و نه قسمتی از آن. پوست واسطه ای است که بوسیله آن به شخصی که سزاوار عذاب است، شکنجه داده می شود.

۲- زجاج و بلخی و ابو علی جبایی گویند: منظور این است که خداوند متعال، همان پوست سوخته را بحالت اول برمی گرداند مثلا هر گاه شخصی که تغییر صورت داده است ببینید، می گویید: تو بغیر این صورت، پیش من آمدی. در حالی که او همان است فقط تغییر صورت، داده است یا اینکه هر گاه انگشتری شکسته ای از نو ساخته شود، می گویند: این غیر از آن است اگر چه اصل هر دو یکی است بنا بر این پوست اول با پوست دوم یکی است، تنها تغییر هیأت در آنها پیدا شده، چه اولی سوخته بود و دومی نسوخته است.

۳- منظور از پوستهای ایشان «سرابیل» یعنی پیراهن هایی است که در جهنم بر تن آنها پوشیده می شود که قرآن کریم گوید: «سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ» سوره ابراهیم ۵۰ یعنی پیراهنشان از قیر است) علت اینکه به جامه ها، پوست گفته شده این است که میان پوست و پیراهن، مجاورت و نزدیکی است. البته این قول، مستلزم ترک ظاهر آیه است بدون اینکه دلیلی داشته باشد.

آن اشکالی که بر قول اول وارد می شد که

چرا پوستی که گنهکـار نیست، عـذاب می شود، بر دو قول اخیر وارد نیست. کسـانی که انسان را غیر از اعضای تن که بچشـم مشاهـده می شونـد، می داننـد و معتقدنـد کـه آنچه عـذاب می بینـد همـان حقیقت انسـان است نه اعضـای بـدن، از این گـونه اشکالات، آسوده اند.

لِیَذُوقُوا الْعَذابَ: تا عذاب را بچشند و الم آن را ادراک کنند. ذکر این جمله

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۶

باین منظور است که آنها در همه حالات، عـذاب را احساس می کننـد و هر زمانی عـذابی تازه می چشـند نه مثل کسانی که بر اثر مرور زمان، بدرد عادت می کنند و رنج آن برایشان، خفیف می شود.

إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً: خداونـد، مقامش منیع است و نیازی نـدارد که در برابر دیگری از خود دفاع یا ممانعت کنـد. و بقولی: یعنی او قادر است و مانعی از تحقق بخشیدن و وعد و وعیدهای خود در برابرش نیست.

حَکِیماً: در تـدبیر و تقـدیر خود و عذاب مردم گنهکار، حکیم است. کلبی از حسن نقل می کند که وی می گفت: بما رسـیده است که پوست ایشان روزی هفتاد هزار بار سوخته می شود.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ: آنان که بهر چه باید و شاید، ایمان آورده اند و طاعات صالح و خالص، انجام داده اند.

سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ: بزودی آنان را داخل باغهایی می سازیم که از زیر قصـرها و درختانشان، آب جاری است.

خالِدِینَ فِیهـا أَبَـداً لَهُمْ فِیهـا أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ: در آن بهشت هـا جـاودانی هسـتند و برای آنها همسـرانی است که از خون حیض و نفاس و هر گونه عیب و آلودگی و اخلاق زشت و طبیعت نادرست پاکند، کاری نمی کنند که شوهران خود را ناراحت

کنند و در آنها ایجاد تنفر نمایند.

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا: آنها را داخل سايه ای می كنيم كه گرما و سرما نـدارد و مثل سايه دنيا نيست. برخی گفته اند: يعنی سايه هميشگی نه مثل سايه دنيا كه با برآمدن خورشيد، زايل می شود و برخی گفته انـد: يعنی سايه ای پايدار و قوی. چنان كه در موقع مبالغه، شيئی را به مثل لفظ آن وصف می كنند و می گويند: «يوم ايوم و ليل اليل و داهيه دهياء» در اولی برای روز و در دومی برای شب و در سومی برای داهيه با الفاظی مثل خودشان مبالغه و تاكيد آورده شده است

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۷

[سوره النساء (۴): آيات ۵۸ تا ۵۹] ... ص : ۱۹۷

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً (۵۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۹۷

خداونـد شـما را امر می كنـد كه امانتها را به اهلشان بدهيـد و هر گاه در ميان مردم حكم كنيـد به عدالت حكم كنيد. خداوند شما را نيكو موعظه می كند. خداوند شنوا و بيناست.

ای مردم مؤمن، خـدا، پيـامبر و اولی الامـر خود را اطـاعت كنيـد و اگر در باره چيزی اختلاف و نزاع كرديـد: اگر بخـدا و روز واپسين ايمان داريد، به خدا و رسول ردّ كنيد، اين كار برای شما بهتر و مورد اعتمادتر است.

---

(۱)- آيه ۵۸ و ۵۹ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۸

بيان آيه ۵۸ ... ص : ۱۹۸

قرائت ... ص : ۱۹۸

در سوره بقره، اختلاف میان قراء در باره کلمه «نعما» و وجوه مختلف قراء است و دلایل آنها بحث کرده ایم.

لغت ... ص : ۱۹۸

تؤدّوا: ادا کنید سمیع: کسی که بتواند شنیدنیها را بشنود.

بصیر: کسی که دیدنیها را بتواند ببیند. لکن سامع کسی است که فعلا می شنود و مبصر کسی است که فعلا می بیند و لهذا خداوند از لحاظ اینکه قدیم است توصیف می شود به اینکه: «کانَ سَمِیعاً بَصِیراً» یعنی اگر شنیدنی و دیدنی وجود داشت او قادر بر شنیدن و دیدن بود. در حقیقت سمیع و بصیر صفت مشبه و وصف ثبوتی هستند. از این بیان برمی آید که نمی توان گفت: خداوند در قدیم و پیش از وجود شنیدنیها و دیدنیها سامع و مبصر بوده است.

اعراب ... ص : ۱۹۸

نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ: تقدیر آن: «نعم شیئاً شیئی یعظکم به» و شیئی منصوب بیان است برای اسم جنسی مضمری که فاعل «نعم» است. اما مخصوص بمدح حذف شده و صفت آن «یعظکم به» جانشین آن شده است. جمله «نعما یعظکم به» محلا مرفوع و خبر «انّ» است.

مقصود ... ص : ۱۹۸

در این آیه خداوند مردم را بادای امانت امر می کند و می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها: گفته اند در باره مقصود این آیه اقوالی است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۹

۱- این آیه در باره هر نوع امانتی است که بدست انسان سپرده شود. خواه امانت الهی یعنی اوامر و نواهی او باشد و خواه امانت مردم از قبیل مال یا غیر مال باشد این قول از ابن عباس و ابی بن کعب و ابن مسعود و حسن و قتاده است. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

۲- زید بن اسلم و مکعول و شهر بن حوشب و جبایی گویند: مقصود زمامداران است که بفرمان خداوند باید ملاحظه حال مردم را داشته باشند و آنها را براه دین و شریعت وادار کنند. این مطلب هم از امام باقر ع و امام صادق ع روایت شده است. ایشان فرموده اند: خداوند هر یک از امامان را مامور می سازد که امر حکومت را به شخص بعد از خود واگذار کنند. و مؤید آن این است که خداوند بعد از این، مردم را به اطاعت زمامداران مامور ساخته است. و از ائمه علیهم السلام روایت شده است که: «دو آیه است که یکی برای ما و یکی برای شماست خداوند می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها ... سپس می فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (سوره نساء ۵۹ ای مردم مؤمن خداوند و پیامبر و صاحبان امر خویش را اطاعت کنید. البته این قول، داخل در قول اول است زیرا از جمله امانتهای الهی ائمه بزرگوار هستند. لذا امام باقر ع فرمود: ادای نماز و زکات و روزه و حج، امانت است و از جمله امانتها دستوری است که بوالیان امر در باره تقسیم صدقات و غنائم و امور دیگری که حق رعیت بدانها تعلق می گیرد، داده شده است. بقدری خداوند امر اطاعت را بزرگ شمرده که فرموده است: «يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ» (سوره غافر ۱۹ یعنی او خیانت چشم ها را می داند) و فرموده است: «لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (سوره انفال ۲۷ یعنی بخدا و پیامبر خیانت مکنید) و نیز فرموده است: «وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ» (سوره آل عمران ۷۵ یعنی برخی از اهل کتاب کسانی هستند که اگر کیسه زری را بامانت به ایشان بسپارید به شما پس می دهند).

۳- به پیامبر دستور می دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از عثمان بن طلحه گرفته بود، به او پس دهد زیرا پیامبر قصد داشت کلید را به عباس بدهد که هم پرده داری ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۰

کعبه و هم سقایت حاجیان را بر عهده داشته باشد. این قول از ابن جریج است. لکن اگر چه این قول هم صحیح و روایتی که در باره آن هست. درست است، لکن دو قول

اول مورد اعتمادند. چه بمقتضای دلیل هر گاه امری در موردی خاص صادر شد، نباید آن امر را بآن مورد اختصاص داد، بلکه باید بعموم آن عمل کرد.

وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ: به زمامداران امر می کند که در میان مردم به عدالت حکم کنند. نظیر آن، این آیه است: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (سوره ص ۲۶ ای داود، ما ترا در زمین خلیفه و زمامدار کرده ایم پس در میان مردم به حق حکم کن). روایت شده است که پیامبر گرامی به علی فرمود: «میان دو طرف دعوا، در نگاه کردن و سخن گفتن مساوات برقرار کن» «۱» و نقل شده است که: دو بچه خط خود را پیش امام حسن ع بردند و از وی خواستند که بگوید کدامیک از خطها بهتر است. علی ع که آنها را می دید، فرمود:

«پسرم در باره حکم خود دقت کن، که خداوند در روز قیامت، از همین حکم نیز از تو سؤال خواهد کرد» «۲» إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ: موعظه خداوند در باره رد امانت و نهی از خیانت و حکم بعدالت، بحال شما خوب است. معنای موعظه، امر به معروف و نهی از منکر است.

برخی گفته اند: موعظه، امر به نیکی و نهی از بدی است.

إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً: خداوند به همه شنیدنیها و دیدنیها شنوا و بیناست. برخی گفته اند: یعنی بگفتار و کردار شما عالم است. آوردن «کان» به این منظور است که بگوید: خداوند از ازل شنوا و بینا بوده است.

---

(۱)-

سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک

(۲)- یا بنی، انظر کیف تحکم

فان هذا حكم و اللَّه سائلك عنه يوم القيامه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۱

بيان آيه ۵۹ ... ص : ۲۰۱

مقصود ... ص : ۲۰۱

در آيه پيش زمامداران را تشويق كرد كه حقوق مردم را رعايت كنند و در ميان آنها بانصاف و عدالت و مساوات رفتار كنند، اكنون مردم را تشويق مى كند كه از آنها اطاعت كنند و به آنها تاسى بجويند و مشكلات و اختلافات خود را پيش آنها ببرند.

مى فرمايد:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ: اى مؤمنان خداوند را اطاعت كنيد و اوامر و نواهى او را بكار بنديد.

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ: پيامبر را نيز اطاعت كنيد. با امر به اطاعت خدا، لزوم اطاعت پيامبر نيز، فهميده مى شد، لكن پيامبر را جداگانه ذكر مى كند تا در بيان مطلب مبالغه اى باشد و جلو پاره اى از توهمات گرفته شود و كسى نگويد يا نپندارد كه اطاعت پيامبر مخصوص دستوراتى است كه در قرآن باشد. نظير اين آيه آيات ديگر است مثل:

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» (سوره نساء آيه ۸۰ يعنى كسى كه پيامبر را اطاعت كند. خدا را اطاعت كرده است) و مثل: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره حشر آيه ۷ يعنى آنچه پيامبر براى شما آورد بگيريد و آنچه شما را از آن نهى كرد، ترك كنيد) و مثل: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى » سوره نجم آيه ۳ يعنى او از روى هوس سخن نمى گويد) كلبى گويد: منظور اين است كه خدا را در واجبات و پيامبر را در مستحبات، اطاعت كنيد، لكن وجه اول صحيحتر است زيرا طاعت پيامبر و امثال اوامر او، طاعت و امتثال اوامر خداوند است. اما پى بردن به اينكه

او رسول خداست همان پی بردن به رسالت اوست و پی بردن به رسالت او جز بعد از شـناسایی خدا، ممکن نیست نه اینکه پی بردن به رسالت او عین خدا شناسی است. همانطوری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۲

که اطاعت پیامبر در حیاتش واجب است، پس از مرگش نیز واجب است زیرا پیروی از شریعت او پس از مرگش بر همه مردم مکلف، لازم است. بـدیهی است که او همه جهانیـان را بـدین خود تـا روز قیـامت، دعوت کرد و رسالت او جهانی و همگانی است.

وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ: در این باره مفسـران دو نظر دارنـد: ۱- ابـو هریره و ابن عبـاس بنـا بیکی از دو روایت میمون و ابن مهران و سدی گویند: منظور هر امیر و زمامداری است مختار جبایی و بلخی و طبری نیز همین است.

۲- جابر بن عبـد اللَّه و ابن عباس بنا به روایت دیگر و مجاهد و حسن و عطا و جماعتی گویند: منظور علما است. برخی از آنها گفته انـد: زیرا علمـا هسـتند که در احکـام و در موقع نزاع و اختلاف بایـد بآنها رجوع کرد نه زمامـداران. این دو قول از عامه است.

لکن اصحاب ما از امام باقر و امام صادق (ع) روایت کرده اند که: منظور از «اولی الامر» ائمه اهل بیت است که خداوند طاعت ایشـان را بطور مطلق واجب ساخته است همانطوری که طاعت خـدا و پیامبر را واجب گردانیـده است. اطاعت مطلق شـخص یا اشـخاص در صورتی واجب می شود که معصوم باشـند و ظاهر و باطن ایشان یکی باشد و از اشـتباه و امر به کار زشت، مصون باشند. بدیهی

است که علما و زمامداران چنین صفاتی ندارند و خداوند برتر از این است که مردم را به اطاعت بدون قید و شرط افرادی امر کند که مرتکب معصیت می شوند یا میان گفتار و کردارشان اختلاف است. شاهد این مطلب این است که خداوند اطاعت او «اولی الامر» را در ردیف اطاعت از پیامبر و خدا قرار داده است و این خود نشان می دهد که «اولی الامر» از همه مردم بالاترند و پیامبر از ایشان برتر و خدا از همگی برتر است. بدیهی است که تنها ائمه بعدی از آل پیغمبر چنین مزیتی دارند نه دیگران. آنان کسانی هستند که امامت و عصمت ایشان به ثبوت رسیده و تمام مسلمین بر بلندی رتبه و عدالت ایشان اتفاق دارند، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ: اگر در باره چیزی از امور دین، اختلاف کردید بکتاب خدا و سنت پیامبر رد کنید این معنی از مجاهد و قتاده و سدی است. ما می گوییم: این اختلاف را به امامانی رد می کنیم که پس از وفات پیامبر بجای او هستند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۳

مثل این است که در حیات پیامبر به خود او رد کرده باشیم زیرا آنان حافظ شریعت و خلفای پیامبر در میان امت هستند و پس از پیامبر بمنزله خود او هستند. سپس خداوند این مطلب را تاکید کرد و فرمود:

إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ: بدینترتیب رد اختلافات را بخدا و پیامبر از علائم ایمان بخدا و روز واپسین می شمارد.

ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا: طاعت خداوند و طاعت پیامبر و اولو العزم و رد

اختلافات بخـدا و پیامبر برای شـما از لحاظ عاقبت است پس تاویل بمعنای مآل امر و سـرانجام کار است. مجاهـد گویـد: یعنی پاداشـش نیکوتر است. بقولی یعنی. در دنیا برای شما بهتر و عاقبت آن در آخرت نیکوتر است. زجاج گوید: یعنی رد اختلاف بخـدا و پیـامبر، برای شـما بهـتر از این است که خود در صـدد حـل آن برآییـد و آن را به اصـل از کتـاب خـدا و سـنت پیـامبر برنگردانیـد و همین نظر قوی تر است، زیرا بازگردانـدن اختلاف به خدا و رسول و جانشـینانش حتماً بهتر از این است که خود بدون دلیلی بفکر خود اعتماد جویند.

برخی استدلال کرده اند که: «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ ...» دلیل این است که: اجماع امت، حجت است. زیرا در صورتی رد بر کتـاب و سـنت واجب است که اختلاـف و تنازعی وجود داشـته باشـد و اگر اختلاف و تنازعی نباشـد، رد بر کتاب و سـنت واجب نیست و این غیر از حجیت اجماع معنای دیگری ندارد.

لکن این اسـتدلال در صورتی صـحیح است که در میان امت، فردی معصوم باشد که شـریعت را حفظ کند. و اگر چنین فردی در میان مردم نباشد، اجماع مردم که ممکن است هر امری باطل باشد، چه فایده ای دارد؟! زیرا ارتباط داشـتن حکم به شـرطی یا صـفتی، دلیل این نیست که در غیر مورد شـرط و صـفت، حکم بر خلاف آن باشد و این مطلب مورد قبول اکثر علماست. بنا بر این چگونه می توان بر این دلیـل اعتمـاد جست. علاـوه بر این اجمـاع امت اسـلام بر چیزی ممکن است که مطـابق کتـاب و سنت باشد پس چگونه می گویند: هر گاه امت

بر امری اجماع کرد واجب نیست که رد بکتاب و سنت کند، در حالی که رد کرده است؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۴

[سوره النساء (۴): آیات ۶۰ تا ۶۱] ... ص : ۲۰۴

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً (۶۰) وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً (۶۱)

ترجمه ... ص : ۲۰۴

آیا ندیدی آنهایی را که گمان می کنند بقرآن و تورات و انجیل ایمان آورده اند و می خواهند مرافعه را پیش طاغوت ببرند، حال آنکه به آنها امر شده است که به طاغوت کافر گردند و شیطان می خواهد آنها را به بیراهه دوری بکشاند و گمراه سازد. و چون به آنها گفته شود: بشتابید بسوی قرآن و پیامبر، می بینی که منافقان از تو اعراض می کنند. «۱»

---

(۱)- آیه ۶۰ و ۶۱ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۵

بیان آیه ۶۰ و ۶۱ ... ص : ۲۰۵

لغت ... ص : ۲۰۵

طاغوت: مبالغه طاغی، بسیار سرکش. هر چه جز خدا پرستش شود، طاغوت است که گاهی هم بت نامیده می شود و گاهی هم از اعمال پلید شیطانی شمرده می شود.

هر کس که بر خلاف حکم خدا حکم کند، طاغوت خوانده می شود.

ضلال: هلاک شدن بخاطر انحراف از راه راست و طریق هدایت. برای این کلمه مشتقاتی است که در همه آنها همین نکته وجود دارد و در سوره بقره، ذیل «وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ» (آیه ۲۶) شرح داده ایم.

تعالوا: اصل این کلمه از «علو» است، هر گاه بکسی بگویند: «تعال» یعنی بسوی من ببالا بیا. پس تعالوا یعنی بالا بیایید.

يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً: یعنی از تو اعراض می کنند. این فعل ممکن است متعدی هم بکار رود مثل: «صددته عن فلان» یعنی او را از فلان چیز منع کردم. نظیر اینکه می گویند: «رجعت انا و رجعت غیری» یعنی رجوع کردم من و رجوع دادم غیر خود را.

اعراب ... ص : ۲۰۵

صدوداً: مفعول مطلق تاکیدی مثل «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً» (سوره نساء ۱۶۴) یعنی سخن خدا با موسی، حقیقه سخن بود نه اینکه به چیزی مثل سخن بود.

برخی گفته اند یعنی: «تکلیماً شریفاً عظیما» (سخن گفتنی شریف و عظیم) در این صورت مفعول مطلق نوعی خواهد بود بنا بر این در باره آیه مورد بحث می توان گفت:

یصدون عنک صدوداً عظیما»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۶

شان نزول ... ص : ۲۰۶

میان مردی یهودی و مردی منافق، اختلافی بود. یهودی گفت باید بمحمد ص رجوع کنیم زیرا می دانست که اهل رشوه نیست و ستم نمی کند. منافق گفت: باید به کعب بن اشرف رجوع کنیم چه می دانست که او رشوه می گیرد و به نفع او حکم می کند.

از اینرو این آیه ها نازل شد. این مطلب از اکثر مفسران است.

مقصود ... ص : ۲۰۶

پس از ذکر اولو الامر و اینکه باید بعدالت حکم کنند و اینکه مسلمانان باید از آنها تبعیت نمایند، در باره منافقانی سخن می گوید که به حکم خدا و رسولش راضی نیستند و می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ: آیا ندانستی؟ برخی گفته اند: برای تعجب است یعنی: تعجب نمی کنی از کردار آنان؟ و برخی گفته اند: یعنی آیا علم تو به آنها نرسید؟

الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ: آنان که گمان می کنند به قرآن و تورات و انجیل ایمان آورده اند.

يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ: ابن عباس و مجاهد و ربيع و ضحاك گويند:

يعنى اراده دارند محاكمه را پيش كعب بن اشرف ببرند. شعبى و قتاده گويند: آن شخص منافق مى خواست به كاهنى از طايفه جهينه رجوع كند. حسن گويد: مى خواستند محاكمه را طبق معمول آن زمان نزد بتها ببرند و بوسيله تيرها تكليف خود را روشن سازند. «۱»

---

(۱)- يكى از كارهايى كه در دوران جاهليت، در ميان مردم عرب، رواج داشت، اين بود كه تيرهايى بدون پر، داشتند كه بوسيله آنها مشكلات خود را حل مى كردند.

بر روى تيرى نوشته بود: «امرنى ربى» يعنى خداوند مرا امر كرده و بر ديگرى «نهانى ربى» يعنى خداوند مرا نهى كرده و بر روى برخى هيچ ننوشته بود و هر

گاه تیر اول یا دوم بیرون می آمد، تکلیف روشن بود و هر گاه تیر سوم بیرون می آمد، دوباره فال را از سر می گرفتند.

یکی دیگر از کارهای آنها این بود که: ده نفر شتری را کشته، ده قسمت می کردند و تیرهای ده گانه، که بر روی برخی هیچ نوشته نشده بود و بر روی برخی یک یا دو یا سه سهم یا ... نوشته شده بود، در کیسه ای می ریختند و تیرها را بنام اشخاص بیرون می آوردند هر گاه روی تیری هیچ نوشته

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۷

اصحاب ما از امام باقر ع و امام صادق ع روایت کرده اند که: منظور هر حاکم بغیر حقی است که مردم به آنها رجوع می کنند.

وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ: آنها مامورند که به طاغوت، کفر بورزند چه بآنها گفته شده است: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لَا انْفِصامَ لَها» (سوره بقره آیه ۲۵۶ یعنی کسی که به طاغوت کفر بورزد و بخدا ایمان آورد، بریسمان محکم چنگ زده است که پاره شدنی نیست) وَ یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعِیداً: شیطان بوسیله آرایشگریهای خود می خواهد آنها را از راه حق گمراه گرداند.

در اینجا گمراهی آنان را به شیطان نسبت داده است پس معلوم می شود که خداوند در وجود ایشان، ضلالت را خلق نکرده است و سخن پیروان مسلک جبر که خداوند را عامل گمراهی مردم می دانند باطل است و اگر ضلالت را خدا خلق کرده بود، اضلال ایشان را بخود نسبت می داد.

وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ: هر گاه به منافقین گفته شود: بسوی احکام قرآن بشتابید.

وَ إِلَی

الرَّسُولِ: و بسوى احكام پيامبر بياييد:

رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً: منافقين را مى بينى كه از تو اعراض مى كنند و به ديگرى روى مى آورند.

(نشده بود، ثلث قيمت شتر را از كسى كه تير را بنامش بيرون آورده بودند، مى گرفتند.

بدينترتيب، آنان هر گونه مشكلى داشتند، قضاوت آن را اينگونه فالگيريها و بخت آزماييها محول مى كردند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۸

[سوره النساء (۴): آيات ۶۲ تا ۶۳] ... ص : ۲۰۸

اشاره

فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً (۶۲) أُولئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما فِى قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِى أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً (۶۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۰۸

چگونه است كار آنها، هنگامى كه بواسطه نفاق و كارهاى زشت ديگرشان، مصيبتى به آنها برسد، آنها نزد تو آيند و سوگند ياد كنند كه ما جز نيكى و ايجاد سازگارى قصدى نداشته ايم. خداوند از راز قلب ايشان آگاه است، پس از آنها اعراض كن و آنان را اندرز بده و براى ايشان سخنى بگو كه در دلهاى ايشان اثر گذارد.

---

(۱)- آيه ۶۲ و ۶۳ سوره چهار نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۹

بيان آيه ۶۲ و ۶۳ ... ص : ۲۰۹

لغت ... ص : ۲۰۹

حلف: سوگند، قسم. حلیف: هم سوگند.

بلیغ: از بلاغت بمعنی رسا بودن سخن. شخص بلیغ: کسی که بتواند بوسیله عبارات، هر چه در دل دارد بیان دارد.

اعراب ... ص : ۲۰۹

کیف: خبر برای مبتدای محذوف یعنی: «فکیف صنیعهم اذا اصابتهم مصیبه» گویی چنین می گوید: «الاسائه صنیعهم بالجراه علی کذبهم ام الاحسان صنیعهم بالتوبه من جرمهم» یعنی آیا بدی این است که جرات بر دروغ کنند یا نیکی این است که توبه از گناه کنند. ممکن است «کیف» در محل نصب باشد یعنی «کیف یکونون: امصرین ام تائبین یکونون» یعنی چگونه هستند؟ آیا اصرار بر کردار زشت خود دارند یا توبه گرند؟ ممکن است گفته شود: تقدیر این است: «کیف بک» یعنی: «اصلاح بک ام فساد بک» آیا صلاح تست. یا فساد تو است در این صورت «کیف» مبتداء است و خبر آن محذوف است.

یحلفون: محلا منصوب و حال است.

إِنْ أَرَدْنا: جواب قسم احساناً: مفعول به یعنی: اردنا احساناً.

مقصود ... ص : ۲۰۹

اکنون با عطف به سابق، می فرماید:

فَکَیْفَ: کار آنها چگونه است؟

إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ: هنگامی که بواسطه نفاق و اظهار نارضایتی

از حکم پیامبر، عقوبت خدا دامنگیرشان شود.

ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً: آن گاه نزد تو آمده، سوگند می خورند که منظور ما از بردن اختلاف نزد دیگری، این بود که زحمت ترا کم کنیم زیرا دوست نمی داریم که در مجلس تو صدا را بلند کنیم و پیش کسی می رویم که ما را راضی کند، بدون اینکه حکمی صادر کند و کینه ها را برانگیزد. بنا بر این منظور از «إِلَّا إِحْساناً» احسان به طرفین دعواست.

وَ تَوْفِیقاً: طرفین دعوا را دعوت به سازش می کنیم بدون اینکه بخواهیم حکمی در باره آنان و اختلافشان صادر کرده باشیم، پس معنای توفیق، ایجاد الفت و موافقت است.

برخی گفته اند: منظور ما

این است که آنچه موافق حق است بدست آوریم.

برخی گفته اند منظور عبد اللّه بن ابی و مصیبت همان خواری است که دامنگیر وی شد.

چه او در موقع بازگشت از جنگ بنی المصطلق که همان غزوه مریسیع است مطالبی گفته بود که با نازل شدن سوره منافقین ناچار شد زبان به عذرخواهی و ندامت بگشاید.

این موضوع در سوره منافقین خواهد آمد. یا اینکه منظور مصیبت مرگ است زیرا او برای استغفار با حالت تضرع و زاری نزد پیامبر آمد و از او جامه خواست که تا بدان وسیله خود را از آتش جهنم حفظ کند. بنا بر این معنای آیه این است که ما از گفتگوی دو گروه مخالف، در جنگ بنی المصطلق، نظرمان نیکی و ایجاد سازش بود. این قول از حسین بن علی مغربی است.

دلالت آیه ... ص : ۲۱۰

این آیه دلالت می کند بر اینکه: گاهی بداند گناهانی که شخص مرتکب می شود، دچار مصیبتی می شود، سپس در این باره اختلاف شده است: ابو علی جبایی گوید: این مصیبت، کیفری است که به گنهکاران غیر تائب داده می شود. ابو هاشم گوید:

خود این هم لطفی است. قاضی عبد الجبار گوید: گاهی لطف است و گاهی جزاست.

این مطلب احتیاج بدلیل دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۱

أُولئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ ما فِی قُلُوبِهِمْ: خداوند از شر و نفاق و خیانت آنان با خبر است.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ: آنها را دنبال مکن.

وَ عِظْهُمْ: و آنها را موعظه کن.

وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِیغاً: بآنها بگو: اگر نفاق قلبی خود را آشکار کنید، کشته خواهید شد و این سخن بلیغ است زیرا به بهترین وجهی به نفوس آنان کمک می رساند.

البته این معنی از حسن است.

ابو علی جبایی گوید: از قبول عذر آنها اعراض کن و آنها را پند بده و از سختی هایی که در صورت تکرار آن عمل دامنگیرشان می شود، آنها را بترسان.

جمله اخیر دلالت دارد بر اینکه: بلاغت، فضیلتی است و خداوند تشویق می کند که پیامبر بر بلاغت اعتماد جوید. زیرا بلاغت یکی از اقسام حکمت است و معنی را بنحوی شایسته و موجز به دیگران می رساند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۲

[سوره النساء (۴): آیات ۶۴ تا ۶۵] ... ص : ۲۱۲

اشاره

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً (۶۴) فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۶۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱۲

هیچ رسولی نفرستادیم، جز اینکه بامر خداوند مورد اطاعت مردم واقع شود.

و اگر آنان هنگامی که بخود ظلم کردند، نزد تو می آمدند و در پیشگاه خداوند استغفار می کردند و پیامبر برایشان طلب آمرزش می کرد، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

پس نه چنان است که شما می پندارید، آنان اهل ایمان نیستند مگر اینکه ترا در مشاجرات خود حکم سازند آن گاه نسبت بحکم تو پیش خود احساس دلتنگی نکنند و مطیع و منقاد باشند.

---

(۱)- آیه ۶۴ و ۶۵ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۳

بیان آیه ۶۴ ... ص : ۲۱۳

اعراب ... ص : ۲۱۳

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ: ما حرف نفی و من زایده است. زیرا من زایده در جمله مثبت بکار نمی رود. فایده زیادی «من» این است که همه افراد را فرا می گیرد مثل:

«ما جاءنی من احد» یعنی هیچکس نیامد.

لَوْ أَنَّهُمْ: لو حرف شرط است و باید بر سر فعل در آید، لکن استثناء بر سر «ان» نیز در می آید، چه «ان» هم در افاده تاکید مانند فعل است، بنا بر این «ان» و ما بعد آن در محل رفع است تا فاعل فعل محذوف باشد یعنی: لو وقع انهم جاءوک وقت ظلمهم انفسهم ...»

مقصود ... ص : ۲۱۳

در این آیه خداوند آنان را بر نافرمانی هایشان ملامت می کند و می گوید: غرض از بعثت انبیاء، اطاعت است.

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ: هیچ پیامبری از پیامبران خود را نفرستاده ایم.

إِلَّا لِيُطاعَ: مقصود از فرستادن پیامبران، تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است.

بیان این جمله برای این منظور است که منافقانی محاکمه خود را پیش طاغوت می بردند و گمان می کردند که تنها ایمان آوردن- اگر چه بزبان باشد- کافی است و از اطاعت پیامبر اعراض می کردند از اینرو خداوند می فرماید: او رسولی نفرستاده است جز برای اطاعت کردن مردم از او:

بِإِذْنِ اللَّهِ. یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است که بوسیله آن مردم را بر اطاعت ایشان رهنمون شده است.

معانی و موارد استعمال اذن، ۱- بمعنای لطف، مثل: «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۴

تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»

(سوره یونس ۱۰۰) یعنی هیچ نفسی را نسزد جز بلطف خداوند ایمان آورد. ۲- رفع مانع و تخلیه. مثل: و «ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ

مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (سوره بقره ۱۰۲) یعنی آنها بکسی ضرر نمی رسانند جز به اینکه خداوند جلو آنها را بازگذارد ۳- امر مثل آیه مورد بحث.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ: هنگامی که نفس خود را با انجام معصیت و فراهم کردن اسباب عقوبت و عذاب. ضرر رسانیدند و خود را از ثواب کار نیکو محروم کردند یا بقولی بوسیله کفر و نفاق در باره خود ستم کردند.

جاءُوكَ: اگر بعنوان توبه پیش تو می آمدند.

فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ: و خدا را بخاطر گناهانشان استغفار می کردند و دست از کردار گذشته خود می کشیدند.

وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ: و پیامبر برای ایشان استغفار می کرد. در اینجا بنا بر عادت مرسوم عرب، از خطاب به غیبت متوجه می شود.

لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً: این جمله را دو جور ممکن است معنی کرد: ۱- مغفرت خداوند را نسبت بگناهان خود و رحمت او را می یافتند.

۲- به توبه پذیری و رحم خداوند، عالم می شدند. کلمه و جدان بمعنی علم و بمعنی ادراک می آید، لکن خداوند ادراک شدنی نیست، بنا بر این کلمه را نباید به معنای ادراک که ظاهر آن است حمل کرد.

این آیه، با تاکید هر چه بیشتر، بطلان قول جبریان را ثابت می کند. چه آنها می گویند: اراده خداوند این است که گروهی از مردم امر پیامبران را اطاعت کنند و گروهی امرشان را مخالفت کنند. حال آنکه خداوند می فرماید: «ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ» یعنی پیامبری نفرستادیم جز برای اینکه از او اطاعت شود.

حسن در باره این آیه می گوید: دوازده تن از منافقان، با یکدیگر قرار گذاشتند که حیله ای نسبت به پیامبر بکار برند و به او آسیبی رسانند. از اینرو جبرئیل

نازل شد و به او خبر داد. پیامبر فرمود. گروهی که داخل شده اند. می خواهند کاری کنند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۵

که موفق نخواهند شد، بنا بر این باید برخیزند و استغفار کنند تا من هم پیش خدا آنها را شفاعت کنم. چند بار این مطلب را تکرار کرد ولی هیچیک بلند نشدند.

آن گاه یکی یکی آنها را بنام صدا کرد و گفت برخیزید. همه برخاستند و اعتراف کردند که سوء قصد داشته اند و خواهش کردند که پیامبر شفاعت کند تا توبه آنها پذیرفته شود. فرمود: بروید، من در آغاز، با طیب خاطر برای شفاعت شما آماده بودم و خداوند هم سریعتر اجابت می کرد. آنها از پیش پیامبر رفتند.

این آیه دلالت دارد بر اینکه شخصی که مرتکب گناه کبیره شده، باید استغفار کند زیرا خداوند توبه او را می پذیرد و نیز دلالت دارد بر اینکه مجرد استغفار کافی نیست، بلکه باید اصرار و تصمیمی برای تکرار معصیت نداشته باشد. زیرا پیامبر برای آن گروه بدون اینکه آنان توبه کنند، استغفار نمی کرد. پس سزاوار است که انسان توبه کند و نادم شود و تصمیم بگیرد که هرگز آن گناه را تکرار نکند، آن گاه در پیشگاه خداوند، استغفار کند تا توبه اش را بپذیرد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۶

بیان آیه ۶۵ ... ص : ۲۱۶

لغت ... ص : ۲۱۶

شجر الامر: اختلط الامر یعنی امر مخلوط شد. این لغت از همان «شجر» به معنی درخت است و چون شاخ و برگ درخت بهم می پیچد و مخلوط می شود، از این لحاظ در اختلاط چیزهای دیگر مخصوصاً در مورد نزاع و اختلاف که مطالب طرفین بهم مخلوط می شود، بکار رفته است.

حرج: تنگی

و برخی گفته اند: گناه.

اعراب ... ص : ۲۱۶

لا: در اول کلام برای رد سخن آنهاست یعنی: «فلیس الکلام علی ما یزعمون انهم آمنوا و هم یخالفون حکمک» یعنی کلام نه آن طوری است که آنها گمان می کننـد که ایمان آورده اند، در حالی که مخالفت حکم تو می کنند. پس از حرف «لا» قسم می- خورد و جمله را از سر می گیرد. برخی گفته انـد: «لا» بمنظور توطئه برای نفی بعـدی است زیرا ذکر نفی در اول و آخر کلام برای تاکیـد بهتر است، بخصوص که نفی مقتضـی این است که در صـدر کلام قرار گیرد و اینکه بـاز هم نفی در کلام تکرار می شود، بخاطر این است که قسم بجواب احتیاج دارد.

تسلیما: مفعول مطلق تاکیدی است. این قبیل مصدرها بمنزله تکرار فعل می باشند.

شان نزول ... ص : ۲۱۶

گفتـه شـده اسـت که در این آیه در بـاره زبیر و مردی از انصـار نـازل شـده است که اختلاف خـود را نزد پیـامبر برده بودنـد. اختلاف بر سر مجرای آبی بود که از زمینی سـنگزار بسوی بـاغ نخلی آن دو می رفت. پیـامبر به زبیر فرمود: بـاغت را آبیاری کن، سپس آب را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۷

برای همسایه ات بفرست. انصاری خشمگین شد و گفت: جانب پسر عمویت را می گیری؟

رنـگ چهره پیامبر تغییر کرد. آن گاه به زبیر فرمود: باغت را آب بـده و جلو آب را بگیر تا برگردد بطرف دیوارها و حق خود را بطـور کامـل تحصـیل کـن سـپس برای همسـایه ات بفرسـت. در پاسـخ اول، طـوری دسـتور داده بـود که برای هر دوی آنها گشایش و آسایش بود.

گفته اند: این مرد حاطب بن ابی بلتعه بوده است. راوی می گوید: آن دو خارج شدند و بر مقداد

گذشتند. مقداد پرسید: بنفع کدامیک از شما حکم شد. ابو بلتعه گفت:

«بنفع پسر عمویش حکم کرد» و این سخن را با دهن کجی ادا کرد. مردی یهودی که با مقداد بود، متوجه شد. گفت: خداوند اینها را بکشد، باور دارند که او پیامبر خداست آن گاه در حکمی که صادر می کند او را متهم می کنند. بخدا قسم، ما در زندگی موسی یک بار معصیت کردیم. او ما را دعوت به توبه کرد و دستور داد که خودمان را بکشیم در راه اطاعت امر خدا هفتاد هزار نفر از افراد خودمان را کشتیم تا خدا از ما راضی شد.

ثابت بن قیس شماس گفت: سوگند بخدا، که راست می گویم. اگر محمد ص امر کند که خودم را بکشم، می کشم.

بهمین مناسبت، آیه در باره حاطب بن ابی بلتعه و دهن کجی وی نازل گردید.

شعبی گوید: آیه در باره بشر که مردی منافق بود و مرد یهودی که نزاع خود را پیش عمرو برده بودند، نازل گردیده است در باره این دو، قبلا بحث شد.

مقصود ... ص : ۲۱۷

خداوند بیان می کند که ایمان، این است که انسان بحکم پیامبر گرامی ملزم شود و به آن راضی باشد، از اینرو فرمود:

فَلا: یعنی آن طوری که شما در باره آنها گمان دارید و آنها را اهل ایمان می- پندارید، نیست، زیرا آنها اختلاف خود را نزد طاغوت می برند و این با ایمان سازگار نیست.

وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ: خداوند سوگند یاد می کند که این منافقان مؤمن نیستند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۱۸

در ایمان داخل نشده اند.

حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ: در صورتی آنها ایمان دارند که در خصومتهایی که

میان آنها واقع می شود و احکامی که بر آنها مشتبه می شود ترا «حکم و داور» قرار دهند.

ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ: آن گاه در دل خود در باره حکم تو شکی نداشته باشند، این معنی از مجاهد است: ضحاك می گوید: یعنی با انکار حکم تو خود را بگناه نیفکنند. ابو علی جبایی گوید: یعنی پیش خود بسبب شك یا مخالفت، دلتنگی نداشته باشند. این قول پسندیده است.

وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً: در برابر حکم تو با اعتقاد و خضوع، رام و تسلیم باشند. از امام صادق (ع) روایت شده است که: اگر مردمی خدای را عبادت کنند و نماز بپای دارند و زکات بدهند و ماه رمضان را روزه گیرند و حج کنند، سپس در باره کاری که پیامبر انجام داده است، بگویند: نباید چنین می کرد، این کار خلاف است. یا اینکه نسبت بکار او پیش خود احساس دلتنگی کنند، مشرك خواهند بود. سپس این آیه را تلاوت کرد

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۶۸] ... ص : ۲۱۹

اشاره

وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً (۶۶) وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً (۶۷) وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً (۶۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱۹

اگر بر آنها واجب می کردیم که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید، جز کمی از آنها انجام نمی دادند و اگر آنها پندی را که به ایشان داده می شد، بکار می- بستند، برای ایشان بهتر و برای ثبات بر ایمان محکمتر بود و اگر چنین می کردند از جانب خود به آنها پاداشی بزرگ می دادیم و آنها را براه راست هدایت می کردیم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ جزء پنجم سوره ۴

بیان آیه ۶۶- ۶۷- ۶۸ ... ص : ۲۲۰

قرائت ... ص : ۲۲۰

ابن کثیر و نافع و ابن عاعر «ان اقتلوا» را بضم نون و «او اخرجوا» را بضم واو و عاصم و حمزه بکسر نون و واو و ابو عمرو بکسر نون و ضم واو قرائت کرده اند.

ابن عامر «الا قیلا» بنصب خوانده است و در قرآنهای اهل شام نیز به نصب است. دیگران برفع خوانده اند.

علت اینکه ابو عمرو در «ان قتلوا» و «او اخرجوا» میان نون و واو فرق گذارده، این است که ضمه برای واو نیکوتر است، زیرا شباهت دارد بواو ضمیر و جمهور معتقدند که واو ضمیر را بضم باید خواند مثل: «لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» «سوره بقره ۲۳۷» علت ضمه نون در «ان اقتلوا» این است که نون بجای همزه وصل است که بخاطر ضم عین الفعل مضموم است. در ضمه واو «او اخرجوا» این وجه و وجه سابق هر دو جاری است. بدینترتیب در نظایر این کلمه نیز ضمه بهتر از کسره است، زیرا حرفی که مضموم می شود بجای همزه است. دلیل کسانی که نون و واو را کسره داده اند این است که این دو حرف، جدای از فعلی

که مضموم العین است می باشند و همزه متصل به فعل است و نمی توان حرف منفصل را به منزله حرف متصل قرار داد.

در مورد «الاـ قلیـل» بهتر رفع است تـا بـدل او واو «فعلوا» باشـد، مثـل اینکه گفته است: «ما فعله الا قلیل» و کسـی که نصب داده است، نفی را بمنزله ایجاب قرار داده است چه جمله منفی و چه جمله مثبت هر دو کلام تام هستند، پس همانطوری که مستثنی ما در جمله مثبت، منصوب می شود، در جمله منفی نیز منصوب می شود.

اعراب ... ص : ۲۲۰

لو: این حرف برای امتناع است مثل. «لو اتانی زید لا کرمته» مقصود این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۱

است که اکرام من بخاطر امتناع آمـدن زیـد، ممتنع شد، حق این است که بعد از آن فعل واقع شود. لکن «ان» همانطوری که از اسم و خبر نیابت می کند از فعل نیز نیابت می کند. پس «وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ» مثل: «و لو کتبنا علیهم» است.

اذن: برای این آورده شـده است که بر معنـای جزاء دلاـلت کنـد. معنای اذن، جواب و جزاست. این کلمه در اول، وسط و آخر کلام قرار می گیرد و هنگامی در فعل مضارع عمل می کند که در اول و فعل بمعنای آینده باشد.

لَآتَيْناهُمْ ... وَ لَهَدَيْناهُمْ: این هر دو لام دو جواب لو واقع شده اند. لام در جواب قسم نیز واقع می شود مثل شعر امرء القیس:

حلفت لنا باللَّه حلفه فاجر لناموا فما ان من حدیث و لا صال

یعنی: مثل گنهکاران برای او بخدا سوگند یاد کردم که خوابیده اند، پس نه حدیثی بود و نه گرم شونده ای به آتش.

هم چنان که لام برای جواب

(شـرط و قسم) می آید برای ابتدا نیز می آید. با این فرق، که لام ابتدا فقط بر سر مبتدا یا خبر «ان» در می آید. مثل، «علمت ان زیـداً لیقوم» که در اینجا بر سـر خبر «ان» که فعل مضارع است درآمـده و فعل مضارع شبیه اسم است صـراطاً: مفعول دوم برای هدینا

مقصود ... ص : ۲۲۱

خداوند از اسـرار باطنی آن گروه (منافقان) خبر می دهد و می فرماید: وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ: اگر بر مردمی که ذکرشان گذشـت واجب می کردیم.

أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ: که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید، جز عده کمی اطاعت نمی کردند. چنان که بامت موسی دستور دادیم و بر اینکار آنها را ملزم ساختیم و آنها خویشتن را کشتند و به سوی «تیه» رفتند.

مـا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ: بخاطر مشـقتی که در اطاعت این دسـتورات هست، تنها مردم مؤمن خالص، اطاعت می کننـد. گفته اند منظور از این «قلیل» که اسـتثناء شده، ثابت بن قیس بن شماس است و برخی گفته اند: منظور جماعتی از اصحاب پیامبر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۲

است که می گفتنـد: بخدا اگر بما امر شود، اطاعت می کنیم پس خدای را حمد می کنیم که ما را به این کار امر نکرد. از این جماعت، عبد اللَّه بن مسعود و عمار یاسر هستند.

از اینرو پیامبر فرمود: «برخی از افراد امت من، مردانی هستند که ایمان در دل ایشان از کوه های بلند استوارتر است».

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً: اگر به امر خدا عمل می کردند، برای آنها بهتر و از لحاظ بصیرت در امر دین، سختتر بود. لفظ تثبیت، کنایه از

بصـيرت، قرار داده شده است زيرا كسـى كه در كار دينش بصـيرت داشـته باشد، در دينش ثابت قدم تر و در اعتقادش قويتر و هميشگى تر از آنانى است كه در باره دين بصيرتى نداشته باشند. بقولى معنايش اين است كه: اگر آنها موعظه خدا و رسولش را در امور دين و دنيا قبول كنند. ثبات آنها به حق بيشتر و از گمراهى و اشتباه دورتر خواهند بود. چنان كه خداوند مى فرمايد:

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً» (سوره محمد ۱۷ يعنى آنان كه هـدايت پـذير باشـند، خداوند بر هدايتشان مى افزايد) برخى هم گفته انـد: معنـاى آن اين است كه: نفع آنهـا از حق بيشتر است زيرا دوام دارد و هيچگـاه باطـل نمى شود و سـرانجام به پاداش آخرت، اتصال پيـدا مى كنـد، در حالى كه نفعى كه آنها از باطل مى گيرنـد، دوام نـدارد و سـرانجام بكيفر آخرت، متصل مى شود.

بلخى گويـد: معناى آيه اين است كه اگر كشـتن و خارج شـدن از ديار، بر آنها واجب مى شد انجام نمى دادند. اكنون كه اين كارها بر آنها واجب نشده است، كارهاى آسانى كه بآنها دسـتور داده شده، انجام دهند كه براى آنها بهتر و در راه ثبات ايمان محكمتر است. در دعا آمده است كه: «اللّهم ثبتنا على دينك» يعنى بما چيزى لطف كن كه با آن بر دينت استوار بمانيم.

وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً: اين جمله متصل به قبل است. يعنى: اگر آنها چنين مى كردنـد، از جانب خود به آنها اجرى عظيم مى داديم كه احدى بكنه آن پى نبرد و پايان و حد اعلاى آن را درك نكند. كلمه: «مِنْ لَدُنَّا» براى افاده اين

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن،

ج ۵، ص: ۲۲۳

معنی است که جز خداوند کسی بر دادن چنین اجری قادر نیست و این کار بخداوند اختصاص دارد. چه ممکن است پاداش بدست بنده ای از بندگان خدا به ایشان برسد لکن هر گاه ثواب بوسیله خود خداوند به بنده برسد، برای او ارزنده تر و بهتر خواهد بود.

وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً، و آنها را براه راست استوار می داریم. برخی گفته اند: یعنی نسبت به آنها الطاف و عنایاتی می کنیم که بتوانند بر اطاعت، استوار بمانند و از استقامت برخوردار گردند و تقدیر آن «و وفقناهم للثبات علی الصراط المستقیم» است و برخی گفته اند: منظور این است که در آخرت نیز آنان را به راه بهشت، هدایت می کنیم. این قول از ابو علی جبایی است. وی گوید: جایز نیست که در اینجا مقصود از هدایت، ارشاد به دین باشد. زیرا پاداشی است که خداوند به بنده مؤمن و مطیع وعده داده است و انسان وقتی مؤمن و مطیع خواهد بود، که هدایت یافته باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۴

[سوره النساء (۴): آیات ۶۹ تا ۷۱] ... ص : ۲۲۴

اشاره

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً (۶۹) ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ عَلِيماً (۷۰) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً (۷۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲۴

و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند، با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان که خدا به آنها نعمت بخشیده است خواهند بود و اینان رفیقان خوبی هستند.

این است فضلی از جانب خداوند و علم خداوند کافی است.

ای مردمی که ایمان آورده اید. سلاح های خود را برگیرید و دسته دسته یا همه با هم برای جنگ با دشمن بسیج کنید.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۵

بیان آیه ۶۹- ۷۰ ... ص : ۲۲۵

لغت ... ص : ۲۲۵

صدیق: کسی که همواره حق و حقیقت را تصدیق دارد. برخی گفته اند: صدیق کسی است که به راستگویی عادت کرده باشد و این بناء نسبت به کسانی بکار می رود که به کاری عادت کرده باشند مثل: سکیر یعنی کسی که همواره مست است و شریب یعنی کسی که همیشه شراب می نوشد.

شهداء: جمع شهید یعنی کشتگان راه حق. به آنهایی که در راه باطل کشته شوند، شهید گفته نمی شود. شهادت صفت و حالت مقتولی است که در راه حق کشته شده و در راه خدا دارای اخلاص است و به حق اقرار دارد و دعوت کننده بسوی آن است.

انسان می تواند آرزوی شهادت کند ولی نمی تواند آرزو کند که بدست کافری کشته شود زیرا عمل کافر معصیت است و انسان نباید آرزوی معصیت کند. کلمه شهادت از اسماء مدح است. برخی گفته اند: شهادت عبارت است از صبر بر جنگ دشمنان که خداوند به آن امر کرده است. اما صبر بر الم به اینکه از درد و جراحت ننالد، لازم نیست بلکه چنین نالیدنی مباح است در صورتی که سخنی ناپسند بر خلاف رضای خداوند

نگوید.

صالح: کسی که در راه حسن عمل استقامت داشته باشد.

رفیق: همـدم و همراه و مصاحب. این کلمه از «رفق در عمل» یعنی مدارایی است. مرافقت نیز از همین اصل است. مرفق بمعنای آرنـج دست و وجه تسـمیه آن این است که بوسـیله آن دست انسـان بهتر در اختیـار انسـان قرار می گیرد و نیکوتر مصاحبت و رفاقت می کند.

خداوند متعال می فرماید: «وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً» (سوره کهف ۱۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۶

یعنی برای شما آن رفق و مدارایی فراهم می کند که امور شما اصلاح شود).

فضل: در اصل لغت بمعنای زیادی مقدار است که در نفع و فایده نیز استعمال می شود. همه کارهای خداوند، فضل و تفضل و افضال است زیرا کمتر از مقدار استحقاق و مقدار کار انسان نیست، بلکه بمراتب افزونتر است و برابری نمی کند.

اعراب ... ص : ۲۲۶

رفیقا: تمیز نسـبت است از اینرو جمع بسـته نشده. برخی گفته اند: علت اینکه جمع بسته نشده، این است که بمعنای: «حسن کل احد منهم رفیقاً» می باشد، نظیر:

«ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» (سوره حج ۵ یعنی هر یک از شما را بصورت کودکی از رحم خارج می سازیم و نظیر قول شاعر:

نصبن الهوی ثم ارتمین قلوبنا باعین اعداء و هن صدیق

یعنی پرچم عشق را برافراشتند و دلهای ما را هدف تیر چشم دشمنان کردند و حال آنکه هر یک از ایشان دوست بودند. برخی گفته اند: «رفیقا» حال است زیرا در چنین موردی گاهی «من» بکار می رود و هر گاه «من» بکار نرود باید کلمه را حال بگیریم یعنی: «حسن کل واحد منهم مرافقاً نظیر «للّٰه دره فارساً» یعنی برای خداست خیر او در حال

سواری و معنای آیه این می شود: نیکو هستند هر یک از آنها در حالی که مرافق هستند.

شان نزول ... ص : ۲۲۶

برخی گفته اند: این دو آیه در باره «ثوبان» بنده آزاد شده پیامبر نازل شده است. او نسبت به پیامبر علاقه ای شدید داشت و از دوری او نمی توانست صبر کند روزی نزد پیامبر آمد در حالی که رنگش پریده و تنش لاغر شده بود. فرمود: چرا اینطور شده ای؟ عرض کرد: بیمار نیستم و دردی ندارم. جز اینکه چون ترا ندیدم، اشتیاق پیدا کردم که ترا ملاقات کنم. آن گاه بیاد آخرت افتادم و ترسیدم که در آنجا ترا نبینم زیرا تو در مقام پیامبرانی و من اگر به بهشت وارد شوم، در مقامی پایین تر از تو خواهم بود و اگر در بهشت هم داخل نشوم، همانطور است و هرگز ترا نمی بینیم. از اینرو آیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۷

نازل شد. سپس فرمود: «بنده ای ایمان نمی آورد جز اینکه مرا از خود، پدر و مادر، اهل و فرزند و همه مردم، بیشتر دوست می دارد».

برخی گفته اند: اصحاب پیامبر گفتند: نباید از تو مفارقت کنیم، زیرا فقط در دنیا ترا می بینیم و در آخرت، تو در مقامی بالاتر از ما قرار می گیری و ترا نخواهیم دید از اینرو آیه نازل شد. این قول از قتاده و مسروق بن اجدع است.

مقصود ... ص : ۲۲۷

اکنون خداوند به شرح حال مردم مطیع پرداخته می فرماید:

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ: کسانی که مطیع و منقاد اوامر و نواهی خدا و رسول باشند و شریعت پیامبر را پیروی کنند و بحکمش راضی باشند.

فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: در بهشت با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است. آن گاه به معرفی این کسان پرداخته، گوید:

مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ: از

دیـدن پیامبران و صـدیقان و زیارت و در حضور آنان بودن. لـذت می برنـد. پس نباید توهم شود که چون پیامبران و صدیقان در اعلی علیین هسـتند، دیـده نمی شونـد. در باره معنای صدیق گفته شده: او کسـی است که تصدیق کننده امر خدا و پیامبران باشد و شـکی در دل نداشـته باشد. مؤید آن این آیه است: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ» (سوره حدید ۱۹ یعنی آنان که بخـدا و رسولش ایمان آورده انـد، صدیق هسـتند) وَ الشُّهَداءِ: و کسانی که در جهاد کشـته شده اند. وجه تسـمیه شهید این است که:

او از روی اخلاص به شـهادت حق قیام کرده و با اقرار بحق در راه آن دعوت کرده، تا کشـته شـده است. جبایی گویـد: بخاطر این است که در روز قیامت، گواه بر مردم خواهد بود. خداوند آنها را بخاطر فضـیلت و شـرافتشان به شـهادت می خواند، بنا بر این آنها عادلان عالم آخرتند. شـیخ ابو جعفر گوید: بنا بر مذهب او این مطلب صحیح نیست زیرا به نظر او تنها کسی به بهشت می رود که عادل باشـد و خداونـد کسـی را که اطاعتش کنـد وعـده داده است که با این گروه محشور گردانـد و اینها باید دو دسته باشند و گرنه معنی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۸

این است که آنان با خود خواهند بود.

وَ الصَّالِحِینَ: مؤمنـان صالحی که درجه آنها پایینتر از پیامبران و صـدیقان و شـهیدان است. صالـح، انجام دهنـده کار شایسـته و کسـی است که حالش صـلاحیت یافته و راهش اسـتقامت پیدا کرده است. مصـلح، کسی است که خود و عمل خود را اصلاح کند.

وَ حَسُنَ

أُولئِكَ رَفِيقاً: پیامبران و صدیقان رفیق آنها هستند و چه خوب رفقایی هستند. ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق (ع) بوی فرمود: خداوند در قرآن شما را یاد کرده است. سپس این آیه را تلاوت کرد و فرمود: نبی، پیامبر و صدیقان و شهیدان ما و صالحان شمایید پس اهل اصلاح باشید همانطوری که خدا شما را صالح نامیده است.

ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ: بودن با پیامبران و صدیقان، تفضل خداوند نسبت به آنانی است که او را اطاعت کنند.

وَ كَفى بِاللَّهِ عَلِيماً: خداوند به حال مردم عاصی و مطیع و منافق و مخلص و آنهایی که برای رفاقت پیامبران و صدیقان و ... شایستگی دارند و آنهایی که شایستگی ندارند عالم است، زیرا او به خیانت چشمها نیز علم دارد.

برخی گفته اند: یعنی برای تو علم بکیفیت پاداش مردم مطیع و بهره مند شدن آنان کافی است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۹

بیان آیه ۷۱ ... ص : ۲۲۹

لغت ... ص : ۲۲۹

حذر: حذر کردن. حِذْر و حَذَر دو لغتند که معنای آنها تفاوتی ندارد مثل:

اذن و اذن و مِثْل: مثل و مَثَل.

نفر: خارج شدن برای جنگ. نفر: گروه.

ثبات: جمع ثبه بمعنای جماعت. و ثبات بمعنای جماعاتی که جدا جدا باشند.

ابو ذؤیب گوید:

فلما اجتلاها بالايام تحيرت ثبات عليها ذلها و اكتئابها

یعنی هنگامی که زنبورهای عسل را برای گرفتن عسل، دود داد، با خواری و پریشانی دسته دسته سرگردان شدند.

گاهی «ثبه» با واو و نون جمع بسته می شود و گفته می شود «ثبون».

اعراب ... ص : ۲۲۹

ثبات: حال و محلا منصوب است. عامل آن «انفروا» و ذو الحال «واو» است.

مقصود ... ص : ۲۲۹

در این آیه، خداوند مؤمنان را به جهاد با کفار و آماده شدن برای جنگ با ایشان، امر می کند و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ: درباره این دو جمله، گفته اند دو قول است:

۱- معنای آن: «احذروا عدوکم باخذ السلاح» است یعنی با برداشتن سلاح جنگ، از دشمنتان حذر کنید و بپرهیزید. چنان که بشخصی گویند: «خذ حذرک» یعنی: حذر کن.

۲- یعنی اسلحه خود را بردارید. بنا بر این اسلحه را «حذر» نامیده است، زیرا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۰

اسلحه وسیله ای است که انسان به وسیله آن خود را از خطر حفظ می کند. از امام باقر (ع) نیز چنین روایت شده است.

بدیهی است که این معنی صحیحتر است، زیرا با مقیاس کلام عرب سازگارتر می باشد و در حقیقت، مضاف را حذف و مضاف الیه را باقی گذارده است یعنی «خذوا آلات حذرکم»: آلت ها و سلاحهایی که خود را از خطر دشمن بر حذر می دارید، بردارید.

فَانْفِرُوا: و برای جنگ دشمن، بسیج کنید.

ثُباتٍ: دسته دسته بسوی دشمن حرکت کنید. بطوری که دسته ای در یک جهت و دسته ای در جهت دیگر قرار گیرد.

أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً: یا همگی در صورتی که رای بر آن قرار گیرد با هم و در یک جهت، حرکت کنید.

از امام باقر (ع) روایت شده است که: «ثبات» سریّه ها و «جمیع» عسکر (لشکر) است. «۱»

---

(۱)- سریه عبارت از جنگهایی است که پیامبر با لشکر حرکت نمی کرد و غزوه آن جنگهایی است که پیامبر خود همراه لشگر بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۷۲ تا ۷۴] ... ص : ۲۳۱

اشاره

وَ إِنَّ مِنْكَمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْكَمْ مُصِيبَهٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَىَّ إِذْ

لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (۷۲) وَ لَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۳) فَلْيُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۷۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۳۱

از شما کسی است که از جنگ تخلف می کند، پس اگر مصیبتی بشما رسید، می گوید: خداوند بمن لطف کرد که با ایشان در میدان جنگ حاضر نبودم و اگر از جانب خداوند فضلی شامل حال شما شد، می گوید- مثل اینکه میان شما و او دوستی نبوده- ای کاش با ایشان بودم و با گرفتی غنیمت. رستگاری بزرگی نصیبم می شد.

بنا بر این آنان که زندگانی دنیا را به آخرت می فروشند، در راه خدا باید جهاد کنند و کسی که در راه خدا جهاد کند و کشته شود یا غالب گردد، بزودی اجری بزرگ به او می دهیم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۲

بیان آیه ۷۲- ۷۳ ... ص : ۲۳۲

قرائت ... ص : ۲۳۲

کوفیان- بجز حفص- و نافع و ابو عمرو و ابن عامر در غیر روایت هشام «کان لم تکن» به تاء قرائت کرده اند در قراء شواذ به یاء روایت شده است از حسن «لیقولن» بضم لام و از یزید نحوی و حسن «فافوز» به رفع نقل شده است.

«کان لم تکن» را کسی که به یاء خوانده، بعلت این است تأنیث غیر حقیقی است و بواسطه فاصله میان فعل و فاعل مذکر آوردن آن نیکوست مثل:

«وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (سوره هود ۶۷) و مثل:

«قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» بنا بر این در اینگونه موارد، در قرآن کریم، هم فعل بصورت مذکر و هم بصورت مؤنث آمده است.

قرائت «لیقولن» به ضم لام بخاطر بازگشتن ضمیر آن به معنای «مَن»- که در حقیقت جمع است- می باشد مثل: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ» (سوره یونس

(۴۲).

رفع «فافوز» بنا بر تمنی فوز و رستگاری است مثل اینکه گفته شده است:

«یا لیتنی افوز» و اگر جواب باشد. منصوب می شود.

لغت ... ص : ۲۳۲

لیبطئن: هر آینه دنبال می ماند، این فعل از «تبطئه» بمعنای آخر ماندن از کار است و نظیر آن «ابطاء» بمعنای طول دادن مدت عمل و ضد آن «اسراع» است به معنای کم کردن مدت عمل. بطیئی: کسی که در راه رفتن کندی کند.

اعراب ... ص : ۲۳۲

لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ: لام اول لام ابتداست بعد از «ان» قرار گرفته و لام دوم، لام قسم

است. بدلیل اینکه بر سر فعلی درآمده که بوسیله نون تاکید شده است. کلمه «من» موصوله و مراد کسی است که سوگند یاد می کند یعنی: و ان منکم لمن حلف باللّه لیبطئن صله «من» ممکن است فعل قسم واقع شود زیرا فعل قسم خبر است ولی ممکن نیست امر و نهی باشد:

کان: مخفف «كَانَّ» یعنی «کانه» و ضمیر حذف شده است. جمله:

«كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ» میان فعل «لیقولن» و مفعول آن «يا لَيْتَنِي كُنْتُ ...» فاصله شده است. چنان که جمله: «قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ ...»

مفعول «قال» است.

فافوز: در جواب تمنی منصوب شده و اصل آن «فان افوز» است. بنا بر این بوسیله فاء در حقیقت اسمی بر اسمی عطف شده است یعنی: «یا لیتنی کان لی حضور معهم ففوز» و اگر عطف بر ظاهر باشد معنای آن «یا لیتنی کنت معهم ففزت» خواهد بود.

شان نزول ... ص : ۲۳۳

برخی گفته اند: این آیه ها در باره مؤمنان نازل شده است زیرا خداوند ایشان را مخاطب ساخته است و میان مؤمنان و منافقان، بوسیله «ما هم منکم و لا انتم منهم» فرق گذارده است.

بیشتر مفسران گویند: در باره منافقان نازل شده و علت اینکه در خطاب آنها را با مؤمنان جمع کرده، این است که میانشان علاقه نوعی و نسبی وجود دارد و- بخاطر وجود علاقه ایمانی نیست. جبایی همین را اختیار کرده است.

مقصود ... ص : ۲۳۳

چون خداوند مردم را بجهاد تشویق فرمود، در صدد شرح حال کسانی که از جهاد تخلف می کنند، برآمده، فرمود:

وَ إِنَّ مِنْكُمْ: مؤمنان را مخاطب می سازد، سپس منافقان را به ایشان اضافه کرده، می فرماید:

لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ: منظور این است که منافقان بر حسب ظاهر یا بر حسب حکم شرع به محفوظ بودن خون ایشان و جواز زناشویی و ارث، از شما هستند و بقولی منظور این است که: آنها در عداد شما و از شما هستند. یعنی از شما کسانی هستند که از خارج شدن با پیامبر برای جنگ سستی و کندی می کنند.

فَإِنْ أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ: اگر در جنگ بشما مصیبتی رسید و کشته شدید یا شکست خوردید، از روی شماتت و خوشحالی از تخلف خود گوید:

قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً: خداوند بمن انعام کرد که با ایشان در میدان جنگ، حاضر نبودم که مثل آنها دچار کشته شدن یا شکست گردم.

امام صادق (ع) فرمود: «اگر همه اهل آسمانها و زمین بگویند خداوند بما لطف کرد که در جنگ با پیامبر نبودیم، مشرک خواهند شد» وَ لَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ

اللَّهِ: و اگر فتح كنيد يا غنيمتى بدست آوريد.

لَيَقُولَنَّ: از روى حسرت گويد: كاش با ايشان بودم.

كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ: اين جمله، معترضه است كه ميان «ليقولن» و مفعول آن «يا لَيْتَنِى ...» فاصله شده و در حقيقت ارتباط به سابق دارد و منظور اين است كه مى گويد: «خداوند بمن لطف كرد كه با ايشان نبودم گويى ميان شما و او مودتى نبوده است» يعنى شما را در جنگ با دشمن يارى نمى كند و پيمانهايى كه ميان شما هست، زير پا مى گذارد. اين نظر از ابو على جبايى است.

برخى گفته اند: اين جمله معترضه در حقيقت به جمله:

«يا لَيْتَنِى كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» بستگى دارد يعنى: كاش با ايشان بودم و از غنيمت بهره اى مى بردم، گويا ميان شما و او مودتى نيست و آرزوى حضور در ميدان جنگ، براى كمك و يارى شما نيست، بلكه بمنظور منافع شخصى است.

برخى گفته اند: در اين كلام تقديم و تاخيرى وجود ندارد و همه اجزاى آن در جاى خود ذكر شده اند و مقصود اين است: اگر نفعى بشما برسد. اين شخص متخلف مثل كسى كه ميان شما و او مودتى نيست، سخن مى گويد، گويا با شما پيمان ايمان
ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۵

نبسته و نسبت بشما اظهار دوستى نكرده است. آرزو مى كند كه از غنيمت جنگى استفاده كند بدون اينكه در جنگ حضور يافته باشد و اين، سخن مؤمنان مخلص نيست بنا- بر اين در صورت پيروزى سپاه اسلام از تخلف خود پشيمان گشته، آرزو مى كند كه با آنها حركت مى كردند و از غنيمتها استفاده مى كردند و اين نشان دوستى

نیست. بنـا بر این معنی، جمله «كَأَنْ لَمْ تَكُنْ» در محل نصب و حال است، ابو علی جبایی گویـد: این جمله، حکایت از منافقان است که کسانی را که از جنگ بازداشته بودند، مخاطب ساخته، می گفتند: مثل اینکه میان شما و محمد (ص) دوستی نبود که با او بجنگ رویـد و از غنیمتها اسـتفاده کنیـد. مقصودشان این بود که آنها را با پیامبر دشـمن سازنـد. از اینرو تخلف کننـده از جنگ، می گفت: کاش در جنگ همراه آنها بودم و با به دست آوردن غنیمت، رستگاری نصیبم می شد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۶

بیان آیه ۷۴ ... ص : ۲۳۶

لغت ... ص : ۲۳۶

یشرون: از شراء بمعنای فروختن و اشتراء بمعنی خریدن، یزید بن مفرغ گوید:

و شریت برداً لیتی من بعد برد کنت هامه

یعنی: برد را فروختم که کاش پس از فروختن او مرده بودم (برد نام غلام او بوده)

اعراب ... ص : ۲۳۶

فیقتل او یغلب: عطف است بر «یقاتل».

فسوف نؤتیه: جواب شرط.

مقصود ... ص : ۲۳۶

چون در آیه هـای پیش خداونـد از حال مردمی خبر داد که از جنگ دنبال می ماننـد یا مؤمنان را از آن باز می دارنـد، در این آیه تشویق به جهاد کرده. می فرماید:

فَلْيُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: در اینجا فعل امر بکار برده و فعل امر مقتضـی وجوب است، بنا بر این مقصود این است که: بایـد در راه دین خدا جهاد کنند.

الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ: کسانی که زندگانی این جهان فانی را به زندگانی جاودانی سرای دیگر می فروشند. ممکن است مقصود این باشد که: زندگی دنیا را به نعمتهای آخرت می فروشـند، یعنی: از آنجا که تصمیم بر جهاد دارند، جان و مال خود را در راه خدا بذل می کنند و در مقابل آخرت، آنها را می فروشند و با آخرت مبادله می کنند.

وَ مَنْ يُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: كسى كه در راه دين خدا و بقولى در طاعت پروردگار جهاد كند و جان و مال خود را در راه تحصيل خشنودى پروردگار بدهد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۷

فَيُقْتَلْ: پس كشته شود و به درجه رفيع شهادت نائل آيد.

أَوْ يَغْلِبْ: يا بر دشمن پيروز گردد.

در اينجا تشويق بر جهاد مى كند، گويى مى گويد: مجاهد به يكى از دو خير، رستگار مى گردد، چه غالب شود، چه مغلوب! فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً: بزودى چند برابر عمل به او عطا مى كنيم و بقولى يعنى: ثوابى دايم كه رنج و ناراحتى ندارد، به او مى دهيم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۸

[سوره النساء (۴): آيات ۷۵ تا ۷۶] ... ص : ۲۳۸

اشاره

وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ

لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً (۷۵) الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً (۷۶)

ترجمه ... ص : ۲۳۸

چه عذری دارید که در راه خدا و مردان و زنان و کودکان ناتوان نمی جنگید.

آنانی که می گویند: پروردگارا ما را از این قریه که اهلش ستمکارند خارج گردان و برای ما از پیش خود سرپرستی قرار ده و برای ما از پیش خود یاری کننده ای قرار ده.

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۳۸

آنان که ایمان آورده اند، در راه خدا می جنگند و آنان که کافر شدند در راه شیطان می جنگند پس با دوستان شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است.

---

(۱)- آیه ۷۵ و ۷۶ سوره چهار نسأ جزء پنجم [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۳۹

بیان آیه ۷۵ ... ص : ۲۳۹

لغت ... ص : ۲۳۹

ولدان: جمع ولد. کلماتی که بر این وزن هستند بیشتر بر وزن «فعال» جمع بسته می شوند، مثل: جبل، جبال و مثل: جمل، جمال و گاهی بر وزن «فعلان» مثل:

ولدان، و مثل: خرب، خربان و مثل: برق، برقان و ...

اعراب ... ص : ۲۳۹

ما: اسم استفهام، مبتدا لا تُقاتِلُونَ: محلا منصوب و حال یعنی: «ای شیئی لکم تارکین للقتال» و المستضعفین: مجرور و عطف بر «فی سبیل اللَّه» مبرد گوید: عطف است بر «اللَّه» الظالم: صفت قریه است لکن در حقیقت صفت برای اهل قریه است و چون

بمنزله فعل است، صـفت بودن آن از قريه- كه مؤنث است- مانعى ندارد. اين موضوع در صـفت تفضيل كه بمنزله فعل نيست، غير جايز است بنا بر اين نمى گوييم: «مررت برجل خير منه ابوه» كه خير صفت «ابو» است نه «رجل»

مقصود ... ص : ۲۳۹

در اين آيه خداوند ترغيب مى كند كه ناتوانان را نجات بدهند، از اينرو مى فرمايد:

وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: چه عـذرى داريـد كه در راه اطاعت خـدا و عزت بخشـيدن دينش جهاد نمى كنيد، در حالى كه همه اسبابى كه جهاد را لازم مى سازند، فراهم شده اند؟

وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ: و در راه يارى اشخاص ناتوان و بقولى در راه عزت بخشيدن و دفاع از آنان، چرا جنگ نمى كنيد؟

مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ: اشخاص ناتوان عبارتند از مردان و زنان و اطفال.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۰

گفته شـده است كه: منظور آنهايى است كه در مكه باقى مانـده بودنـد و نمى توانسـتند هجرت كنند. سـلمه بن هشام، وليد بن وليد، عياش بن ابى ربيعه و ابو جندل بن سـهيل از آنان بودند. آنان از خداوند مسألت مى كردند كه آنها را از دست مشـركين خلاص كند و از مكه خارج گرداند.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها: آنها كسانى هستند كه در دعاى خود مى گويند: پروردگارا خارج شدن ما را از شهر مكه كه مردمش

ستمکارند، آسان گردان. چنان که از ابن عباس و حسن و سدی و ... است.

منظور از ستمکاری اهل مکه، این است که آنان مردم مؤمن را در راه دین دچار فتنه و گرفتاری کردند و آنها را از هجرت مانع شدند.

وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا: می گفتند: به الطاف بیکران خویش از جانب خودت سروری بفرست که ما را کفایت کند و از دست ستمکاران خلاص گرداند.

وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً: کسی که ما را در برابر ستمکاران یاری کند، برای ما بفرست.

سرانجام دعای ایشان مستجاب شد. پس از فتح مکه، خداوند پیامبر گرامی خود را سرور ایشان گردانید و او «عتاب بن اسید» را آستاندار مکه ساخت و او ایشان را یاری کرد و حق ضعیف را از زورمندان گرفت و از برکت فریادرسی خداوند از آنهایی که قبلا به آنها ظلم می کردند، عزیزتر شدند.

این آیه، ارزش دعا را روشن می کند و گفته کسانی را که می گویند: انسان از دعا فایده ای نمی گیرد، باطل می سازد، زیرا از یک طرف خداوند دعای ایشان را حکایت می کند و از طرف دیگر استجابت دعای ایشان را. و اگر دعا اثری نداشت، ذکر آن در اینجا بی فایده بود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۱

بیان آیه ۷۶ ... ص : ۲۴۱

لغت ... ص : ۲۴۱

طاغوت: شرح آن گذشت کید: کوشش در فساد از راه حیله و کائد: حیله گری که می خواهد ضرری برساند.

مقصود ... ص : ۲۴۱

مجاهدان را تشجیع و برای امر مقدس جهاد، ترغیب کرده، می فرماید:

الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ: مردم مؤمن در اطاعت خداوند و یاری دین و بالا بردن کلمه خدا و طلب خشنودی او جهاد می کنند. بدون اینکه خودخواهی یا خودستایی یا طمع غنیمت داشته باشند.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ: کافران در طریق طاعت قدرتهای طاغی و سرکش، می جنگند.

فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ: پس با دوستان شیطان جهاد کنید. یعنی با همه کافران جهاد کنید این جمله مؤید قول کسی است که

«طاغوت» را همان شیطان می داند.

إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعِيفاً: نیرنگ شیطان در همه حال و در همه وقت، ضعیف است و چنین نیست که گاهی ضعیف باشد و گاهی ضعیف نباشد. آوردن «کان» در جمله نیز برای تاکید همین معنی است.

جبایی گوید: خداوند، نیرنگ شیطان را به ضعف توصیف کرد، با اضافه به اینکه یاری او شامل حال مؤمنان خواهد بود.

حسن گوید: ضعف نیرنگ شیطان بخاطر این است که خداوند خبر داد که:

بزودی مؤمنان را بر اولیای شیطان غالب می گرداند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۲

برخی گفته اند: ضعف نیرنگ شیطان، بواسطه این است که: انگیزه یاران شیطان نسبت به جنگ ضعیف است، زیرا بصیرتی در کار خود ندارند و جنگ آنها بواسطه شبهه ای است که در کار دین دارند، در حالی که مؤمنان، جنگشان از روی ایمان و دلیل قاطع و منطق صحیح است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۳

[سوره النساء (۴): آیه ۷۷] ... ص : ۲۴۳

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ

خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۴۳

آیا ندیدی کسانی را که در مکه به ایشان گفته شد دستهایتان را نگه دارید و نماز بپای دارید و زکات بدهید و چون در مدینه جنگ بر ایشان واجب شد، در این وقت گروهی از آنان همانطوری که از خداوند ترس دارند یا شدیدتر، از مردم می ترسند و می گویند: پروردگارا: برای چه جنگ را بر ما واجب کردی، چرا ما را تا مدتی نزدیک تا وقت مرگ. مهلت ندادی؟! بگو متاع دنیا اندك و آخرت برای اهل تقوی بهتر است و باندازه پشیزی ظلم نمی شوید.

---

(۱)- آیه ۷۷ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۴

بیان آیه ۷۷ ... ص : ۲۴۴

قرائت ... ص : ۲۴۴

لا یظلمون: بقرائت مکی و کوفی- بجز عاصم- به یاء و بقرائت دیگران به تاست. قرائت یا به صیغه غایب و ضمیر آن به «الذین قیل لهم» برمی گردد و قرائت تا به صیغه خطاب و همه افراد مسلمین را مخاطب می سازد.

اعراب ... ص : ۲۴۴

إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ: «اذا» ظرف مکان و مثل «فاء» جمله را به شرط پیوند می دهد بنا بر این عامل نصب آن «یخشون» است.

كَخَشْيَةِ اللَّهِ: محلا منصوب از مصدر محذوف یعنی «خشیه کخشیه اللّه».

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً: عطف بر «كَخَشْيَةِ اللَّهِ». خشیه تمیز است.

لولا: حرف تحضیض و ترغیب. این کلمه فقط بر سر فعل می آید.

شان نزول ... ص : ۲۴۴

کلبی گوید: این آیه در باره عبد الرحمن بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامه بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص نازل شد که از مشرکین مکه، پیش از مهاجرت آزاری شدید می دیدند و پیش پیامبر گرامی اسلام شکایت می کردند و از آن بزرگوار اجازه جنگ می خواستند تا انتقام آزارهای مشرکان را بگیرند ولی همین که فرمان جنگ «بدر» صادر شد، اجرای این فرمان برای برخی از آنان ناگوار آمد، از اینرو آیه نازل شد.

مقصود ... ص : ۲۴۴

سپس به ذکر جنگ و کسانی که از آن کراهت دارند، پرداخته، می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ: آیا ندیدی کسانی را که در مکه به آنها گفته می شد: از جنگ با کفار خودداری کنید که چنین ماموریتی ندارید؟.

وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ: شما نماز را بپای دارید و زکات را بدهید. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۵

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ: همین که در مدینه جنگ بر آنها واجب شد، إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ: گروهی از آنان از جنگ با مردم می ترسند چنان که از مرگ می ترسند، و بقولی: می ترسند که از دست مردم کشته شوند همانطوری که از مرگ خدایی می ترسند بنا بقولی دیگر از کیفر مردم می ترسند، همانطوری که از کیفر خدا می ترسند.

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً: برخی گفته اند: «او» بمعنای واو است یعنی: و بیشتر هم می ترسند. برخی گفته اند: «او» برای این است که مطلب برای مخاطب پوشیده بماند و معلوم نشود که آنها از خدا بیشتر می ترسند یا از مردم. در سوره بقره ذیل «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (آیه ۷۴) وجوهی که محتمل

است ذکر کرده ایم.

وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ: و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب ساختی. حسن می گوید: این جمله را بخاطر کراهتی که از امر خدا داشتند، نگفتند بلکه بواسطه ترسی که بر آنها مستولی شده بود، گفتند و این طبیعی بشر است. ممکن است این جمله در حقیقت، سؤالی برای فهمیدن باشد نه برای انکار کردن و سؤالشان بخاطر این بود که به دنیا دل بسته بودند و نعمتهای آنها را ترجیح می دادند. در هر صورت، اگر این مطلب را نمی گفتند، بهتر بود.

لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ. چرا ما را مهلت ندادی که به مرگ خویش جان بدهیم و طعمه شمشیر دشمنان نشویم؟! سپس خداوند اعلام می کند که دنیا با همه منافع و زرق و برقی که دارد، در برابر آخرت اندک است و می فرماید.

قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ. ای محمد، به اینان بگو. منافع دنیا که مورد تمتع انسان است، باقی نمی ماند.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا. و آخرت برای اهل تقوی بهتر است.

ابن عباس گوید. «فتیل» چرکی است که انسان میان انگشتان فتیله کند و بدور اندازد یعنی شما به اندازه این مقدار ناچیز هم ظلم نمی بینید تا چه رسد به بیشتر از آن! برخی گفته اند. «فتیل» آن رشته ای است که در شکاف هسته قرار دارد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۶

[سوره النساء (۴): آیات ۷۸ تا ۷۹] ... ص : ۲۴۶

اشاره

أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً (۷۸) ما

أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَيِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْناکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ کَفى بِاللَّهِ شَهِيداً (۷۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۴۶

هر جا باشید، مرگ شما را فرا می گیرد، اگر چه در برجهای محکم و مرتفع باشید و اگر بآنها نیکی برسد، گویند: از جانب خداست و اگر به آنها بدی برسد گویند:

از جانب تست. بگو: همه از جانب خداست پس شان این مردم چیست که از فهم حدیث قرآن دورند؟! هر نیکی بتو رسد، از جانب خدا و هر بدی بتو رسد از خود تست و ترا برای مردم بعنوان رسالت فرستاده ایم و گواهی خداوند کافی است.

---

(۱)- آیه ۷۸ و ۷۹ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیه ۷۸ ... ص : ۲۴۷

قرائت ... ص : ۲۴۷

روایت شده است که طلحه بن سلیمان که از قرای غیر معروف است «یدرککم الموت» را برفع خوانده است. اگر چه این قرائت ضعیف است لکن وجهی هم دارد و آن این است که از «یدرککم» فاء حذف شده باشد. نظیر:

من یفعل الحسنات اللّه یشکرها و الشر بالشر عند اللّه مثلان

که «فاللّه یشکرها» بوده است. یعنی کسی که کارهای نیکو انجام دهد، خداوند پاداش آنها را می دهد و پاداش بدی پیش خدا مثل بدی است.

لغت ... ص : ۲۴۷

بروج: جمع برج، اصل این کلمه بمعنای ظاهر شدن است مثل: «تبرجت المراه» یعنی زن محاسن خود را آشکار کرد. برج: گشادی چشم و آشکاری آن است و علت اینکه به بارو، برج گفته اند، ظهور و آشکاری آن است.

مشیده: بنایی که با گچ تزیین شده. شید: گچ. شید: بلند کردن ساختمان.

علت اینکه به گچ، شید گفته می شود این است که وسیله بلندی ساختمان می شود.

فقه: فهم. فقیه: دانا و در اصطلاح، دانای بعلم دین. تفقه: آموختن فقه.

اعراب ... ص : ۲۴۷

این: متضمن معنای شرط، خواه با ما همراه باشد یا همراه نباشد. این کلمه بمعنای «هر جا» و برای استغراق اماکن است. همانطوری که «متی» بمعنای «هر جا» و برای استغراق ازمنه است. علت اینکه در اینجا «اینما» متصل نوشته می شود و در «أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ» (سوره اعراف ۳۷) جدا نوشته می شود این است که «ما» زائده است و بهمین جهت از «این» جدا نوشته شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۸

مال هؤلاء: بقدری این استعمال زیاد شده که توهم کرده اند «ل» متصل به «ما» و هر دو یک حرف هستند و آن را از ما بعد خود جدا نوشته اند. وقف بر لام جایز نیست که حرف جر است.

مقصود ... ص : ۲۴۸

سپس خداوند متعال، آنها را مخاطب ساخته، می فرماید:

أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ: در هر جا باشید، مرگ بر شما نازل می شود و گریبان شما را می گیرد.

وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ: اگر چه در برجهای محکم باشید.

۱- مجاهد و قتاده و ابن جریج گویند: منظور از برجها، قصرهاست.

۲- سدی و ربیع گویند: منظور برجهایی است که در آسمان بنا شده باشند.

۳- برخی گفته اند: منظور برجهای آسمانی است (که خورشید در آنها قرار می گیرد و دوازده تاست) ۴- جبایی گوید: منظور خانه هایی است که بر حصارهای مستحکم بنا شده اند.

۵- ابن عباس گوید: منظور حصارها و قلعه هاست.

این پنج عقیده در باره بروج است. در باره «مشیده» نیز اقوالی است:

۱- عکرمه گوید: بمعنای گچکاری شده است ۲- ابو عبیده گوید: بمعنای تزیین شده است ۳- زجاج گوید: بمعنای مرتفع و

بلند است.

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اگر: نیکی به آنها برسد،

گویند از جانب خداوند است.

در باره کسانی که این گفتار از ایشان، نقل شده، اختلاف است:

۱- زجاج و فراء گویند: آنها یهود بوده اند که می گفتند: از روزی که این مرد بشهر ما وارد شد، مزرعه ها و میوه های ما دچار نقص شده اند. پس مقصود اینست که اگر به فراوانی نعمت، برسند می گویند: از جانب خداست و اگر دچار قحطی و خشکسالی شوند، می گویند: از شومی محمد (ص) است چنانچه در باره قوم موسی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۹

است که «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ.» (سوره اعراف ۱۳۱ یعنی اگر چیز ناگواری بآنها می رسید. موسی و همراهانش را به فال بد می گرفتند) بلخی و جبایی هم این مطلب را ذکر کرده اند و از حسن و ابن زید نیز روایت شده است.

۲- از ابن عباس و قتاده، روایت شده است که: آنها عبد اللَّه بن ابی و یارانش بودند که در روز «احد» از جنگ، تخلف کردند و به آنهایی که در میدان جنگ کشته شده بودند: گفتند: «لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا» (سوره عمران ۱۵۶ یعنی: اگر پیش ما بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند. پس مقصود این است که: اگر ظفر و غنیمتی به آنها برسد، گویند: از جانب خداست و اگر ناراحتی و شکستی دامنگیرشان شود، به محمد (ص) گویند: از بدی تدبیر تست.

۳- برخی گفته اند: هم شامل یهود می شود و هم شامل منافقان و همین صحیح تر است.

۴- برخی هم گفته اند: حکایت از حال کسانی است که ذکر آنها در آیه پیش گذشت و اعتراض می کردند که: پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب

ساختی. بنا بر این مقصود این است که اگر به اینها خیری برسد، گویند: از جانب خداست.

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ: اگر بدی به آنها برسد، گویند: از جانب تست.

ابن عباس و قتاده گویند: «حسنه و سیئه» هر چیزی است که در آشکار و نهان به انسان برسد و بمعنای سختی و آسایش، نعمت و مصیبت و فراوانی نعمت و قحطی است.

حسن و ابن زید گویند: منظور از سیئه، کشته شدن و شکست و منظور از حسنه، پیروزی و غنیمت است.

قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: ای محمد (ص) به ایشان بگو: مرگ و زندگی و فراوانی و قحطی همه از جانب خداوند و به قضا و قدر اوست و هیچکس قادر بر رد قضا و قدر او نیست.

او مردم را به این پیش آمدها مبتلا می کند تا به سبب شکر بر نعمت و صبر و بلا در معرض پاداش او قرار گیرند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۰

فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ: شان این منافقان چیست؟

لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً: که بفهم معنای قرآن نزدیک نیستند زیرا بواسطه اعراض از قرآن و کفر، از آن دور شده اند.

برخی گفته اند: یعنی حقیقت آنچه خداوند خبر می دهد که همه چیز از جانب اوست، درک نمی کنند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۱

بیان آیه ۷۹ ... ص : ۲۵۱

اعراب ... ص : ۲۵۱

رسولا: منصوب به «ارسلناك» و ذکر آن برای تاکید است زیرا خود «ارسلناك» دلالت دارد بر اینکه او رسول است.

شهیدا: تمیز. معنای «من» در «من حسنه و من سیئه» بیان معنای «ما» است و اگر می گفت: «ان اصابك من حسنه فمن اللّه» حرف «من» زاید بود و معنایی نداشت.

مقصود ... ص : ۲۵۱

ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ: هر نیکی که بتو رسد، از خداست.

۱- زجاج گوید: خطاب به پیامبر و منظور امت است.

۲- قتاده و جبایی گویند: خطاب به انسان است و منظور از «حسنه» نعمت دین و دنیاست که از خداوند می باشد.

وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ: هر بدی که به تو رسد، از خود تست.

۱- ابن عباس گوید: «حسنه» غنیمت جنگ بدر و «سیئه» شکست روز احد است.

۲- ابو مسلم گوید: مقصود این است که در جنگ بدر کوشش کردند و از خداوند اطاعت نمودند و خدا به آنها پیروزی داد و در جنگ احد، خداوند را مخالفت کردند و میان آنها تفرقه افتاد و شکست خوردند.

۳- ابو العالیه گوید: حسنه، طاعت و سیئه، معصیت است.

۴- ابو العلم گوید: این آیه، نظیر «جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ مِثْلُها» است (سوره شوری ۴۰ یعنی جزای بدی، بدی دیگری است مثل آن)
۵- حسن و جمعی از مفسران گویند: حسنه، نعمت و آسایش و سیئه، قحطی،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۲

بیماری، بلا، سختی ها و گرفتاریهایی است که به سبب معصیتهایی که مرتکب می شوند، به آنها می رسد. بلاها گاهی از لطف خداوند و گاهی کیفرند. علت اینکه: بلاها را «سیئه» نامیده، تنفر طبع آدمی از آنها و مجاز است و گرنه بلاها کارهایی پسندیده

هستند و قبحی ندارند. بنا بر این منظور این است که: صحت و سلامت و رزق و همه نعمتهای دینی و دنیوی که بتو می رسند، از خدا هستند و محنتها و سختیها و دردها و مصیبتهایی که بر اثر گناهانی که مرتکب شده ای بتو می رسند از خودت هستند. چنان که می فرماید:

«وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (سوره شوری ۳۰ یعنی مصیبتهایی که به شما می رسند، نتیجه کردار شماست) و «فَمِنْ نَفْسِكَ» یعنی «فبذنبک» (بگناه توست) ابو القاسم بلخی آیه را اینطور تفسیر می کند: هر مصیبتی که به انسان مکلف برسد، کفاره گناه صغیره یا کیفر گناه کبیره یا تنبیهی است که بواسطه قصوری از او، دامنگیرش می شود. پیامبر گرامی فرمود: هر خراشی که بوسیله خاری پیش آید و هر پاره شدن رگی و هر لغزش پایی از گناه است و آنچه خداوند عفو می کند، بیشتر است» برخی گفته اند: «فَمِنْ نَفْسِكَ» یعنی «من فعلك» (از کردار تست).

علی بن عیسی گوید: آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند رنجی متوجه انسان نمی سازد مگر از راه لطف یا کیفر، زیرا مصیبتها هر گاه همگی بر اثر گناه انسان باشند، یا کیفرند یا جنبه تادیبی دارند.

وَ أَرْسَلْناكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا: و تو را برای مردم بعنوان پیامبری فرستادیم و این خود حسنه ای است و مخالفت تو سیئه و زشت خواهد بود و خداوند برای شهادت، کافی است.

در معنای اتصال این جمله به سابق گفته شده است که: هر چه به آنها برسد از شومی گناهان ایشان است و تو پیامبری هستی که طاعتت طاعت خدا و معصیتت، معصیت خداست. بتو نباید فال بد زده شود چه همه نیکی ها در

تست.

وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً: خداوند برای شهادت بر رسالت تو کافی است. برخی گفته اند:

یعنی خداوند برای شهادت بر نیک و بد بندگان کافی است، بنا بر این، هدف جمله، این است که مردم را به نیکی راغب سازد و از بدی بترساند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۳

[سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۱] ... ص : ۲۵۳

اشاره

مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً (۸۰) وَ یَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ وَ اللَّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلاً (۸۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۵۳

هر که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که روی گردان شود، ترا حافظ و نگهبان، بر ایشان نفرستاده ایم و می گویند: اطاعت می کنیم و چون از پیش تو می روند، گروهی از آنان غیر از آنچه تو می گویی در موقع شب می اندیشند و خداوند اندیشه شبانه آنها را می نویسد، پس از ایشان اعراض و بر خدا توکل کن و خداوند برای اعتماد جستن به او کافی است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۸۱ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۴

بیان آیه ۸۰ و ۸۱ ... ص : ۲۵۴

قرائت ... ص : ۲۵۴

ابو عمرو و حمزه «بیت طائفه» را به ادغام تاء در طاء خوانده و دیگران تاء را ظاهر کرده اند. ادغام تاء در طاء نیکوست، زیرا هر دو از یک ناحیه ادا می شوند. لکن ادغام طاء در تاء صحیح نیست زیرا طاء در موقع تلفظ، غلیظتر و با اطباق بیشتری ادا می

شود. پس همانطوری که ادغام حروف کم صداتر در حروف پر صداتر نیکوست، عکس آن نیز ناپسند است. کسانی که این دو حروف را در یکدیگر ادغام نکرده اند، بخاطر جدایی آنها و اختلاف مخرج آنهاست.

لغت ... ص : ۲۵۴

مبرد گوید: تبییت، یعنی تدبیر چیزی در شب، عبیده بن هشام گوید:

اتونی فلم ارض ما بیتوا و کانوا أتونی لامر نکر

یعنی پیش من آمدند و من از آنچه شبانه تدبیر کرده بودند راضی نشدم و آنها برای امر ناپسندی پیش من آمده بودند و بیوت: چیزی است که صاحب آن برای آن بیتوته کند و تبییت: آمدن دشمن در شب. بنا بر این اصل معنای تبییت احکام چیزی است در شب.

اعراب ... ص : ۲۵۴

فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً: جواب جزاء است به تقدیر: «و من تولی فلیس علیک باس لانک لم ترسل علیهم حفیظا» طاعه: مبتداست و خبر آن محذوف است یا خبری است که مبتدای آن حذف شده یعنی: «عندنا طاعه» یا «امرنا طاعه» اگر به تقدیر: «تطیع طاعه» منصوب شود جایز است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۵

مقصود ... ص : ۲۵۵

سپس خداوند مردم را بطاعت پیامبر ترغیب کرده، می فرماید:

مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ: هر کس طاعت پیامبر کند، طاعت خدا کرده است، زیرا اگر چه بواسطه اینکه با اراده پیامبر موافقت کرده، طاعت پیامبر کرده است، لکن در حقیقت اطاعت خدا کرده، زیرا مطابق امر و اراده اوست. البته یک امر از دو امر نیست چنان که یک فعل از دو فاعل نیست.

وَ مَنْ تَوَلَّی: هر کس اعراض کند و اطاعت نکند.

فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً: ابن زید گوید: یعنی ترا نفرستاده ایم که آنها را از اعراض حفظ کنی و با سلام مجبور سازی وی گوید: بنا بر این، باید این مطلب مربوط به آغاز بعثت پیامبر باشد، چنان که در جای دیگر می فرماید: «إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ» (سوره شوری ۴۸ یعنی تنها بر تو رسانیدن است) سپس بعداً امر بجهاد می کند.

برخی گفته اند: یعنی ترا نفرستاده ایم که آنها را از ارتکاب معصیت حفظ کنی.

این آیه، خاطر پیامبر را نسبت به روی گردان بودن مردم، تسلی می دهد و در عین حال شان پیامبر را بزرگ شمرده، می گوید: طاعت او طاعت خداست.

پس از آن این مطلب را بیان می کند که منافقان، بظاهر مطیع و بباطن عاصی هستند، میفرماید:

وَ یَقُولُونَ طاعَةٌ: حسن و سدی و ضحاک گویند: یعنی منافقین می گویند: روش

ما طاعت است.

برخی گفته اند: منظور مسلمانان است که از آنها حکایت کرد که از مردم مثل خدا یا شدیدتر، می ترسند و اکنون از آنها حکایت می کند که می گویند: امر ترا اطاعت می کنیم.

فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ: حسن و قتاده گویند: یعنی هر گاه پیش از تو می روند، شما را تکذیب می کنند و شبها چیزهایی غیر از آنچه شما می گویید، در پیش می گیرند و می اندیشند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۶

ابن عباس و قتاده و سدی گویند: یعنی در شب آنچه گفته اند تغییر می دهند چه در دل تصمیم داشته اند که از اوامر و نواهی تو سرپیچی کنند.

ابو عبیده و قتیبی گویند: یعنی شبها بر خلاف آنچه روزها بتو می گویند و اظهار می دارند، می اندیشند.

وَ اللَّهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ: و خداوند تدبیرهای خائنانه ایشان را در لوح محفوظ، ثبت می کند تا آنها را کیفر دهد.

زجاج گوید: یعنی آنها را می نویسد تا در قرآن بر تو نازل سازد.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ: دستور می دهد که پیامبر از آنها اعراض کند و به آنها کاری نداشته باشد و کار آنها را مخفی و پوشیده بدارد تا اسلام، استقرار یابد.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: و کار خود را بخدا واگذار و به او اعتماد کن.

وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا: خداوند برای حفظ تدبیری که به او واگذار می کنی، کافی است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۷

[سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۳] ... ص : ۲۵۷

اشاره

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً (۸۲) وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ

مِنْهُمْ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلاَّ قَلِيلًا (۸۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۵۷

آیا در باره قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، در آن اختلافی فراوان می یافتند. و هنگامی که ایشان را خبری از امنیت یا ترس و ناامنی برسد، آن را منتشر می سازد و اگر آن را به پیامبر و اولو الامر، رد می کردند، آنهایی که از ایشان پرسش می کنند، می فهمیدند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی، شیطان را پیروی می کردند.

---

(۱)- آیه ۸۲ و ۸۳ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۸

بیان آیه ۸۲- ۸۳ ... ص : ۲۵۸

لغت ... ص : ۲۵۸

تدبر: نظر در سرانجام کارها و تدابر: تقاطع و دشمنی است. فرق میان تدبر و تفکر این است که: تدبر، نظر در سرانجام ولی تفکر، نظر در دلایل است.

اختلاف: امتناع دو چیز از اینکه جای یکدیگر را بگیرند مثل سیاهی و سفیدی که این امتناع ذاتی آنهاست و مثل رفتن در جهات مختلف.

اذاعوا: از مصدر اذاعه بمعنای تفریق. تبع هنگام ورود به مدینه گفت،

و لقد شربت علی براجم شربه کادت بباقیه الحیات تذیع

یعنی سرچشمه براجم، آبی نوشیدم که نزدیک بود باقی حیات را از من جدا گرداند چه زالویی در گلویش گیر آمده بود که نفس کشیدن را مانع می شد. اذاعه و اشاعه و افشاء اظهار و اعلان و همه بیک معنی و ضد کتمان و اسرار و اخفاء هستند.

استنباط: استخراج، خارج کردن هر چیزی برای اینکه بدیده سر یا بدیده چشم مشاهده گردد و نبط آبی است که از چاه خارج می گردد.

مقصود ... ص : ۲۵۸

اشاره

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ: آیا یهود و منافقان در باره قرآن که در آن خلل و تناقضی نیست، نمی اندیشند، تا بدانند که حجتی قاطع است؟

برخی گویند: یعنی بیندیشند تا بدانند که برآوردن مثل آن قدرت ندارند و معتقد شوند که سخن خلق نیست.

برخی گویند: یعنی در باره آن اندیشه کنند تا پی برند که معنای آن منظم و احکام آن متناسب است و اجزاء آن بصدق یکدیگر گواهی می دهند و عبارات آن دلنشین است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۹

برخی گویند: یعنی در باره آن دقت کنند تا بدانند که چگونه بر انواع حکمتها احاطه دارد و به نیکی ها امر و از بدیها نهی می کند و

دریابند که قرآن، خبری است که مخبر آن راستگو است و انسانها را بسوی مکارم اخلاق فرا می خواند و بر نیکی و زهد تشویق می کند، الفاظ آن فصیح و نظم آن دلپسند و معنای آن درست است، بنا بر این با توجه به این مزایا در می یابند که این کتاب مقدس، بر خلاف سخن بشر است.

بنظر ما بهتر این است که همه این معانی را گرد آوریم و آنها را یک جا از آیه، مستفاد بدانیم زیرا هر کس با تدبر در آیه بنگرد، همه این معانی را درک می کند.

وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ: اگر قرآن کلام خدا نبود، یعنی اگر سخن پیامبر بود یا بشری او را تعلیم می داد، چنان که مخالفان می پنداشتند.

لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً: اختلاف بسیاری در آن می یافتند. در باره این جمله اقوالی است:

۱- قتاده و ابن عباس گویند: یعنی در قرآن تناقض و اختلاف از لحاظ حق و باطل می یافتند.

۲- زجاج گوید: یعنی در خبرهای قرآن از اسرار درون ایشان، اختلاف می یافتند.

۳- ابو علی گوید: یعنی سخن قرآن یک نواخت نمی یافتند بلکه مشتمل- می یافتند بر سخن بلیغ و نارسا.

ابن عباس گوید: در قرآن تناقض، بسیار می دیدند زیرا کلام بشر، هنگامی که طولانی می شود و متضمن معناهایی باشد که قرآن متضمن است از تناقض میان معانی و اختلاف میان الفاظ، خالی نخواهد ماند. لکن کلام خدا از همه این نقایص، مبری است. چنان که می فرماید: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» (سوره فصلت ۴۲ یعنی دست باطل بدامن قرآن نمی رسد نه از پیش رو و نه از پشت سر).

معانی که از این آیه استفاده می شوند.

۱-

تقلید باطل است و در باره اصول دین نباید طوق تقلید را بگردن افکند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۰

زیرا این آیه مردم را تشویق به تفکر و تدبر می کند.

۲- از این آیه می فهمیم که قول «حشویه» «۱» که گمان می کنند قرآن را جز به

---

(۱)- از بیان مؤلف در باره «حشویه» و اشاره اجمالی که به طرز فکر آنها شده، می توان تا حدی آنها را شناخت، لکن در باره این گروه، مطالب و نظراتی ذکر شده است که بد نیست خوانندگان محترم، تا حدی با این مطالب، آشنایی پیدا کنند.

سبکی در شرح اصول ابن حاجب گوید: حشویه طایفه ای می باشند که از راه راست، گمراه گردیده و آیات الهی را بر آنچه ظاهر امر حاکی است تفسیر کنند و معتقدند که مراد ایزدی هم همان است که آنان استنباط کرده اند.

بدین نام نامیده شده اند برای آنکه در حلقه درس حسن بصری بودند، حسن سخنانی از آنها شنید که با مذهب اسلام مخالف بود. فرمان داد تا آنها را به «حشاء» حلقه درس برند. این شد که آنان را به حشاء نسبت دادند و آنها را حشویه (بفتح شین) خواندند.

و برخی گفته اند که چون جمعی از این طایفه، مجسمه هستند، خود هر چه هستند، باشند. اما چون جسم حشو است، بر این قیاس آنها را حشویه (به سکون شین) نامیدند.

برخی گفته اند: مراد بحشویه، طایفه ای هستند که بحث در آیات صفات را جایز ندانند، زیرا گویند:

ما از اجراء آن آیات، بر حسب ظاهر معذوریم ولی بدانچه خدای متعال فرموده، معتقدیم و جزم داریم که مراد الهی معنی ظاهر آیات نیست و تأویل آن آیات

را بخداوند واگذار کنند.

برخی دیگر گفته اند: که آنان گروهی هستند که می گویند جایز است خدای متعال با ما به مهملات خطاب کند و حشو را بر دین اطلاق کنند، چه گویند که دین ماخوذ از کتاب و سنت است و این دو حشو، واسطه بین حق و پیمبر و مردم باشند.

صفدی در آنجا که چهار مذهب اهل سنت را دسته بندی می کند، می گوید: غالب حنفیان معتزله اند و غالب شافعیان اشعریند و غالب مالکیان قدریه اند و غالب حنبلیان از حشویه هستند و چنان که معروف است قشری ترین مذاهب اهل سنت همان حنبلیان هستند که بیش از سایرین بظواهر قرآن تمسک می جویند. بعدها کلمه حشویه، مانند یک صفت ذم، برای بسیاری از فرق بکار رفته است.

لغتنامه دهخدا پس از شرحی در باره ورود فلسفه یونان، بدنیای اسلام، می گوید: تا پیش از قرن سوم که این فلسفه، وارد دنیای اسلام نشده بود، همه مسلمین قابل به رؤیت خدا و ملائکه بودند و آیات قرآن را بر طبق ظاهر آن معنی می کردند: همچون نشستن خدا بر تخت و گذشتن وی از برابر صفوف ملائکه. لکن بعدها معتزله و سایر پیروان فلسفه از وجود کلمه روح و مانند آن در قرآن استفاده نموده، آن را با موجودات متافیزیک فلسفه یونان تطبیق کردند و وجود عالم متافیزیک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۱

تفسیر پیامبر نمی توان فهمید، اشتباه است و زیرا دعوت به تفکر و تدبر در باره قرآن، مستلزم این است که شخص بتواند مستقلا معنای آن را درک کند.

۳- این آیه دلالت دارد بر اینکه. اگر قرآن از جانب خداوند نبود، از اختلاف و تناقض خالی نبود.

(در اسلام

انـدک انـدک پـذیرفته شد و ملائکه و روحانیات، از موجودات عالم شـناخته شدند و بنا بر این قابلیت رؤیت آنها سـلب شد و کسانی که طبق اصول متبع قدیم و صدر اسـلام، قائل به تجسم بودند به نامهای مجسـمه و اهل الرویه و حشویه خوانده شدند و عقاید ایشان مورد تحقیر قرار گرفت.

معلوم نیست نویسـنده یا نویسندگان این مطالب، تا چه حد در باره این مطالب تحقیق و بررسی و چنین نظری را ابداع کرده اند بـا توجه به اینکه آنچه در این بـاره از منـابع دیگر، نظیر: کشـاف اصـطلاحات الفنون، تعریفـات جرجانی، الحور العین، المنیه و الامـل، آننـد راج، دایره المعـارف فریـد وجـدی، ملـل و نحل شهرسـتانی و ... که پاره ای از مطالب آنها را ما در اینجا از خود لغتنامه نقل کردیم، نقل کرده اند، چنین مطلبی را نمی رساند.

می توان حـدس زد که: حشویه، مسـلمانان صدر اسـلام نبوده اند، بلکه آنان نیز در همان دوره هایی پیدا شده اند که اشاعره و معتزله و ... ظهور کرده انـد. با ورود فلسـفه یونان بمهد اسـلام و باز شدن میدان بحث و مجادله و آمیزش مسـلمین با فرقه های دیگر، جهشـی در افکار مسـلمین پیـدا شـد و بسوی اینگونه مباحث و مجادلات کشانیـده شدند، بخصوص که با توجه به مأخذ لغتنامه، هیچکس چنین نظریه ای را اظهار نداشته است.

گذشـته از این، تعجب است که چگونه ادعا می کننـد که مسـلمین صـدر اسـلام با توجه بظواهر آیات قرآنی، قائل به تجسم و سـان دیـدن خـدا از فرشـتگان! و بر تخت نشسـتن او شـده بودنـد و بعـداً فلسـفه یونـان آنها را بسوی جهان متافیزیک، رهنمون گردید و یکباره افکار آنها را متوجه غیر مرئی بودن خدا

و روح و فرشته و ... گردید! ما به فلسفه یونان و اینکه مسلمانان، از این فلسفه، چه تحولات فکری بطور مثبت یا منفی پیدا کردند، کاری نداریم. این مطلب احتیاج به تحقیقاتی وسیع دارد و الا انسان را بهمان خطایی می کشاند که لغتنامه بسوی آن کشانیده شده است.

فعلا راه را با توجه به جنبه تفسیری کتاب، برای خوانندگان محترم نزدیک کرده، گوییم:

اگر بنای مسلمانان صدر اسلام، بر عمل بظاهر قرآن بوده، خود قرآن آیات صریح و قاطعی داشت که مرئی بودن و جسم بودن و اصولا شباهت خدا را از موجودات دیگر، اعم از جسمانی و غیر جسمانی سلب می کرد و مسلمانان را برای اعتقاد بغیر مرئی بودن خداوند و توجه بعالم متافیزیک کافی بود!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۲

۴- سخن متناقض، از فعل خداوند نیست زیرا اگر فعل او باشد، از جانب اوست نه از جانب غیر. اختلاف در کلام، بر سه قسم است:

اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت، و اختلاف قرائت. نوع دوم اختلاف، یعنی اختلاف تفاوت، بمعنای نیکی و زشتی و خطا و صواب و ... است سخنور حکیم،

(هنگامی که موسی بنا به توقع بنی اسرائیل در خواست کرد که خداوند خود را نشان دهد، خطاب آمد: «لَنْ تَرانِی» (اعراف ۱۴۳) یعنی هرگز مرا نمی بینی. در تفسیر مجمع البیان ذیل جمله:

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» (همان آیه) از ابن عباس نقل می کند که وی می گفت: یعنی هنگامی که نور خدا برای کوه تجلی کرد ... باید دانست که ابن عباس یکی از مفسران قرآن در صدر اسلام است.

صاحب تفسیر مجمع، می نویسد: علما اختلاف کرده اند در باره اینکه چرا موسی

از خداونـد مسألت کرد که خود را نشان دهد؟ حال آنکه می دانست که خداوند قابل رؤیت نیست. سـپس در پاسخ این سؤال مطالبی از کلیه مفسـران عموماً نقل می کنـد که نشان می دهد تا قرن شـشم که وی این مطالب را نگاشـته است، چه صـحابه و تابعین و چه غیر آنها نوعاً قائل بعدم رؤیت خداوند بوده اند.

بطور کلی قرآن کریم، با جمله «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» (سوره شوری ۱۱ یعنی هیـچ چیز مثل خدا نیست) و جمله «وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ» (سوره فاطر ۱۵ یعنی خداوند بی نیاز است) و جمله: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ» (سوره انعام ۱۰۳ یعنی چشمها او را ادراک نمی کنند) و ... هر گونه توهمی را از قبیل سان دیدن و بر تخت نشسـتن و ... برطرف و او را اول، آخر، مهیمن، سـمیع، بصـیر و ... معرفی کرد و بـدینترتیب مسـلمانان صـاحب فکر را دعوت کرد که: در باره خداونـد دقیقتر بیندیشـند و آیات متشابه تجسم، و ... را با توجه به این آیـات معنی کننـد. بنـا بر این اگر سـاده دلاـنی بودنـد که در بنـد آیـات متشابه تجسم، رؤیت و ... گرفتار بودنـد، روشـنگران و اندیشمندانی نیز بودند که از این پیچ و خمها پا را فراتر گذارده، خدا را برتر از «خیال و گمان و وهم و از هر چه گفته و شـنیده و دیده اند» شـناخته بودند. بخصوص که: رهبری شخص پیامبر و سپس جانشینانش ضمن بیانات شیوا و ادعیه پر مغز خود، راه را به روی مسـلمانان می گشود. تنها بررسـی خطبه های توحیـدی نهج البلاغه، کافی است که اهمیت فکر واقعی اسلامی را در این مسائل، بخوبی نشان دهد و ثابت کند

که نهج البلاغه، از لحاظ بررسی و طرح مسائل فلسفی و متافیزیکی سه قرن بر ورود فلسفه یونان بدنیای اسلام، سبقت دارد و همین امر برخی را دچار شک و تردید کرده که شاید این سخنان پس از ورود فلسفه یونان بدنیای اسلام، دیگران گفته و بعلی نسبت داده اند، که این مطلب نیز اساسی ندارد و سخنان علی تالی تلو قرآن و قابل اشتباه کاری نیست (رجوع شود بمکتب اسلام سال ۱۱ مقالات جناب آقای مطهری زیر عنوان سیری در نهج البلاغه)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۳

سخن خود را از خطا و زشتی دور، نگاه می دارد. بدیهی است که در قرآن کریم، این نوع اختلاف، وجود ندارد، همانطوری که تناقض که نوع اول اختلاف است، نیز وجود ندارد. اما اختلاف قرائت و تلاوت، نظیر اختلافی که در وجوه قرآن است و اختلافی که در تعداد آیات و سوره ها وجود دارد و اختلافی که میان احکام، از لحاظ ناسخ و منسوخ وجود دارد، اینگونه اختلافات، در قرآن موجود است و همه آنها حق و صواب هستند.

برخی می گویند: اینکه در قرآن، تناقضی وجود ندارد، دلیل است بر اینکه قرآن سخن خداست، زیرا اگر چنین نبود خداوند در این آیه به آن استدلال نمی کرد و اگر استدلال نکرده بود، ممکن بود کسی بگوید: چه مانعی دارد که گوینده سخن طوری دقیق شده باشد که آن را از تناقض، منزه کرده باشد. لکن واضح است که بنا- بر این استدلال، هنگامی می توان عدم تناقض را جهت اعجاز قرآن دانست که یقین داشته باشیم که پیامبر راست گفته و قرآن سخن خداست.

پس از این آیه، خداوند مجدداً

به شرح حال آنها پرداخته، می فرماید:

وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ: هر گاه به منافقان یا بقولی مسلمانان ضعیف و زبون، خبری برسد که حاکی از یورش دشمن به مدینه باشد و ایجاد ترس کند یا حاکی از پیروزی مؤمنان بر دشمن باشد و ایجاد امنیتی کند.

أَذاعُوا بِهِ: این خبر را در میان مردم منتشر می کنند، بدون اینکه به صحت آن یقین داشته باشند.

خداوند از انتشار اینگونه اخبار کراهت دارد، زیرا خواه ناخواه منتشر کنندگان آن از دروغگویی مصون نخواهند بود و همچنین اخبار وحشت آور، مردم

(آیا نهج البلاغه علی را نویسنده یا نویسندگان محترم لغتنامه، مربوط به بعد از قرن سوم و عصر ورود فلسفه بمهد اسلام می دانند یا قبل؟ اگر مربوط به قبل می دانند- که حتماً هم چنین است- چه خوب است در باره مسائل تحقیق بیشتری بعمل بیاورند یا لا اقل چه خوب بود مدارك استنباطات خود را در اختیار ما قرار می دادند!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۴

مؤمن را دچار ترس و نگرانی می سازد. سپس می فرماید:

وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ: اگر سکوت می کردند تا پیامبر و اولو الامر- که بقول امام صادق (ع) ائمه معصومین هستند- اظهار می کردند، دیگران هم اطلاع حاصل می کردند.

اختلاف در باره اولو الامر ... ص : ۲۶۴

۱- سدی و ابن زید و ابو علی و جبایی گویند: اولو الامر، فرماندهان سریّه ها- جنگهایی که پیامبر در آنها حضور نداشت- و والیان هستند.

۲- حسن و قتاده و دیگران گویند: اولوا الامر، علما و فقهای ملازم پیامبر بوده اند، زیرا آنان اگر از حقیقت آن اخبار وحشتناك از پیامبر سؤال می کردند، علم پیدا می کردند. زجاج نیز همین نظر را

اختیار کرده است.

ابو علی جبایی گوید: این نظر صحیح نیست، زیرا اولو الامر به کسانی گفته می شود که زمامدار مردم باشند.

لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ: ۱- زجاج گوید، یعنی آنان که در پی استخراج خبر هستند، می فهمند.

۲- ابن عباس و ابو العالیه گویند: یعنی آنان که در تجسس آن هستند.

۳- ضحاک گوید: یعنی آنها که در جستجوی خبر هستند.

۴- عکرمه گوید: یعنی آنان که از اخبار سؤال می کنند. وی گوید: استنباط خبر، یعنی سؤال کردن آن از پیامبر.

بدیهی است که همه این معانی به یکدیگر نزدیک هستند.

مِنْهُمْ: این ضمیر، بقولی به اولو الامر برمی گردد، چنان که ظاهر کلام همین است و بقولی به منافقان یا مسلمانان ضعیف برمی گردد.

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ: اگر الطاف خداوند و رحمتش شامل حال شما نمی شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۵

اقوال ... ص : ۲۶۵

۱- ابن عباس گوید: فضل خدا اسلام و رحمتش قرآن است.

۲- ضحاک و سدی و جبایی گویند، فضل خدا پیامبر و رحمتش قرآن است.

۳- از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت شده است که: فضل و رحمت خدا یعنی پیامبر (ص) و علی (ع).

لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ إِلَّا قَلِیلًا: جز گروه کمی، از شیطان پیروی می کردید.

گفته اند: در این باره اقوالی است:

۱- در این کلام، تقدیم و تاخیر، روی داده است و استثناء از «أَذاعُوا بِهِ» است.

یعنی: اذاعوا به الاـ قلیلا (جز عده کمی سایرین اخبار را نسنجیده و نفهمیده، در میان مردم منتشر می سازند) این قول از ابن عباس است. مبرد و کسایی و فراء و بلخی و طبری نیز همین قول را اختیار کرده و گفته اند: این قول بهتر است زیرا شایع کردن نیز

بیشتر از استنباط است.

۲- استثنا از: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» است، یعنی آنهایی که در صدد استنباط خبر هستند- جز کمی از آنان- می دانند این قول را اکثر اهل لغت، اختیار کرده اند.

۳- این جمله را باید طبق ظاهر آن معنی کرد، بدون اینکه تقدیم و تاخیری در آن اتفاق افتاده باشد. منظور قرآن این است که: اگر لطف و رحمت خداوند شامل حال مردم نشده و بوسیله پیامبر و قرآن، آنان را براه راست دعوت نکرده بود، جز عده کمی از آنان، بقیه پیرو شیطان می شدند، چنان که پیش از بعثت پیامبر، چنین بود و اشخاص معدودی مثل: قس بن ساعده و زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و براء شنی و ابو ذر غفاری و طالبان دین، در برابر توده شیطان، اهل هدایت و خداپرستی بودند، این قول از انباری است.

۴- اگر فضل خدا و رحمتش به وسیله یاری و پیروزیهای پی در پی شامل حال شما نمی شد، از وسوسه هایی که شیطان به شما القا می کند و اندیشه های فاسدی که به ضعف و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۶

سستی و سستی اراده و کمی بصیرت، می انجامند، پیروی می کردید. تنها قلیلی از برجستگان اصحاب پیامبر که اهل بصیرت کامل و عزم راسخ هستند، از رحمت خدا مأیوس نمی شوند و در یاری خدا و درستی وعده اش تردید نمی کنند، اگر چه در تحقق آن گذشت زمان باشد. و خداوند داناتر است

نظم آیه: ... ص : ۲۶۶

در باره وجه اتصال: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ..» به سابق اختلاف شده است:

۱- این آیه متصل است به «يَقُولُونَ طاعَةٌ» زیرا خداوند بر اسرار باطنی منافقان، آگاه است

و این آگاهی بخاطر این است که او «علام الغیوب» است و اگر بخاطر چیزی دیگر بود، خبر با واقع مطابقت نمی کرد.

۲- این آیه متصل است به «وَ أَرْسَلْناکَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً» (آیه ۷۹) در آن آیه، بیان داشت که پیامبر فرستاده خداست و در این آیه، دستور می دهد که در باره معجزه اش یعنی قرآن، تامل کنند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۷

[سوره النساء (۴): آیات ۸۴ تا ۸۵] ... ص : ۲۶۷

اشاره

فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً (۸۴) مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقِیتاً (۸۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۶۷

پس در راه خدا جنگ کن، تکلیفی جز نسبت به نفس خود نداری. و مؤمنان را تشویق کن. شاید خداوند از فشار کافران جلوگیری کند و خداوند عذاب و کیفرش سخت تر است.

کسی که شفاعتی نیکو کند، برایش بهره ای از آن است و کسی که شفاعتی ناپسند کند، برایش سهمی از آن است و خداوند بر هر چیزی تواناست.

---

(۱)- آیه ۸۴ و ۸۵ سوره چهار نسأ جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۸

بیان آیه ۸۴ ... ص : ۲۶۸

لغت ... ص : ۲۶۸

نکول: خودداری کردن از کاری بجهت ترس. نکال، چیزی که عبرت برای دیگران قرار گیرد و تنکیل: عقوبت و کیفر.

مقصود ... ص : ۲۶۸

اشاره

در این آیه، مجدداً امر بجهاد کرده، می فرماید:

فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ: در راه خدا جهاد کن.

در باره «فاء» گفته اند: دو قول است:

۱- جواب است از: «وَ مَنْ یُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ ...» (آیه ۷۴) پس معنی این است: اگر اجر عظیم می خواهی، در راه خدا جهاد کن.

۲- متصل به: «وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ... (آیه ۷۵) این قول از زجاج است. یعنی در ترک جهاد، بهره ای نصیب تو نمی شود که آن را ترک کنی. این خطاب تنها متوجه پیامبر است و خداوند خود او را بجهاد در راه خدا امر می کند.

لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ: تو مسئول کار خود هستی و از کارهای دیگران ضرری بتو نخواهد رسید، پس تخلف منافقان از جنگ، ناراحت مباش که ضرر آن دامنگیر خودشان می شود.

وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ: مؤمنان را به جهاد تشویق کن.

عَسَی اللَّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا: شاید خداوند از سختگیری کافران منع کند.

حسن گوید: وقتی خداوند در کلام خود «عسی» (شاید) بگوید، منظورش وجوب و لزوم است زیرا هر گاه کریم مردم را نسبت بنویدی به طمع بیندازد، در حقیقت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۹

وعده قطعی بآنها می دهد. بنا بر این تطمیع خداوند به معنای تقویت یکی از دو طرف احتمال است نه بمعنای مساوی بودن دو طرف احتمال. نظیر آیه شریفه این جمله است:

اطع ربک فی کل ما امرک به و نهاک عسی ان تفلح بطاعتک یعنی: از اوامر و نواهی خدا اطاعت کن، شاید رستگار

شوی. (بدیهی است که «عسی» (شاید بمعنای شک نیست، بلکه وجوب و لزوم را افاده می کند.)

وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا: و خداوند دارای عذاب و کیفری سختتر است. این معنی از حسن و قتاده است. ابو علی جبایی گوید: تنکیل به معنای رسوایی است. برخی گفته اند: تنکیل کارهایی است که بدست مسلمین نسبت بآنان انجام شد، مثل اسیری، کشتن. خراب کردن خانه ها. و برخی گفته اند: بمعنای انتقام و هلاک کردن است.

داستان ... ص : ۲۶۹

کلبی گوید: چون در روز احد، ابو سفیان بمکه بازگشت، با پیامبر وعده گذاشت که در موسم بدر صغری که در بازاری در ماه ذی القعده بود، همدیگر را ملاقات کنند: چون روز موعود نزدیک شد، پیامبر دستور داد که مسلمانان به میعاد بروند و آنها سستی ورزیدند و به سختی کراهت نشان دادند، از اینرو خداوند، این آیه را فرستاد. پیامبر مردم مؤمن را برای جنگ بسیج کرد ولی کسی جز ۷۰ سوار با پیامبر حرکت نکرد. این عده به «بدر» آمدند و خداوند ایشان را از شر دشمن نجات داد و ابو سفیان ایشان را در نیافت و جنگی روی نداد و پیامبر اسلام و همراهان سالم بازگشتند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۰

بیان آیه ۸۵ ... ص : ۲۷۰

لغت ... ص : ۲۷۰

شفاعت: اصل این کلمه از شفع است که به معنای جفت و ضد وتر می باشد، چه در حقیقت کسی که برای دیگری وساطت می کند، خود را رفیق و دوم او قرار داده است.

شفیع به کسی گویند که ملک دیگری را ضمیمه ملک خود سازد.

شفاعت پیامبر ... ص : ۲۷۰

مسلمین در باره کیفیت شفاعت پیامبر در روز قیامت، اختلاف کرده اند:

معتزله و پیروان ایشان گویند: پیامبر، اهل بهشت را شفاعت می کند تا خداوند بر درجات ایشان بیفزاید.

دیگران گویند: پیامبر آن عده از گنهکاران امت را که خداوند از دینشان راضی است، شفاعت می کند تا بدان وسیله کیفر آنها ساقط شود.

کفل: بهره و نصیب. این کلمه از «اکتفلت البعیر» است (یعنی بر کوهان شتر گلیمی افکنده و بر او سوار شوند) در حقیقت در

موقع سوار شدن بر شتر، از همه پشت شتر استفاده نمی شود بلکه از قسمتی از آن، استفاده می شود.

ازهری گوید: کفل یعنی کسی که بخوبی سوار بر اسب نمی شود و اصل این کلمه «کفل» بمعنای عجز است و کفالت به نفس و مال نیز از همین است و کفل بمعنای مثل است.

مقیت: اصل این کلمه از «قوت» است و قوت، وسیله ای است که جان انسان را حفظ کند و مقیت، کسی است که بر حفظ جان و دادن قوت قدرت داشته باشد. چنان که شاعر گوید:

و ذی ضغن کففت النفس عنه و کنت علی مساءته مقیتاً

یعنی: صاحب کینه ای که خود را از او حفظ کردم و بر بدی او مقتدر بودم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۱

مقصود ... ص : ۲۷۱

اشاره

مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها: کسی که شفاعتی نیکو کند، برایش بهره ای از آن است.

وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها: و کسی که شفاعتی ناپسند کند، برای او گناهی از آن است.

معنای شفاعت ... ص : ۲۷۱

۱- کلبی و ابن عباس گویند: مقصود اصلاح میان دو نفر است و هر کس میان دو نفر اصلاح بدهد، از اینکار پاداش می برد و اگر کسی میان دو نفر سخن چینی کند، از اینکار گناه می برد.

۲- مجاهد و حسن گویند: شفاعت نیکو و شفاعت ناپسند، وساطت هایی است که مردم برای یکدیگر انجام می دهند. گویند: هر چه که وساطت در باره آن از نظر دین جایز باشد، شفاعت نیکو و هر چه از نظر دین، شفاعت و وساطت در باره آن جایز نباشد، شفاعت ناپسند خواهد بود و اضافه می کنند که: اگر کسی شفاعت نیکو کند، اجر می برد اگر چه شفاعتش پذیرفته نشود زیرا خداوند فرموده است: «وَ مَنْ یَشْفَعْ ...» و نفرموده است: «و من یشفع ...» (کسی که شفاعتش قبول شود ...) مؤید آن، این دو حدیث است: ۱-

«اشفعوا تؤجروا»

یعنی: شفاعت کنید تا پاداش بگیرید.

-۲

«من حالت شفاعته دون حد من حدود اللّه فقد ضاد اللّه فی ملکه و من اعان علی خصومه بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع»

یعنی: کسی که شفاعتش جلو یکی از حدود الهی، حایل شود، با خداوند در سلطنتش مخالفت کرده است و کسی که بدون علم بر نزاعی کمک کند، در غضب خداست تا وقتی که از اینکار جدا شود.

۳- ابو جبایی گوید: شفاعت نیکو دعای خیر برای مردم مؤمن و شفاعت ناپسند دعای بد در باره

ایشان است. وی اضافه می کند که: یهودیان در باره مردم مؤمن دعای بد می کردند و خداوند ایشان را از این کار، ترسانید.

۴- برخی گویند: شفاعت در اینجا این است که انسان در جهاد با دشمن، جفت و پشتیبان رفیق خود گردد، از این شفاعت، بهره دنیویش غنیمت و پیروزی اخرویش ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۲

اجر و پاداش است. و اگر در معصیتی با او جفت گردد، بهره دنیویش سرزنش و بهره اخرویش کیفر خواهد بود.

کلمه کفل بمعنای وزر است بقول حسن و قتاده، و بمعنای بهره و نصیب است بقول سدی و ربیع و همه اهل لغت. در هر صورت مراد این است که شفاعتهای ناپسند، برای انسان بهره ای از شر فراهم می آورند.

وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقِیتاً: خداوند بر هر چیزی تواناست

معانی مقیت از نظر مفسران ... ص : ۲۷۲

۱- سدی و ابن زید گویند: مقیت بمعنای مقتدر است.

۲- ابن عباس گوید: مقیت، کسی است که هر چیزی را از روی حساب می دهد و حساب آن را حفظ می کند.

۳- مجاهد گوید: بمعنای گواه است.

۴- نیز مجاهد گوید: بمعنای حساب کننده است.

۵- ابو علی جبایی گوید: مجازات کننده است زیرا خداوند جزای هر نیک و بدی را می دهد

نظم آیه ... ص : ۲۷۲

وجه اتصال این آیه، به سابق این است که: خداوند در آیه قبل فرمود: تو مسئول کار خود هستی و مسئولیت دیگران بگردن تو نیست از اینرو در اینجا می فرماید: مع الوصف تو بخاطر دعوت مؤمنان بسوی حق، همان اجر را داری که انسان از اینکه شفاعتی نیکو در باره کسی کند، بهره مند می شود. تا توهم نشود که اگر انسان بعمل دیگران مؤاخذه نمی شود، از عمل نیکوی دیگران هم بی بهره می ماند. این وجه از علی بن عیسی است.

و گفته شده است که: وجه اتصال این است که: هر گاه کسی خیری برای دیگری طلب کند و به او برسد، نصیبی هم بخودش می رسد و از آنجا که تو بر اثر دعوت بجهاد و تشویق مومنان نسبت به آن، برای ایشان طلب خیر کرده ای، بی نصیب نخواهی ماند.

قاضی گوید: بهترین وجهی که در اینباره گفته شده، همین است

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۳

[سوره النساء (۴): آيات ۸۶ تا ۸۷] ... ص : ۲۷۳

اشاره

وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶) اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً (۸۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۷۳

هر گاه شما را تحيت بگويند، شما به نيكوتر از آن تحيت بگوييد يا خود آن تحيت را رد كنيد، كه خداوند بر هر چيزى حساب كننده است.

خداوند كه جز او خدايى نيست، شما را تا روز قيامت كه شكى در آن نيست، جمع مى كند و كى راستگوتر از خداست؟

---

(۱)- آيه ۸۶ و ۸۷ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۴

بيان آيه ۸۶ ... ص : ۲۷۴

لغت ... ص : ۲۷۴

تحيت: سلام. شاعر گويد:

انا محيوك يا سلمى فحيينا و ان سقيت كرام الناس فاسقينا

يعنى: اى سلمى، ما ترا درود مى فرستيم، پس تو هم بر ما درود بفرست. و اگر مردمان كريم را سيرآب مى گردانى ما را سيرآب گردان.

حسيب: نگه دارنده هر چيزى بطورى كه هيچ چيز را مورد غفلت قرار ندهد.

این کلمه از حساب بمعنای شمردن است و کسی که این کلمه را بمعنای «کافی» دانسته، آن را از «حسبی کذا» (یعنی مرا کفایت می کند) گرفته است. زجاج گوید: معنای «حسیب» این است که: خداوند به هر چیزی، علم دارد و جزا، باندازه حساب می دهد و قول خداوند: «عَطاءً حِساباً» یعنی: عطای کافی (سوره نبأ ۳۶)

مقصود ... ص : ۲۷۴

وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها: خداوند به مسلمانان امر می کند که سلام مسلمان را، بصورتی بهتر از سلام خودش پاسخ بدهند و سلام غیر مسلمان را با «علیکم» پاسخ دهند نه بیشتر. بنا بر این «بِأَحْسَنَ مِنْها» مخصوص مسلمانان است.

أَوْ رُدُّوها: ابن عباس گوید: ردّ خود تحیت و سلام، بدون اضافه، برای اهل کتاب است.

بنا بر این هر گاه مسلمان بگوید: «السلام علیکم» در جوابش بگویید:

«علیکم السلام و رحمه اللَّه» و اگر بگوید: «السلام علیکم و رحمه اللَّه» در جوابش بگویید: «علیکم السلام و رحمه اللَّه و برکاته» و این تحیتی است بهتر از تحیت اول و آخرین حد سلام همین است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۵

سدی و عطا و ابن جریج و ابراهیم گویند: «أَوْ رُدُّوها» نیز برای مسلمانان است، بنا بر این هر گاه مسلمانی سلام کند، باید به صورتی نیکوتر از سلام خودش یا مثل آن

به او پاسخ داد. این گفتار، قویتر است، زیرا از پیامبر گرامی است که «هر گاه اهل کتاب بر شما سلام کنند، بگویید: «و علیکم».

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می فرمایند:

مقصود از «تحیت» سلام و هر کار نیکی است.

حسن گفته است که: مردی بر پیامبر گرامی داخل شد و گفت: «السلام علیک» پیامبر فرمود: «و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته» دیگری آمد و گفت: «السلام علیک و رحمه اللّه» پیامبر فرمود: «و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته» دیگری وارد شد و گفت: «السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته» و پیامبر فرمود: «و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته» عرض کردند: شما بر تحیت اولی و دومی افزودید، لیکن بر تحیت سومی چیزی نیفزودید. فرمود او چیزی از تحیت برای من باقی نگذاشت، از اینرو همان را به او بازگردانیدم.

واحدی باسناد خود از ابی امامه از مالک بن تیهان نقل کرده است که پیامبر گرامی فرمود: «کسی که بگوید «السلام علیکم» ده حسنه برایش نوشته می شود و کسی که بگوید: «السلام علیکم و رحمه اللّه» بیست حسنه برایش نوشته می شود و کسی که بگوید: «السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» سی حسنه برایش نوشته می شود».

إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ حَسِيباً: مجاهد گوید: یعنی خداوند بر هر چیزی نگهبان است. برخی گفته اند: کفایت کننده است. ابن عباس گوید: جزا دهنده است.

دلالت آیه ... ص : ۲۷۵

این آیه دلالت می کند بر وجوب رد سلام، زیرا ظاهر امر مقتضی وجوب است.

حسن و جماعتی از مفسران گویند: سلام، مستحبّ و پاسخ آن واجب است. پاسخ سلام، گاهی واجب

کفایی است و گاهی هم واجب عینی است و آن در صورتی است که شخص معینی مورد نظر باشد یا اینکه غیر از او کسی نباشد. در اینصورت باید خود او پاسخ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۶

سلام را بدهد.

نظم آیه ... ص : ۲۷۶

وجه اتصال این آیه به سابق این است که: منظور از سلامت، مسالمت و مسالمت، ضد حرب است. از آنجا که در آیات پیش، فرمان جنگ با مشرکین داده بود، در این آیه می گوید: هر کس مایل بصلح و مسالمت باشد و خود را برای آن آماده سازد و برای مؤمنان تحیت و درود بفرستد، باید از او بپذیرند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۷

بیان آیه ۸۷ ... ص : ۲۷۷

اعراب ... ص : ۲۷۷

لَيَجْمَعَنَّكُمْ: لام قسم حدیثا: تمیز مثل «و من احسن من زید فهماً» یعنی چه کسی از حیث فهم بهتر از زید است. بنا بر این جمله بالا در لفظ استفهام و در معنی تقریر است.

مقصود ... ص : ۲۷۷

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ: خداوند، جز او کسی نیست. تفسیر این جمله گذشت لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ: شما را بعد از مرگ مبعوث می کند و همه را به موقف حساب که در آنجا میان اهل طاعت و اهل معصیت، داوری می شود می کشاند.

زجاج گوید: یعنی شما را در مرگ و در قبرهایتان جمع می کند.

لا رَيْبَ فِيهِ: در اینباره شکی نیست.

علت اینکه: روز قیامت گفته شده، این است که مردم در این روز از قبرهای خود قیام می کنند. چنان که قرآن گوید: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ» (سوره مطففین ۶ یعنی روزی که مردم برای پروردگار جهانیان قیام می کنند) وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً: چه کسی از حیث وعده و عدم خلف آن از خداوند راستگوتر است.

برخی گفته اند: یعنی هیچکس در خبری که می دهد، از خداوند راستگوتر نیست.

نظم آیه ... ص : ۲۷۷

چون در آیات پیش خداوند، امر و نهی کرد، در اینجا بیان می کند، که او خدایی است که غیر او کسی سزاوار عبادت نیست. بنا بر این وظیفه شماست که بر طبق امر او رفتار کنید زیرا جزای آن را به شما می دهد. سپس وقت جزا را نیز تعیین می کند.

برخی گفته اند: اتصال این آیه به کلمه «حسیب» (محاسب) در آیه پیش است.

یعنی حسیب خدایی است که شما را جمع می کند و پاداش و کیفر می دهد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۸

[سوره النساء (۴): آیات ۸۸ تا ۸۹] ... ص : ۲۷۸

اشاره

فَما لَكُمْ فِي الْمُنافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِياءَ حَتَّى يُهاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۸۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۷۸

چرا در باره منافقان اختلاف می کنید؟ و خداوند بواسطه کردارشان ایشان را رد کرده است. آیا می خواهید کسی که خدا گمراهش کرده، هدایت کنید؟ پس هیچگاه برای او راهی نمی یابی.

میل دارند که شما کافر شوید، همانطوری که ایشان کافر شدند تا همه شما مساوی باشید. پس از ایشان دوستی و یاری مخواهید تا در راه خدا مهاجرت کنند و اگر اعراض کردند، آنها را بگیرید و هر جا یافتید، بکشید و از ایشان، دوست و یاری کننده ای مخواهید.

---

(۱)- آیه ۸۸ و ۸۹ سوره ۴ نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۹

بیان آیه ۸۸ ... ص : ۲۷۹

لغت ... ص : ۲۷۹

ارکاس: رد. امیه بن ابی الصلت گوید:

فارکسوا فی حمیم النار انهم کانوا عصاه و قالوا الافک و الزورا

یعنی به حمیم جهنم بازگشتند زیرا ایشان عاصی بودند و دروغ و تهمت بر زبان آوردند.

اعراب ... ص : ۲۷۹

فئتین: حال و عامل آن معنای فعلی است که در «لک» می باشد.

شان نزول ... ص : ۲۷۹

در باره اینکه آیه در باره چه کسی نازل شده، اختلاف کرده اند.

مجاهد و حسن گویند: در باره قومی نازل شده است که از مکه بمدینه آمدند و برای مسلمانان اظهار اسلام کردند، آن گاه بمکه بازگشتند بخاطر اینکه زندگی در مدینه را دشوار شمردند و در آنجا اظهار شرک کردند و سپس با گروهی از مشرکین به یمامه سفر کردند. مسلمانان خواستند با آنها بجنگند ولی میانشان اختلاف افتاد.

دسته ای گفتند: جنگ نمی کنیم زیرا آنها اهل ایمانند. دسته ای دیگر گفتند: آنها مشرک هستند. از اینرو در باره ایشان آیه نازل شد. همین مضمون از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

زید بن ثابت گوید: آیه در باره کسانی نازل شد که از جنگ احد، تخلف کردند و گفتند: «لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناكُمْ» (سوره آل عمران ۱۶۷ یعنی اگر قتالی می دانستیم شما را تبعیت می کردیم) اصحاب پیامبر در باره ایشان اختلاف کردند:

برخی گفتند: آنها را می کشیم و برخی دیگر گفتند. آنها را نمی کشیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۰

مقصود ... ص : ۲۸۰

در این آیه خداوند باز هم بشرح حال منافقان پرداخته، می فرماید:

فَما لَكُمْ فِي الْمُنافِقِينَ فِئَتَيْنِ: چرا در باره این منافقان، دو دسته شده اید و دسته ای از شما ایشان را تکفیر می کنید و دسته ای دیگر ایشان را تکفیر نمی کنید.

وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا: ابن عباس گوید: یعنی خداوند بواسطه اظهار کفر، ایشان را به حکم کفار برگردانده است. قتاده گوید: یعنی خداوند ایشان را بواسطه کفر هلاکشان کرده است. ابو مسلم گوید: یعنی خداوند ایشان را خوار گردانید تا بر کفر خود پایدار بماندند. و اگر تردیدی در این باره داشتند، تردید آنها برطرف شد، از اینرو

خداوند خبر می دهد که آنها را خوار و بکفرشان باز گردانیده است.

أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ: آیا می خواهید به هدایت کسی حکم کنید که خداوند به گمراهیش حکم کرده و او را گمراه نامیده است؟ برخی گفته اند: یعنی می خواهید کسانی را هدایت کنید که خداوند خوارشان کرده و مثل مردم مؤمن به ایشان توفیق ایمان نه بخشیده است؟ زیرا ایشان بر اثر معصیت و مخالفت، مستحق این خواری و این کیفر هستند و خدا بگمراهی ایشان حکم کرده و آنها را بخود واگذارده است.

ابو علی جبایی گوید: یعنی آیا می خواهید کسانی را به راه بهشت هدایت کنید، که خداوند ایشان را از راه بهشت، گمراه کرده و از ثواب محروم ساخته است؟ سپس بر قول اول طعنه زده است که اگر منظور نامگذاری و حکم بود، می گفت: «من ضلل اللّه» (یعنی کسی که خداوند به او نسبت گمراهی داده است) و نه «من اضل اللّه» (یعنی کسی که خدا گمراهش کرده).

لکن این ایراد ناوارد است زیرا عرب: «اکفرته و کفرته» هر دو را استعمال می کند و از آنها یک معنی اراده می کند چنان که کمیت گوید:

و طائفه قد اکفرونی بحبکم و طائفه قالوا مسی ء و مذنب

یعنی گروهی بدوستی شما بمن نسبت کفر دادند و گروهی نسبت کفر ندادند ولی گفتند: گناهکار است: (بنا بر این: اضل و ضلل هم فرقی ندارند.)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۱

دیگر اینکه خداوند مؤمنان را اینطور وصف کرد که ایشان را اهل هدایت می نامند، چه می گفتند: آنها مؤمن هستند، از اینرو خداوند متعال فرمود: در باره ایشان اختلاف نکنید و همگی

آنها را منافق بنامید.

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا: کسی که خداوند او را بگمراهی نسبت دهد، فایده ای ندارد که دیگری به هدایت او حکم کند. چنان که گفته می شود: کسی که قاضی او را جرح کند و به او نسبت بی عدالتی دهد، تعدیل دیگران برای او فایده ندارد.

جعفر بن حرث گوید: کسی که خداوند در حکم او را گمراه گردانیده است، برای او در گمراهیش حجتی نمی یابی. وی گوید: دلیل اینکه آنان خودشان این کفر را برای خود کسب کرده اند و خداوند آنها را بر این کار اجبار نکرده، این است که به دنبال این آیه، می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا» و کافری را بخود آنها نسبت داده و اضافه فرموده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۲

بیان آیه ۸۹ ... ص : ۲۸۲

مقصود ... ص : ۲۸۲

در این آیه خداوند، احوال این مردم منافق را بیان داشته، می فرماید:

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً: این منافقان که شما در باره ایشان اختلاف کرده اید، آرزو دارند که شما بخدا و پیامبرش کافر گردید، چنان که ایشان نیز کافر شده اند، تا شما با ایشان یکسان گردید و همگی کافر شوید. سپس مؤمنان را از دوستی با ایشان نهی کرده، می فرماید:

فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِياءَ: از آنها یاری مخواهید و با آنها مشورت مکنید و در کارها از ایشان کمک مگیرید:

حَتَّى يُهاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: تا از مرکز شرک خارج گردند و خود را از مشرکان جدا سازند و در طلب دین بسوی شما آیند و با شما مساوی گردند. آن گاه هر چه برای شماست، برای ایشان و هر چه بر ایشان است بر شما خواهد بود. این قول،

از ابن عباس است. علت اینکه: دین خدا را «سَبِیلِ اللَّهِ» نامیده، این است که هر کس از راه دین برود، به نعمت خدا می رسد و وارد بهشت می شود.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ. ابن عباس گوید: یعنی اگر از هجرت، اعراض کردند، آنها را بگیرید.

وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ: و در هر جا از سرزمینهای خدا- چه حل و چه حرم آنها را بدست آوردید، بکشید.

وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً: و از ایشان دوست و کسی که شما را بر دشمنتان یاری کند، مگیرید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۳

[سوره النساء (۴): آیه ۹۰] ... ص : ۲۸۳

اشاره

إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ أَوْ جاؤُکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقاتِلُوکُمْ أَوْ یُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقاتَلُوکُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلاً (۹۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۸۳

مگر آنان که بقومی می پیوندند که میان شما و ایشان پیمانی باشد یا نزد شما آیند در حالی که از جنگ با شما و جنگ با قوم خود به تنگ آمده باشند و اگر خدا می خواست، آنان را بر شما مسلط می خواست و با شما می جنگیدند. پس اگر از شما کنار بگیرند و با شما نجنگند و در برابر شما رام و منقاد باشند، خداوند شما را بر ایشان تسلطی قرار نداده است.

---

(۱)- آیه ۹۰ سوره نساء جزء پنجم سوره ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۴

بیان آیه ۹۰ ... ص : ۲۸۴

لغت ... ص : ۲۸۴

حصر: تنگی. هر کس از چیزی یا کاری با سختی به تنگ آید، گویند: حصر یافته.

اعتزال: دور شدن از چیزی. احرص گوید:

یا بیت عاتکه الذی اتعزل حذر العدی و به الفؤاد موکل

یعنی: ای خانه عاتکه که از آن کناره می گیرم مثل دشمنان، در حالی که دل به آن بستگی دارد.

گروهی از مسلمین را معتزله، می نامند زیرا از مجلس درس حسن بصری کناره گیری کردند، با اینکه از اصحاب درس وی شمرده می شدند. علت کناره گیری و اعتزال ایشان این بود که: چون واصل بن عطا قول به بطلان جبر و تفویض را ابطال و

«امر بین الامرین»

و حد وسط میان آن دو را اختیار کرد و عمرو بن عبید و جماعتی از او متابعت کردند، ناچار شدند که از حسن بصری و اصحاب او کناره گیری کنند، از اینرو مردم ایشان را «معتزله» خواندند و این نام هم چنان برای ایشان باقی ماند.

اعراب ... ص : ۲۸۴

حضرت صدورهم: جمله محلا منصوب و حال است. حرف «قد» نیز مقدر است زیرا فعل ماضی وقتی می تواند حال واقع شود که همراه آن حرف «قد» باشد زیرا این حرف فعل ماضی را به حال نزدیک می سازد. ممکن است این جمله محلا منصوب و صفت باشد برای موصوفی محذوف که حال بوده است.

مقصود ... ص : ۲۸۴

اشاره

از آنجا که خداوند، در آیه پیش دستور داده بود که مؤمنان با آنهایی که از بلاد شرک، مهاجرت نمی کنند، بجنگند و با آنها دوستی نکنند، اکنون از جمله ایشان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۵

گروهی را استثنا کرده، می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ: مگر کسانی که هم پیمان باشند با آنهایی که میان شما و ایشان، قرارداد و پیمانی باشد، بنا بر این خون آنها محترم است و مثل هم پیمانهای شما در امان خواهند بود.

هم پیمانهای مسلمین ... ص : ۲۸۵

در باره اینان اختلاف کرده اند: از امام باقر (ع) روایت شده است که: منظور هلال بن عویمر سلمی است که با پیامبر در باره کسان خود پیمانی بست که بمقتضای آن حضرت محمد ص باید متعرض کسانی که با آنها روابط دوستی دارند، نشود و آنها

نیز باید متعرض متحدین و دوستان محمد ص نشود. از این رو خداوند دستور می دهد که پیامبر گرامی متعرض هم پیمانهای ایشان نشود. سدی و ابن زید نیز چنین گفته اند.

عمر بن شیبه گوید: منظور بنی مدلج است. سراقه بن مالك بن جعشم مدلجی، بعد از جنگ احد، خدمت پیامبر آمد و او را بخدا و نعمتهای او سوگند داد و از او عهدی گرفت که با کسانش جنگ نکند و از آنجا که کسان او هم پیمان قریش بودند، قرار بر این گذاشت که هر گاه قریش باسلام گروش پیدا کردند، ایشان نیز اسلام آورند.

از اینرو خداوند در باره ایشان همان حکمی کرد، که در باره قریش کرده بود و آیه در باره ایشان نازل گردید.

سپس خداوند در باره ایشان، استثنای دیگری پیش آورده،

می فرماید:

أَوْ جاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ: یا اینکه پیش شما بیایند در حالی که دل ایشان از جنگ با شما یا جنگ با کسان خود تنگ شده باشد و بخواهند نه بر خلاف شما باشند و نه بر خلاف ایشان. در این صورت، مزاحم آنها نیز نباید بشوید و از کشتن و آزار ایشان خودداری کنید.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: منظور قبیله «شجع» است که هفتصد نفر بودند و به سرکردگی مسعود بن دخیله، بمدینه آمدند. پیامبر برای ایشان بارهای خرما فرستاد و آنها را مهمانی کرد و فرمود: «بهترین چیزها هدیه ای است که در وقت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۶

حاجت، فرستاده شود» سپس از آنها پرسید: چرا بمدینه آمده اید؟ عرض کردند:

خانه های ما به شما نزدیک است و دوست نداشتیم که با شما و قوم بنی ضمره- که میان ایشان پیمان دوستی بود- جنگ کنیم زیرا ما در برابر ایشان در اقلیت هستیم، از اینرو آمده ایم با شما پیمانی ببندیم و در امان باشیم. پیامبر گرامی با ایشان پیمان بست و آنها به بلاد خویش بازگشتند. خداوند متعال بهمین سبب، امر کرد که متعرض ایشان نشوند.

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ: اگر خدا می خواست، دلهای ایشان را تقویت می کرد و به ایشان جرات می داد که با شما بجنگند و بر شما تسلط پیدا کنند.

برخی گفته اند: بدینوسیله خداوند از قدرت خود خبر می دهد و می گوید: اگر بخواهد، اینکار را می تواند بکند، نه اینکه این کار را می کند و به مخالفان چنین جرات و قدرتی می دهد- بالعکس چنان در دل ایشان رعب و وحشت قرار می دهد که

به پیامبر پناه آورده، از او تقاضای عدم تعرض و همزیستی مسالمت آمیز می کنند و دسته ای از آنها با کسانی که با مسلمین هم پیمان هستند، پیمان می بندند.

فَلَقاتَلُوکُمْ: اگر خداوند چنین کرده و بآنها چنین جرات و قدرتی داده بود، حتما با شما می جنگیدند.

فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا: اینان که با شما عهد بسته اند یا به شما پیشنهاد عدم تعرض داده اند، اگر از شما کناره گیری کنند و با شما جنگ نکنند و با شما از در صلح و مسالمت درآیند، شما را بر جان و مال ایشان، راهی نیست. «۱»

حسن و عکرمه گویند: این آیه و ما بعد آن و دو آیه از سوره ممتحنه:

---

(۱)- جمله: «أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ» یعنی: صلح را به شما القا کنند. نظیر: القیت الیک قیادی و القیت الیک زمامی یعنی اختیارم را بتو القا کردم و منظور گوینده امن است که در برابر مخاطب، تسلیم و منقاد شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۷

«لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ ... الظَّالِمُونَ» (آیه های ۸ و ۹) مجموعاً چهار آیه هستند که بوسیله آیه: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...» (سوره توبه ۵) یعنی هنگامی که ماههای حرام سپری شدند، مردم مشرك را هر جا یافتید، بکشید) نسخ شده اند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۸

[سوره النساء (۴): آیه ۹۱] ... ص : ۲۸۸

اشاره

سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَنْ یَأْمَنُوکُمْ وَ یَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ کُلَّما رُدُّوا إِلَی الْفِتْنَهِ أُرْکِسُوا فِیها فَإِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوکُمْ وَ یُلْقُوا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیْدِیَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِکُمْ جَعَلْنا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطاناً

مُبِيناً (۹۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۸۸

بزودی مردم منافق دیگری می یابید که می خواهند از شما و قوم خود ایمن بمانند و هر گاه بسوی فتنه شرک، دعوت می شوند، اجابت می کنند و باز می گردند. پس اگر جنگ باشد کناره گیری نکنند و با شما در صلح و صفا نباشند و از شما دست برندارند، آنان را بگیرید و هر جا یافتید، بکشید و برای شما نسبت به ایشان تسلطی آشکار قرار داده ایم.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۹۱ جزء پنجم سوره ۴ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۸۹

بیان آیه ۹۱ ... ص : ۲۸۹

شان نزول ... ص : ۲۸۹

در اینکه منظور از این آیه چه کسانی هستند، اختلاف شده است:

۱- ابن عباس و مجاهد گویند: این آیه در باره کسانی نازل شده است که نزد پیامبر می آمدند و از روی ریا باو سلام می دادند، سپس نزد قریش می رفتند و در برابر بتها تعظیم می کردند. منظورشان این بود که از هر دو طرف- از مسلمانان و از قوم خود- ایمن باشند. خداوند رفتار آنها را ناپسند شمرد.

۲- سدی گوید: آیه در باره نعیم بن مسعود اشجعی که میان پیامبر و مشرکین، مطالب را نقل می کرد، نازل شده است.

۳- از امام صادق (ع) روایت شده است که: آیه در باره عیینه بن حصن فزاری نازل شد. او پس از آنکه بلادشان دچار خشکسالی و قحطی گردید، خدمت پیامبر آمد و پیشنهاد کرد که در یک نخلستان بماند و پیامبر کاری به کارش نداشته باشد. او منافقی ملعون بود که پیامبر وی را احمقی نامید که در میان کسان خود، مطاع و مورد احترام است.

مقصود ... ص : ۲۸۹

اکنون خداوند بشرح حال طایفه دیگری از منافقان می پردازد و می فرماید:

سَتَجِدُونَ آخَرِینَ: بزودی مردمان دیگری غیر از آنان که قبلا وصف کردم، می یابید.

یُرِیدُونَ أَنْ یَأْمَنُوکُمْ: که می خواهند از شما ایمن بمانند، از اینرو اظهار اسلام، می کنند.

وَ یَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ: و می خواهند از قوم خود ایمن بمانند، از اینرو با آنان نیز اظهار

موافقت و هم دینی می کنند.

کُلَّما رُدُّوا إِلَی الْفِتْنَهِ أُرْکِسُوا فِیها: هر گاه به سوی کفر، دعوت شوند، اجابت می کنند و به آن باز می گردند. منظور از فتنه، در اینجا ترک است. لکن در لغت، این کلمه به معنای آزمایش است. کلمه

«ارکاس» بمعنای رد و بازگشت است.

زجاج گوید: «أُرْكِسُوا فِيها» یعنی برمی گردند به پیمان خود. بنا بر این منظور این است که: هر گاه در معرض آزمایش قرار می گیرند که بکفر بازگردند، باز می گردند.

فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ: ای مؤمنان، آنان که می خواهند از شما و قوم ایمن بمانند، اگر از جنگ با شما کناره گیری نکنند.

وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ: و با شما در صلح و صفا نمانند و از جنگ با شما دست برندارند.

فَخُذُوهُمْ: ایشان را بگیرید و اسیر کنید.

وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ: و هر جا آنها را بچنگ آورید، بکشید.

وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً: آنان کسانی هستند که برای شما در برابر ایشان، برهان آشکار قرار داده ایم، و بقولی یعنی برای شما نسبت بجنگ با ایشان، عذری آشکار قرار داده ایم. علت اینکه: دلیل و برهان را «سلطان» نامیده اند آنست که انسان بوسیله آن بر مخالف، غالب می شود، همانطوری که بوسیله قدرت و تسلط، بر مخالف فایق می آید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۱

[سوره النساء (۴): آیه ۹۲] ... ص : ۲۹۱

اشاره

وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۹۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۹۱

برای هیچ مؤمنی مباح نیست که مؤمنی را بکشد، مگر از روی خطا. و کسی که مومنی را از روی خطا بکشد، بر اوست آزاد کردن یک برده مؤمن و دیه ای که به بازماندگان او تسلیم می شود، مگر اینکه صدقه دهند و نگیرند. پس اگر مقتول از مردی باشد که با شما دشمنند و مؤمن باشد، بر قاتل تنها آزاد کردن برده ای مؤمن است و اگر مقتول از مردمی باشد که میان شما و ایشان پیمانی است، بر قاتل دیه ایست که به بستگان مقتول تسلیم می شود و آزاد کردن برده ای مؤمن. کسی که برده را نیابد، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد، تا خداوند توبه را بپذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

(۱)- سوره نساء آیه ۹۲ جزء ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۲

بیان آیه ۹۲ ... ص : ۲۹۲

لغت ... ص : ۲۹۲

خطا: کار نادرست. صورتهای دیگر آن: «خطاء و خطا و خطاه» (به سکون تاء در دو تای اخیر) می باشد. خاطئه: گناه.

تحریر: آزاد کردن بردگان.

اعراب ... ص : ۲۹۲

الا خطأً: نحویان محقق به اتفاق می گویند: این استثنا منقطع است یعنی:

هیچ مؤمنی نباید مؤمنی را بکشد، مگر اینکه خطا کند. مثل این شعر:

من البیض لم تظعن بعیدا و لم تطأ علی الارض الاریط برد مرجل

یعنی از ... به جای دوری نرفت و بر زمین گام ننهاد مگر بر برد نازک و صورت دار.

بدیهی است که: برد نازک و ... از زمین نیست تا استثناء متصل باشد. در سوره بقره ذیل آیه: «إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ...» (آیه ۱۵۰) نیز از نظیر این مطلب گفتگو کرده ایم.

برخی گفته اند: این استثنا متصل است و مقصود این است که: نباید مؤمنی مؤمنی را عمدا بکشد و اگر عمداً او را کشت، مؤمن نیست، زیرا این عمل او را از ایمان خارج می سازد. سپس می گوید: «الا خطأً» یعنی اگر از روی خطا او را بکشد، از ایمان خارج نمی شود.

فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ: مبتداست و خبر آن محذوف است، زیرا کلام بر آن دلالت دارد.

إِلَّا أَنْ یَصَّدَّقُوا، در محل نصب است: یعنی: «علیه ذلک الا ان یصدقوا» و «ان یصدقوا» تاویل بمصدر برده می شود و حال است اصل: «یصدقوا» «یتصدقوا» است که تاء در صاد ادغام شده است زیرا مخرج آنها بیکدیگر نزدیک است. برخی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۳

گفته اند: در قرائت ابی، «الا ان یتصدقوا» آمده است.

تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ: مفعول لاجله، یعنی روزه را بخاطر توبه بگیرند و برخی گفته اند یعنی تاب اللَّه بذلک علیکم توبه و بنا بر این

مصدری است نظیر «کِتابَ اللَّهِ عَلَیْکَمْ که ذکر آن گذشت.

شان نزول ... ص : ۲۹۳

مجاهد و عکرمه و سدی گویند: این آیه در باره عیاش بن ابی ربیعه مخزومی برادر مادری ابو جهل نازل شد، زیرا وی اسلام آورد و پس از اسلامش، حارث بن- یزید بن انسه عامری را که مردی مسلمان بود و قاتل از مسلمانی او بی خبر بود، بقتل رسانید. گفته اند: وی بعد از هجرت، در حره او را بکشت. حارث برای جلوگیری عیاش از هجرت، زیاد سختگیری می کرد و او را شکنجه می داد.

ابن زید می گوید: آیه در باره ابو الدرداء نازل شد. وی در سریه ای بود و برای مقصودی به ناحیه ای رفت، در آنجا مردی از دشمن ملاقات کرد که همراه گوسفندان خود بود و با شمشیر به او حمله کرد. وی گفت «لا اله الا اللَّه» ولی ابو الدرداء اعتنایی نکرد و او را بکشت و گوسفندانش را بغنیمت آورد. سپس پیش خود احساس ناراحتی کرد و خدمت پیامبر آمد و ماجرا را شرح داد. پیامبر فرمود: با اینکه به زبان اظهار دینداری کرد، چرا او را تصدیق نکردی و او را کشتی؟ عرض کرد: باید چه کنم، یا رسول اللَّه؟! فرمود: با گوینده:

«لا اله الا اللَّه»

چه می توان کرد؟ ابو الدرداء گفت:

آرزو کردم که آن روز، روز آغاز ایمانم بود. از اینرو این آیه نازل گردید.

مقصود ... ص : ۲۹۳

اشاره

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً: خداوند برای هیچ مؤمنی مباح نکرده و به او اجازه نداده است که مؤمنی را بکشد. مگر اینکه از روی خطا باشد. این معنی از قتاده و خبر اوست.

برخی گفته اند: یعنی همانطوری که اکنون حق کشتن مؤمن را ندارد، قبلا هم حق نداشت، مگر اینکه قتل از روی

خطا باشد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۴

برخی گفته اند: یعنی مومنی مؤمنی را نمی کشد مگر از روی خطا. به تقدیر:

«ما كان مؤمن ان يقتل مؤمنا ...» نظير: «ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ ...» (سوره مریم ۳۵ یعنی نیست که خداوند فرزند بگیرد به تقدير ما كان اللَّه ان يتخذ ولدا) و نظير: «ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها» (سوره نمل ۶۰) به تقدير: ما كنتم لتنبتوا شجرها (یعنی: رویانـدن درخت آن کـار شـما نبود) علت اینکه: این جمله هـا را اینطور معنی می کنیم، این است که خداونـد را امری و نهیی نتوان کرد و همچنین رویانیـدن درخت، از قـدرت انسان خارج است و نشاید که از چیز غیر مقدور نهی کرد. بنا بر این اسـتثناء در آیه مورد بحث، متصل خواهد بود.

کسـی که اسـتثناء را منقطع می داند، گوید: کلام، پیش از اسـتثناء به پایان رسـیده و بعد گفته شده است. اگر قتل از روی خطا باشد حکم آن چنین است. علت اینکه «الا خطا» را از حقیقت اسـتثناء خارج می سازیم این است که اگر اسـتثنای حقیقی باشـد معنای آن امر بقتل خطا یا اباحه آن خواهد بود و امر یا اباحه قتلی خطای روا نیست.

خطـا این است که انسان کاری را بر خلاف قصـد و نیت خود انجام دهـد. مثل اینکه تیری بسوی هـدفی یا شـکاری بیانـدازد و بانسانی اصابت کنـد و او را بکشد. یا انسانی را بخیال اینکه کافر است، بقتل رساند، چنان که عیاش بن ابی ربیعه و ابو الدرداء بهمین خیال مرتکب قتل مسلمان شده بودند.

وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ: کسی که

مومنی را از روی خطا بکشد کفاره اش آزاد کردن یک برده با ایمان است که بالغ شده و اهل نماز و روزه باشد و این حقی است از برای خداوند. بنا بر این آزاد کردن طفل و کافر، کافی نیست. چنان که ابن عباس و شعبی و ابراهیم و حسن و قتاده گفته اند. عطا گوید: آزاد کردن برده ای که بر اسلام زاده باشد- خواه کبیر باشد خواه صغیر- جایز است. لکن نظر اول قویتر است زیرا لفظ «مؤمن» را جز بر فرد بالغی که پایبند انجام فرایض باشد، نتوان اطلاق کرد. جز اینکه طفلی که در خانواده مومن زاده شود، محکوم به ایمان است.

وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ: و بر قاتل خطاکار یا بر عاقله او خونبهایی است که باید به ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۵

بازماندگان مقتول تسلیم شود «مسلمه» چیزی است که بطور کامل به آنها تسلیم می شود و آنها مانند میراث، میان خود تقسیم می کنند.

إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا: مگر اینکه بازماندگان مقتول خونبها را بقاتل و عاقله اش صدقه کند و بآنها واگذارند.

فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ: اگر مقتول از جمله مردمی باشد که با شما دشمنی دارند و او اهل ایمان است و آن مردم با شما سر جنگ دارند و قاتل نداند که او اهل ایمان است و بگمان اینکه مشرک است، او را بقتل رساند، بر ذمه قاتل خونبها نیست، بلکه باید یک برده مؤمن بعنوان کفاره آزاد سازد. چنان که ابن عباس گوید.

ابن عباس در روایت دیگر و ابراهیم و قتاده و سدی و ابن زید گویند: یعنی هر

گاه مقتول در زمره مردمی باشد که دشمن مسلمانانند و او در میان ایشان باشد و مهاجرت نکرده باشد، پس اگر کسی او را بکشد، دیه بر ذمه او نیست و تنها باید برده مؤمن را آزاد سازد، زیرا خونبها میراث است و بستگان مقتول بخاطر اینکه کافرند، از او ارث نمی برند.

وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ:

و اگر مقتول از مردمی باشد که میان شما و ایشان پیمانی است و آنها با شما سر جنگ ندارند، بر عاقله قاتل لازم است که خونبهای او را به بازماندگانش بدهد و بر قاتل است بخاطر قتل، برده مومنی را بعنوان کفاره آزاد سازد. از امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده است.

صفت مقتول ... ص : ۲۹۵

در باره اینکه آیا این مقتول باید مؤمن باشد یا نباشد، اختلاف کرده اند: ۱- ابن عباس و زهری و شعبی و ابراهیم نخعی و قتاده و ابن زید گویند: مقتول کافر است، لکن قاتل باید بدین او احترام کند، بخاطر عهدی که در میان ایشان است ۲- حسن و ابراهیم گویند: مقتول مؤمن است، لکن قاتل دیه او را به بستگان مشرک او می دهد زیرا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۶

ایشان با مسلمانان هم پیمانند. اصحاب ما نیز همین طور روایت کرده اند، جز اینکه گفته اند: دیه را باید به بستگان مسلمان او بدهد، نه بستگان کافر. کلمه میثاق در آیه شریفه، شامل پیمان و ذمه هر دو می شود (بنا بر این چه مقتول از قومی مشرک و هم پیمان با مسلمین باشد و چه از اهل کتاب که با

مسلمین جنگی ندارند و با آنها در صلح و آشتی بوده، جزیه می پردازند، باشد) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ: کسی که نتواند بنده را آزاد کند، یعنی دسترسی به بنده و قیمت آن نداشته باشد، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ: برای اینکه خداوند بوسیله اینروزه، توبه شما را بپذیرد که توبه پذیری از جانب خداست. برخی گفته اند مقصود از توبه، در اینجا تخفیف است، زیرا خداوند تجویز کرده است که قاتل از آزاد کردن برده، به روزه عدول کند و این تخفیفی است برای قاتل. نظیر این آیه: «عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُمْ ...» (سوره مزمل ۳۰ یعنی دانست که احصاء نمی کنید آن را، از اینرو به شما تخفیف داد) وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً: خداوند دانای بهر چیز و اوامر و نواهیش از روی حکمت است.

مقدار دیه ... ص : ۲۹۶

دیه واجب، در صورتی که عاقله دارای شتر باشد، بدون خلاف، صد شتر است تنها در باره سن شتران اختلاف کرده اند: برخی گفته اند: باید چهار نوع شتر بدهد.

بیست عدد ماده شتری که یک سال آن تمام و وارد در دو سال شده باشند و بیست عدد شتر نر که دو سال آن تمام و وارد در سه سال شده باشند و سی عدد ماده شتر که دو سال آن تمام و داخل در سه سال شده باشند و سی عدد ماده شتری که سه سال آن تمام و وارد در سال چهارم شده باشند. این قول از عثمان و زید بن ثابت روایت شده و اصحاب ما نیز روایت کرده اند. همچنین در روایات ما نقل شده است که: بیست و پنج

ماده شتر که داخل در سال دوم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال سوم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال چهارم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۷

شده باشند. حسن و شعبی نیز چنین گفته اند. ابن مسعود و ابن عباس و زهری و ثوری و شافعی گویند: باید پنج نوع شتر بدهد: ۲۰ عدد ماده شتر که داخل در سال چهارم شده اند و ۲۰ عدد ماده شتر که داخل در سال پنجم شده اند و ۲۰ عدد ماده شتر که داخل در سال دوم شده باشند و ۲۰ عدد شتر نر که داخل در سال سوم شده باشند و ۲۰ عدد ماده شتر که داخل در سال دوم شده باشند. ابو حنیفه نیز همین طور گوید، جز اینکه بجای ۲۰ شتر نر پا در سه سال، ۲۰ شتر نر پا در دو سال گذاشته است. عقیده نخعی نیز همین است و از ابن مسعود نیز روایت شده است. طبری گوید: این روایات با هم در یک ردیف و متعارض هستند و بهتر تخییر است. اما دیه طلا- یکهزار دینار است و دیه نقره، ده هزار درهم است و همین صحیحتر است و بقولی دوازده هزار درهم است. این دیه را باید ظرف مدت سه سال پرداخت. اگر ما باشیم و ظاهر آیه گوییم: دیه قتل خطا بر قاتل است. لکن از سنت رسول و اجماع، استفاده می کنیم که بر عاقله است و عاقله، برادران، برادرزادگان، عموها و عموزادگان

و عموهای پدر و فرزندان ایشان و آزاد کنندگان می باشند. عقیده شافعی نیز همین است. ابو حنیفه گوید: پسر و پدر نیز جزء عاقله محسوب می شوند.

ابن مسعود از پیامبر روایت کرده است که پدر و پسر بجرم و خطای یکدیگر، مؤاخذه نمی شوند. اینکه دیه بر عاقله است، حکمی است بر طبق مصلحت شرع و کیفری نیست که دامنگیر عاقله شود تا گفته شود که عاقله چه گناهی دارند که دیه بپردازند؟! برخی گفته اند: اینکه باید عاقله دیه را بدهند، از راه مواسات و تعاون است

.

نظم آیه ... ص : ۲۹۷

خداوند کفار را ذکر کرد و فرمان بقتل آنها داد، سپس کسانی را ذکر کرد که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند و از کشتن آنها منع کرد، سپس منافقان را یاد و حکم قتلشان را بیان کرد، سپس در باره قتل مؤمن سخن گفت و بدنبال آن احکام قتل مؤمن از قبیل لزوم دیه و غیر آن را بیان فرمود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۸

[سوره النساء (۴): آیات ۹۳ تا ۹۴] ... ص : ۲۹۸

اشاره

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً (۹۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۹۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۹۸

و کسی که مومنی را عمداً بکشد، جزایش جهنم و در آنجا مخد خواهد بود و- خداوند بر او غضب و لعنت می کند و برایش عذابی بزرگ مهیا می سازد.

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا به سفر جنگی می روید، آرامش داشته باشید و عجله مکنید و بکسی که بسوی شما سلام می دهد، مگویید: مؤمن نیستی در حالی که مال و منافع فناپذیر دنیا را طلب می کنید زیرا نزد خداوند منافع و غنیمت های بسیار است. شما نیز از پیش مثل ایشان بودید پس خداوند بر شما منت گذاشت پس دقت و تامل کنید که

خداوند بکردار شما آگاه است.

---

(۱)- آیه ۹۳ و ۹۴ سوره چهار نساء جزء پنجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹۹

بیان آیه ۹۳ ... ص : ۲۹۹

شان نزول ... ص : ۲۹۹

این آیه در باره مقیس بن صبابه کنانی نازل شده است. وی برادر خود هشام را در طایفه بنی النجار کشته یافت و جریان را بعرض پیامبر رسانید پیامبر گرامی قیس بن هلال فهری را با او فرستاد و بوسیله او برای طایفه مذکور پیغام فرستاد که اگر قاتل او را می شناسند، تسلیم مقیس کنند تا از او انتقام بگیرد و اگر نمی شناسند، خونبهای او را بپردازند، فهری پیام را ابلاغ کرد و آنها خونبهای مقتول را پرداختند. هنگامی که با فهری مراجعت می کردند، شیطان او را وسوسه کرد و به او گفت: کاری نکردی خونبهای برادرت را گرفتی و این ننگی است برای تو. این شخص که همراه تست بکش تا در برابر یک انسان انسانی کشته شده و خونبها هم برای تو سودی اضافی باشد از اینرو سنگی به او پرتاب کرد و او

را بکشت و با حالت کفر بمکه رفت و چنین گفت:

قتلت به فهرا و حملت عقله سراه بنی النجار ارباب فارع

فادرکت ثاری و اضطجعت موسدا و کنت الی الاوثان اول راجع

یعنی در مقابل قتل برادرم قیس بن هلال فهری را بکشتم و خونبهای او را بگردن بزرگان طایفه بنی النجار، که صاحبان حصاری محکم هستند بگذاردم بنا بر این بخونم رسیدم و بر بسترم بیارمیدم و اولین بازگردنده بسوی بتها هستم.

پیامبر فرمود: نه در حل او را ایمن خواهم گذاشت، نه در حرم، از اینرو وی در روز فتح مکه بقتل رسید. این مطلب را ضحاک و گروهی از مفسران روایت کرده اند

مقصود ... ص : ۲۹۹

اشاره

خداوند متعال، در آیه پیش قتل خطا و حکم آن را بیان فرمود، در این آیه، حکم قتل عمد را بیان کرده، می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۰

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً: کسی که مؤمنی را از روی قصد و علم به اینکه او- مومن و قتلش حرام و خونش مصون است، بکشد. عکرمه و ابن جریج و جماعتی گویند یعنی مومنی را بکشد در حالی که قتلش را حلال بشمارد، برخی گفته اند: یعنی مومنی را بر دینش بکشد. این معنی را عیاش باسناد خود از امام صادق ع نقل کرده است.

فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها: کیفرش جهنم و در آنجا مخلد و جاودانی است.

وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ: و خداوند بعنوان عقوبت، او را از خیر، دور و مطرود می سازد.

وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً: و برای او عذابی بزرگ، مهیا کرده است.

معنای قتل عمد ... ص : ۳۰۰

ظاهراً معنای قتل عمد این است که انسان قصد کند قتل دیگری را بوسیله چیزهایی که عاده برای قتل بکار می رود و او را بوسیله سلاح یا سم یا سوزانیدن یا غرق کردن یا بوسیله چند چوب و سنگ، بکشد زیرا همه اینها قتل عمدی است و موجب قصاص می شود. ابراهیم و شافعی و اصحابش نیز بر همین عقیده اند. گروهی گویند:

قتل عمد، تنها بوسیله آهن صورت پذیر است. سعید بن مسیب و طاووس و ابو حنیفه و اصحابش نیز بر همین عقیده اند.

اما قتل شبه عمد، این است که با چوب یا چیز دیگر که عاده برای کشتن بکار نمی روند و معمولا موجب مرگ افراد نمی شوند کسی را بزنند و بمیرد. این نوع قتل، خونبهایی خشونت آمیز دارد

زیرا بر خلاف قتل خطا که دیه آن بر عاقله قاتل بود، در اینجا دیه را از خود قاتل، می گیرند.

کیفر قتل عمد ... ص : ۳۰۰

در این آیه، تهدیدی بس شدید، نسبت بکسی است که مؤمنی را عمداً به قتل رساند. بمقتضای این آیه شریفه، قتل مؤمن حرام است و در باره آن سختگیری می شود.

گروهی از تابعین گویند: آیه ملایمت آمیز: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ (سوره نساء آیه ۴۸) بدنبال این آیه خشونت آمیز:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۱

«وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً ...» نازل شده است.

ابو مجلز در باره «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» گوید: مقصود این است که اگر خداوند، قاتل را مجازات کند، مجازاتش خلود در جهنم می باشد. از ابو صالح نیز همین طور روایت شده است. عیاشی نیز به اسناد خود از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است. از پیامبر گرامی (ص) نیز روایت شده است که فرمود: «جزایش همان است، اگر خداوند، مجازاتش کند.)

عاصم بن ابی النجود از ابن عباس در باره. «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ» نقل کرده است که وی گفت:

(جزای قاتل همین است، خداوند اگر بخواهد عذابش کند و اگر بخواهد او را بیامرزد.

از ابو صالح و بکر بن عبد اللَّه روایت شده است که: همانطوری که انسان کسی را از مخالفت امر خود می ترساند و می گوید: اگر مخالفت کردی، جزایت، کشتن و زدن است و اگر پس از مخالفت، او را مجازات معاف داشت، دروغی نگفته است، آیه نیز چنین است.

ابو علی جبایی اعتراض کرده است که: آنچه انجام داده نشود، کیفر شمرده نمی شود. مثلا هر گاه، مزدوری

مستحق اجرت باشد، پولی که نزد صاحب کار است، پاداش عمل او شمرده نمی شود. لکن این اعتراض بی جاست، زیرا جزا عبارت از استحقاق شخص نسبت به آن است، اعم از اینکه جزا بمرحله عمل برسد یا نرسد، از اینرو گفته می شود:

جزای نیکوکار، نیکی و جزای بدکار، بدی است، اگر چه نیکوکار و بدکاری معین نشده باشند. تا چه رسد به اینکه گفته شود که جزای نیکی و بدی بمرحله عمل رسیده یا نرسیده است و گفته می شود که برای قاتل، اگر مرتکب قتل شود، چنین جزایی است پس جهنم، جزای قتل است. علت اینکه به پول گفته نمی شود که جزای مزدور است، بخاطر اینست که مزدور، پول معینی را در ذمه صاحب کار، مستحق نیست، بلکه پول کلی و نامعین، مستحق است و صاحب کار می تواند هر پولی که بخواهد به او بدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۲

خلود در جهنم و معاصی کبیره ... ص : ۳۰۲

برخی به این آیه استدلال کرده اند به اینکه: شخصی که مرتکب گناه کبیره شود، ناگزیر در جهنم، مخلد خواهد بود. گوییم: تردیدی نیست که شخصی که هیچ ثوابی ندارد- یعنی کافر- و کسی که مؤمنی را در حالی که خونش را حلال می شمارد یا بخاطر ایمانش، بکشد در جهنم مخلد خواهد بود زیرا صفت آنهایی که برای ابد در جهنم هستند، همین است و مؤید آن روایتی است که در باره سبب نزول آیه، ذکر شد و همچنین گفتار ائمه (ع) نیز مطلب را تایید می کند. سپس ما موافقت کرده ایم بر اینکه آیه مخصوص کسی است که توبه نکند و تائب از عموم آیه خارج است. اما روایتی که از ابن عباس نقل شده

و ابن مسعود و زید بن ثابت نیز همان عقیده اند که «برای قاتل مؤمن، توبه نیست، مگر اینکه او را در حال شرک بکشد سپس اسلام آورد و توبه کند» بهتر این است که سخن ایشان را حمل کنیم بر اینکه نظرشان سختگیری در باره قتل بوده است. چنان که از سفیان ثوری روایت شده است که از توبه قاتل سؤال شد، گفت: هر گاه از اهل علم سؤال کنند، می گویند: توبه ندارد. لکن هر گاه کسی مبتلا به قتل مؤمن شد، به او می گویند: توبه کن. واحدی از ابن عباس نقل می کند که مردی از او پرسید: آیا قاتل مؤمن، توبه دارد؟ گفت: نه، دیگری از او سؤال کرد: قاتل مؤمن توبه دارد؟ گفت آری. علت این اختلاف را از او پرسیدند.

گفت: اولی مرتکب قتل نشده بود، لذا به او گفتم: توبه ندارد و دومی مرتکب قتل شده بود، لذا باو گفتم: توبه دارد تا اولی مرتکب قتل نشود و دومی بهلاکت نیفتد.

اینکه برخی از اصحاب ما گفته اند: قاتل مؤمن، توفیق توبه نمی یابد، با گفته ما منافاتی ندارد، زیرا این قول اگر صحیح باشد، معنای آن این است که قاتل توبه نمی کند. اما اگر توبه کند، توبه او قبول خواهد شد و چون آیه را می توان بوسیله توبه تخصیص داد، جایز است که بوسیله تفضل و عفو الهی نیز تخصیص یابد. واحدی روایت کرده است که: عمر بن عبید پیش ابو عمرو بن علا آمد و گفت: ای ابو عمرو، آیا خداوند خلف وعده می کند؟ گفت: نه. سپس گفت: آیا خداوند نسبت بوعید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۳

خود و

عقـابی که در برابر گنـاهی تعیین کرده است، مخـالفت خواهـد کرد؟! ابو عمرو گفت: ای ابو عثمـان، به رمز کلاـم عرب وارد نیستی. وعد و وعید با یکدیگر فرق دارند.

عرب هر گـاه کیفر بـدی را در مقابل عملی وعـده کنـد، سـپس آن را بجا نیاورد، این مخالفت را بزرگواری و فضل می دانـد. لکن اگر وعـده پاداش خیری بدهد، سـپس آن را بجا نیاورد، این مخالفت را زشت می شـمارد. ابو عثمان گفت: این مطلب را در کلام عرب بمن نشان ده. ابو عمرو گفت:

و انی ان اوعدته او وعده لمخلف ا یعادی و منجز موعدی

یعنی اگر او را بترسانم یا وعده کنم، هر آینه ترسانیدنم را خلف وعده ام را عملی می کنم.

در دعایی که به روایت صحیح از امام باقر (ع) و صادق (ع) نقل شده است، چنین است:

«یا من اذا وعد وفی و اذا توعد عفی»

ای خدایی که چون وعده کنی وفا کنی و چون بترسانی عفو کنی. این نیز مؤید آن چیزی است که گذشت.

چه خوب گفته است یحیی بن معاذ: وعد و وعید هر دو حقند و وعد، حق بندگان خداست که ضـمانت کرده است که هر گاه کاری انجام دهند خداوند در برابر آن کار پاداشـی به آنها عطا کند. بدیهی است که هیچکس وفا کننده تر از خدا بوعده خود نیست و وعیـد حق خداوند بر بندگان است که دسـتور داده: فلان کار را نکنید که عذابتان می کنم. هر گاه بندگان آن کار را کردنـد، اگر بخواهـد کیفر می کنـد و اگر بخواهد کیفر می کند. زیرا حق اوست و برای پروردگار ما بهتر این است که عفو و کرم خود را شامل

حال گنهکاران کند که او آمرزنده و رحیم است.

اسحاق بن ابراهیم روایت کرده است که از قیس بن آنس شنیدم که گفت: نزد عمرو بن عبید در خانه اش بودم، گفت، روز قیامت مرا می آورند و در برابر خداوند قرار می دهند، خداوند می گوید: تو گفتی قاتل در آتش است؟ پاسخ می دهم: خودت گفتی: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً ...» من که در آن خانه از همه کوچکتر بودم، به او گفتم: اگر خداوند بتو بگوید: من گفته بودم: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۴

ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ»

(سوره نساء آیه ۴۸ یعنی خداوند شرک را نیامرزد و گناهان دیگر را نسبت به هر که بخواهد، می آمرزد) و تو از کجا دانستی که من نمی خواهم قاتل را بیامرزم؟

سر چه پاسخ خداوند، سی در سی؟. وی از عهده پاسخ من برنیامد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۵

بیان آیه ۹۴ ... ص : ۳۰۵

قرائت ... ص : ۳۰۵

اهل کوفه، بجز عاصم در هر دو مورد «فتثبتوا» و دیگران «فتبینوا» خوانده اند. ابو علی گوید: وجه قرائت اول این است که تثبت بر خلاف اقدام و بمعنای تانی و ملایمت است که مناسب این مورد می باشد. وجه قرائت دوم این است که تبین گاهی از تثبت، محکمتر است. چنان که وارد شده: «التبین من اللّه و العجله من الشیطان» یعنی دقت در کارها از جانب خداوند و عجله از جانب شیطان است. در این جمله، تبین و عجله در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و این خود دلیل این است که تبین و تثبت، به یکدیگر نزدیک هستند. شاعر این کلمه را به معنای توقف و

زجر بکار برده است:

ازید مناه توعد یا بن تیم تبین این تاه بک الوعید

یعنی ای پسر تیم، آیا زید منات را بیم می دهی، توقف کن و ببین که بیم دادن در کجا ترا گمراه کرده است؟

شامیان و اهل مدینه و حمزه و خلف «السلم» را بدون الف و دیگران «السلام» را به الف خوانده اند و از عاصم «السلم» بکسر سین روایت شده است.

ابو علی گوید: قرائت «السلام» بنا به دو احتمال است: یکی اینکه بمعنای تحیت و درود باشد. یعنی هر کس شما را به رسم مسلمانان تحیت گوید و سلام کند، مگویید:

از روی ترس است، بلکه شمشیر را از او بگردانید. دیگر اینکه: به کسی که با شما جنگ نمی کند مگویید: مؤمن نیست. ابو الحسن گوید: وقتی که گویند: «فلان سلام» منظور این است که با کسی آمیزش ندارد و از مردم برکنار است. و قرائت «السلم» بمعنای انقیاد و مسالمت است نسبت به مسلمانان. نظیر: «وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۶

(سوره نحل ۸۷ یعنی در روز قیامت مردم تسلیم فرمان خدایند). و قرائت «السلم» بکسر سین بمعنای اسلام است یعنی با پذیرش اسلام، دوست شما می شود و با شما جنگ ندارد.

بنا به روایتی کلمه: «مؤمنا» بفتح میم دوم قرائت شده و ابو القاسم بلخی روایت کرده است که قرائت امام باقر (ع) اینطور بوده است و در این صورت، کلمه از امان خواهد بود. یعنی: «لا تقولوا لمن استسلم لکم لسنا نؤمنکم» به کسی که در برابر شما از در مسالمت وارد می شود، مگویید: ترا امان نمی دهیم.

لغت ... ص : ۳۰۶

عرض: همه متاعهای دنیوی،

عرضند. می گویند: دنیا عرض حاضر است.

همچنین به هر چیزی که درنگ آن کم است، می گویند: عرض است. عرضی که بقول متکلمان، در برابر جوهر قرار می گیرد، نیز بهمین معنی است، زیرا مقصود این است که امور عرضی مثل خود اجسام که جوهرند، دوام و بقا ندارند. عرض، به معنای بیماری یا ... که عارض انسان شود، نیز بکار رود.

اعراب ... ص : ۳۰۶

تبتعون: حال از واو «تقولوا» کذلک: در محل نصب و خبر «کنتم»

شان نزول ... ص : ۳۰۶

سدی گوید: این آیه در باره اسامه بن زید و یاران او که به فرمان پیامبر به جنگی رفته بودند، نازل شده است. اینان بمردی مسلمان که گوسفندان خود را بطرف کوهی می برد برخورد کردند. وی ایشان را مخاطب ساخته بگفت: «السلام علیکم، لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه» لکن اسامه او را بکشت و گوسفندانش را با خود آوردند. ابن عباس و قتاده گویند: هنگامی که این آیه نازل شد، اسامه سوگند یاد کرد که هر کس را که «لا اله الا اللَّه» بگوید، نکشد و هنگامی که از کمک علی تخلف کرد، همین موضوع را بهانه و عذر خود قرار داد، اگر چه این عذر، از او قبول نمی شد زیرا اطاعت امام ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۷

واجب است و باید با سرکشانی که با علی ع جنگ می کردند، جنگید، بخصوص که او از پیامبر گرامی شنیده بود که به علی ع فرمود: یا علی، جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است» واقدی و محمد بن اسحاق بن یسار از ابن عمر و ابن مسعود و ابو حَدْرَدْ روایت کرده اند که: این آیه در باره محلم بن جثامه لیثی نازل گردیده است. وی از جانب پیامبر ماموریت جنگی داشت، در این ماموریت، با عامر بن اضبط اشجعی که از سابق با یکدیگر عداوت داشتند، ملاقات کرد. عامر به او سلام مسلمانی داد ولی محلم او را آماج تیر قرار داد و بکشت. هنگامی که خدمت پیامبر آمد، درخواست کرد که برایش طلب آمرزش

کنـد. پیامبر ص فرمود: «خـدا ترا نیامرزاد» او با چشم گریان بیرون رفت و پس از هفت روز درگـذشت. او را دفن کردنـد ولی زمین از قبول جسد بیجان او خودداری کرد. چون خبر به پیامبر رسید، فرمود: زمین جسد بیجان اشخاص بدتر و پلیدتر از محلم را هم می پذیرد، لکن خداوند خواسته است که حرمت شـما را تعظیم کند. سپس جسد وی را در شکاف کوهی افکندند و بر آن سنگ ریختند.

سعید بن جبیر گوید: ماموریت جنگی با مقداد و ابن زید گوید با ابو الدرداء بوده است.

مقصود ... ص : ۳۰۷

از آنجـا که خداونـد انواع قتـل و احکام آن را بیان کرد، در این آیه شـریفه، دسـتور به آرامش و عجله نکردن در کار قتل می دهد تا مسلمان کاری نکند که بدنبال آن دچار پشیمانی و حسرت گردد. از اینرو می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَـرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا: ای مردم مؤمن، هنگامی که در راه خدا به سـفر جنگی و ماموریتهای دفاعی می رویـد، میان کافر و مؤمن تمیز بدهیـد و فرق بگذاریـد، توقف کنیـد و صبر کنید تا اشـخاص مسـتحق قتل را بشناسـید و بی جهت خون مردم را نریزیـد. معناهای «تبینوا» و «تثبتوا» بیکـدیگر نزدیکند و مقصود این است که در کار قتل کسـی که به شـما سلام می دهد و اظهار مسلمانی می کند، به گمان اینکه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۸

دروغ گوید و اظهارش از روی حقیقت نیست، عجله مکنید.

وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً: به کسـی که شـما را به تحیت اهل اسـلام سـلام دهـد یا بدلیل اینکه پیرو کیش شماست، با شما مسالمت

کند، مگویید: ایمانت دروغین است و اسلام تو از روی ترس از کشته شدن است. یا اینکه مگویید: در امان نیستی.

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا: و مقصود شما از این واکنش، طلب غنیمت و مال و متاع زندگی دنیاست که بقا و دوامی ندارد.

فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَهٌ: و اگر خداوند را اطاعت کنید و امر او را گردن نهید، از قدرت او نعمتها و روزیهای بیشتری می توان امید و انتظار داشت. و برخی گفته اند:

یعنی اگر از کشتن مؤمن، خودداری کنید، پیش خداوند پاداشهای بسیاری برای شما ذخیره شده است.

کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ: در باره معنای این جمله اختلاف شده است: سعید بن جبیر گوید: یعنی همانطوری که این مؤمن مقتول ایمان خود را از مردم خود پوشیده می داشت برای اینکه از ایشان به او صدمه و آسیبی نرسد، شما نیز سابقاً دین خود را از مردم خود مخفی می داشتید که مبادا به شما صدمه ای برسانند.

ابن زید و جبایی گویند: یعنی همانطوری که این مقتول کافر بود و خداوند او را هدایت کرد، شما نیز کافر بودید و بوسیله خداوند متعال هدایت شدید.

مغربی گوید: یعنی شما نیز خوار و تنها بودید و هر گاه تنها بجایی می رفتید، می ترسیدید که گرفتار دست دشمنان گردید.

فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ: در این باره دو قول است: ۱- خداوند بر شما منت گذاشت بوسیله اینکه دین خود را ظاهر کرد و اهل دین را عزت بخشید و شما دین خود را پس از مدتها کتمان و خفا، ظاهر کردید. این قول از سعید بن جبیر است ۲- یعنی خداوند توبه شما را پذیرفت.

فَتَبَیَّنُوا: مجدداً این لفظ را تکرار می کند و منظور این است

که پس از طولانی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۹

شدن سخن، مطلب را با تاکید بیان دارد. برخی گفته اند: «اولی یعنی حال شخصی که به شما سلام می دهد، تحقیق و بررسی کنید و دومی یعنی این فواید را پیش خود بسنجید و بشناسید و در صدد تحصیل آنها برآیید.

إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً: خداوند همواره بکردار شما پیش از آنکه انجام دهید، دانا بوده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۰

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۹۶] ... ص : ۳۱۰

اشاره

لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۱۰

مؤمنان سالم و غیر معذوری که از جنگ تخلف می کنند با مؤمنانی که در راه- خدا بمال و جان، جهاد می کنند، برابر نیستند. خداوند کسانی را که بمال و جان جهاد می کنند از حیث منزلت و مقام بر تخلف کنندگان برتری داده است و هر کدام را وعده نیکی داده و جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان با اجری عظیم و درجات آخرت و آمرزش و رحمت برتری داده است و خداوند آمرزگار و رحیم است.

---

(۱)- سوره نساء آیه ۹۵ و ۹۶ جزء پنجم سوره چهارم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۱

بیان آیه ۹۵ و ۹۶ ... ص : ۳۱۱

قرائت ... ص : ۳۱۱

اهل مدینه و شام و کسایی و خلف «غیر اولی الضرر» به نصب «غیر» و- دیگران به رفع قرائت کرده اند. رفع بنا بر این است که

صفت «القاعدون» باشد.

چنان که عقیده سیبویه است و در مورد: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ.» نیز گفته است:

صفت برای «الذین» می باشد. نظیر شعر لبید.

و اذا جوزيت قرضاً فاجزه انما يجزى الفتى غير الجمل

یعنی: هنگامی که قرضی بتو داده شد یا کار نیکی در باره تو انجام دادند، تو هم جبران کن. جوانمردان جبران کار نیکو می کنند، نه شتران. (در این بیت «غیر» صفت برای «الفتی» است) بنا بر این معنای آیه این است: «تخلف کنندگان از جنگ که مرضی و مانعی ندارند با جهاد کنندگان برابر نیستند» و اما نصب «غیر» بنا بر این است که استثنای از «القاعدون» باشد و «یستوی» از افعالی است که احتیاج بدو فاعل یا بیشتر دارد، بنا بر این معنای آیه این است: «تخلف کنندگان از جنگ با جهاد کنندگان برابر نیستند مگر آنان که دچار مرض و ضرری

باشند». زجاج گوید: ممکن است «غیر» حال باشد. و معنای آیه این است: «تخلف کنندگان از جنگ در حالی که تندرست هستند، با جهاد کنندگان برابر نیستند. نظیر: «جاءنی زید غیر مریض» یعنی زید در حالی که سالم بود، پیش من آمد. ممکن است «غیر» را مجرور کنیم تا صفت برای «المؤمنین» باشد. لکن قرائت نشده است.

لغت ... ص : ۳۱۱

ضرر: نقصان، هر چیزی که برای انسان کمبودی بوجود آورد، مثل: کوری، بیماری و علت،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۲

درجه: منزلت و مقام و ادراج: درجه درجه پیمودن.

اعراب ... ص : ۳۱۲

درجه. منصوب است بنا بر این که اسمی باشد جانشین مصدر یعنی: «فضل اللَّه المجاهدین ... تفضیلا بدرجه» درجات: در محل نصب و بدل است از: «أَجْراً عَظِیماً» و در حقیقت معنای «اجر عظیم» را تفسیر می کند. یعنی: خداوند مجاهدان را بدرجات و آمرزش و رحمت برتری بخشیده است، ممکن است نصب آن بخاطر تاکید بودن برای «أَجْراً عَظِیماً» باشد، زیرا «اجر عظیم» همان بالا رفتن درجات و آمرزش و رحمت است. مثل:

«لک علیّ الف درهم عرفاً» که کلمه «عرفاً» تاکید جمله است زیرا لک علی الف درهم خود اعتراف است به اینکه: تو هزار درهم از من می خواهی. گویی گفته است: «اعرفها عرفا» یعنی اعتراف می کنم به اینکه ترا بر من هزار درهم است، اعتراف می کنم. و در مورد آیه، مثل اینکه گفته شده است: غفر اللَّه لهم مغفره و آجرهم اجرا عظیما یعنی خداوند بطور حتم آنها را می آمرزد و به آنها پاداشی بزرگ می دهد، زیرا در «أَجْراً عَظِیماً» معنای آمرزش و رحم و تفضل موجود است.

شان نزول ... ص : ۳۱۲

این آیه در باره کعب بن مالک، از طایفه بنی سلمه و مراره بن ربیع از طایفه بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از طایفه بنی واقف، که در جنگ تبوک از حرکت با پیامبر گرامی اسلام، متخلف شدند، نازل گردید و خداوند، عبد اللَّه بن ام مکتوم را که نابینا بود، معذور دانست و آن عده را که سالم بودند ملامت کرد، این مطلب را ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود روایت کرده است.

زید بن ثابت گوید: من خدمت پیامبر بودم که آیه به این صورت نازل گردید:

«لا یستوی القاعدون من

المؤمنين غير اولی الضـرر و المجاهدون فی سبيل اللّه» و كلمه اولی الضرر در آن نبود. عبد اللّه بن ام مكتوم گفت: من نابينايم، چگونه جنـگ كنم؟ در اين موقع حـالت خلسه وحی به پيـامبر دست داد، سـپس بحـال عـادی برگشت و فرمود بنويس: ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۳

«لا يستوی القاعدون غير اولی الضرر» و من نوشتم.

مقصود ... ص : ۳۱۳

از آنجا كه خداوند، تشويق به جهاد كرده بود، در اين آيه فضيلت و ثواب آن را شرح داده، و فرمود:

لاـ يَسْـتَوِی الْقاعِـدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: مردم مؤمنی كه از حضور در ميـدان جنـگ، سر بـاز می زننـد و آنهـايی كه از بسـتر نرم و آسايش چشم پوشيده، سختيهای جنگ و دشواريهای برخورد با دشمن را تحمل می كنند، معادل نيستند.

غَيْرُ أُولِی الضَّرَرِ: مگر آنها كه دچار كوری و بيماری و عوارض ديگری هستند كه نمی توانند بميدان جنگ، روند.

وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ: و آنان كه در راه دين خدا جهاد می كنند كه سـخن خداوند برتری پيدا كند و قدرت و توان خود را در راه جنگ با دشمنان خدا و عظمت يافتن دين. بكار می اندازند.

بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ: مال را برای سستی نيرنگ دشمنان، صرف می كنند و خويشتن را رودرروی دشمن قرار می دهند.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِـهِمْ عَلَی الْقاعِدِينَ دَرَجَةً: خداوند فضـيلت و منزلت جهاد كنندگان را بر تخلف كنندگان، برتری داده است.

وَ كُلًّا وَعَـدَ اللَّهُ الْحُسْـنی : قتاده و ديگر مفسـران گوينـد: يعنی خداوند بهر دو گروه- جهاد كنندگان و تخلف كنندگان- وعده بهشت داده است.

بنا بر اين آيه دلالت دارد بر اينكه: جهاد واجب كفايی است زيرا اگر واجب عينی بود، آنان كه بدون

عـذر، تخلف کرده انـد، سـزاوار پاداشـی نبودنـد. مقاتـل گویـد: منظور از «کل» جهاد کننـدگان و تخلف کننـدگانی است که عذری دارند و نمی- توانند در جنگ، شرکت جویند.

وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِـدِينَ عَلَى الْقاعِـدِينَ أَجْراً عَظِيمـاً، دَرَجـاتٍ مِنْهُ: خداونـد جهاد کننـدگان را بر تخلف کننـدگان بی عـذر، با پاداشی عظیم و منزلتهای کرامت که برخی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۴

بر برخی، برتری دارند، فضـیلت بخشـیده است. قتاده گوید منظور درجات اعمال است، چنان که گفته می شود، اسـلام، درجه ای است، فقه، درجه ای است، هجرت، درجه است، جهـاد در هجرت، درجه ای است و کشـته شـدن در راه هجرت، نیز درجه ایست.

عبد اللَّه بن زید گوید: مقصود، درجات نه گانه ای است که در سوره برائت آمده است:

«ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِـيعُ أَجْرَ الْمُحْسِـنِينَ- وَ لا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً وَ لا يَقْطَعُونَ وادِياً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مـا كانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره توبه ۱۲۰ و ۱۲۱ یعنی در راه خدا تشـنگی و رنج و گرسـنگی به آنها نمی رسد و در جایی که کافران را بخشم آورد، قـدم نمی گذارند و به دشـمنی دسـتبردی نمی زنند، مگر آنکه بعوض آن برای ایشان عمل شایسـته ای نوشـته شود که خداونـد اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد، هیـچ خرجی کوچک یا بزرگ نکنند و هیچ وادیی را نپیمایند مگر اینکه برای آنها نوشته شود تا خدا بهتر از آنچه عمل می کرده اند، ایشان را پاداش دهد.

وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً: بیان

این است که نعمت آخرت، خالص بوده، هیچگونه غم و ناراحتی بدان آمیخته نیست، بلکه خداوند گناهان را که موجب ناراحتی هستند.

آمرزیده، با دادن نعمتها و کرامتها، بندگان مجاهد را مورد رحم و محبت خویش قرار می دهد.

وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً، خداوند همواره نسبت به بندگان خود، آمرزگار بوده نسبت به ایشان رحم و تفضل دارد.

پرسش چرا در ابتدای آیه، فرمود: خداوند جهاد کنندگان را که به مال و جان خود جهاد می کنند، بر تخلف کنندگان بدون عذر، بیک درجه، برتری داده است و در آخر آیه فرمود: خداوند جهاد کنندگان را با اجری عظیم و درجاتی برتری داده است؟ آیا اینها متناقض نیستند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۵

پاسخ ۱- اینها متناقض نیستند! زیرا در اول آیه جهاد کنندگان را بیک درجه بر تخلف کنندگان معذور، برتری می دهد و در آخر آیه، جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان غیر معذور. بچند درجه برتری می دهد که «کلا وعد اللّه الحسنی» دلالت دارد بر اینکه تخلف کنندگان عاصی نیستند. بلکه فقط کار بهتر را تر کرده اند.

۲- ابو علی جبایی گوید: منظور از درجه، در قسمت اول، علو منزلت و برتری قدر است ولی خواهد ایشان را ستایش کند، چنانکی می گویند: فلان کس درجه اش پیش خلیفه بالاتر از فلان شخص است، یعنی مقامش بالاتر است. لکن منظور از- درجات، در قسمت دوم، درجات بهشت است که مقام مؤمنان بواسطه آن اختلاف یافته، هر کس بر طبق استحقاق خود مقامی بالاتر یا پایینتر دارد.

۳- مغربی گوید: در آیه لفظ تفضیل، تکرار شده است زیرا تفضیل نخست، منظور برتری در دنیاست و تفضیل دوم، منظور

برتری در آخرت است. در حدیث آمده است که: «خداوند جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان، هفتاد درجه فضیلت داده و فاصله هر درجه ای هفتاد سال راهپیمایی اسب نیرومند و تندرو است» «۱»

---

(۱)- در متن حدیث است: «سبعین خریفا» لفظ خریف بمعنای فصل پائیز است. لکن به سال و چهل سال و هزار سال نیز معنی شده است. رک: مجمع البحرین ذیل کلمه خریف.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۶

فهرست جلد پنجم ترجمه تفسیر مجمع البیان ... ص : ۳۱۶

کیانند؟ ۳۵ آیه ۹- ۱۰ و ترجمه آنها ۳۷ بیان آیه ۹ ۳۸ قرائت، لغت، اعراب، مقصود «تفسیر» ۳۸ قول «سدید» چیست؟ ۴۰ آیه ۱۱ و ترجمه آن ۴۲ بیان آیه ۱۱ ۴۳ قرائت، اعراب ۳۳ شأن نزول، مقصود «تفسیر» ۴۴ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۷

اولویت اولو الارحام نسبت بیکدیگر ۴۷ آیه ۱۲ و ترجمه آن ۵۱ بیان آیه ۱۲ ۵۲ قرائت، لغت ۵۲ اعراب، مقصود «تفسیر» ۵۳ معنای کلاله چیست؟ ۵۴ در مورد تعیین سهام وارثان ۵۶ وارثان بر سه دسته اند ۵۷ میراث از دو راه صورت می گیرد (نسبی و سببی) ۵۷ وارثانی که از ارث ممنوع هستند کیانند؟- ۵۷ آیه ۱۳- ۱۴ و ترجمه آنان ۶۰ بیان آیه ۱۳- ۱۴ ۶۱ لغت، اعراب ۶۱ مقصود «تفسیر» ۶۲ آیه ۱۵- ۱۶ و ترجمه آنها ۶۴ بیان آیه ۱۵- ۱۶ ۶۵ قرائت، لغت ۶۵ مقصود «تفسیر» ۶۶ آیه ۱۷- ۱۸ و ترجمه آنها ۶۹ بیان آیه ۱۷- ۱۸ ۷۰ لغت، اعراب ۷۰ مقصود «تفسیر» ۷۰ آیه ۱۹ و ترجمه آن ۷۵ بیان آیه فوق ۷۶ قرائت، لغت، اعراب، ۷۶ شأن نزول ۷۷ مقصود «تفسیر» ۷۷ آیه ۲۰- ۲۱ و ترجمه آن ۸۰ بیان ۲۰- ۲۱ ۸۱ لغت، اعراب، مقصود «تفسیر» ۸۱ منظور از میثاق غلیظ چیست؟ ۸۳ آیه ۲۲ و ترجمه آن ۸۴ بیان آیه ۲۲ لغت، اعراب ۸۵ شأن نزول و مقصود «تفسیر» ۸۴ ازدواج جایز و غیر جایز ۸۷ آیه ۲۳ و ترجمه آن ۹۰ بیان آیه ۲۳ لغت، مقصود (تفسیر) ۹۱ ازدواج های ممنوع ۹۲ آیه ۲۴ و ترجمه آن ۹۷ بیان آیه ۲۴ قرائت، لغت، اعراب ۹۸

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۸

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۱۹

۲۸۸ بیـان آیه ۹۹- شأن نزول، مقصود- «تفسـیر» ۲۸۹ آیه ۹۲ و ترجمـه آن ۲۹۱ بیـان آیه ۹۲- لغـت، اعراب ۲۹۲ شأن نزول- مقصود «تفسیر» ۲۹۳ صفت مقتول ۲۹۵ مقدار دیه ۲۹۶ نظم آیه ۲۹۷ آیه ۹۳- ۹۴ و ترجمه آنان ۲۹۸ بیان آیه ۹۳- شأن نزول و مقصود «تفسیر» ۲۹۹ معنای قتل عمد ۳۰۰ کیفر قتل عمد ۳۰۰ بیان آیه ۹۴- قرائت ۳۰۵ لغت، اعراب، شأن نزول ۳۰۶ مقصود «تفسیر» ۳۰۷ آیه ۹۵- ۹۶ و ترجمه آنها ۳۱۰ بیان آیه ۹۵ و ۴۶ قرائت، لغت ۳۱۱ اعراب و شأن نزول ۳۱۲ مقصود «تفسیر» ۳۱۳ پرسش ۳۱۴ پاسخ ۳۱۵ صفحه ۳۲ سطر ۷ نصـیباً صحیح است صفحه ۱۳۵ سـطر اول بینهما صحیح است صفحه ۱۳۵ سطر ۱۲ للغیب صحیح است صفحه ۱۴۰ بیان آیه ۳۶ صحیح است صفحه ۱۴۱ سطر ۱۳ تفسیر آیه ۳۶ صحیح است صفحه ۱۸۱ سطر ۴ عمل صحیح است صفحه ۱۸۱ سطر ۱۳ بمعنا صحیح است

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹